

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## گفتار ششم

اتابك چه نیرنگهایی گزینید ؟ ..

در این گفتار گفتگو میشود از نیرنگهایی که  
اتابك برای بیم زدن دستگاه مشروطه  
بکار برد و از پیش آمده های زمان سررشته آری  
او تاجگذاری ملایان از مشروطه خواهان.

چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصغر خان اتابك با ایران، یکدور  
اندیشه های اتابك نوری در تاریخ مشروطه پدید آورد. این مرد با روی خوشی که  
می نمود در دلش چیز بدخواهی و دشمنی نمی بود، و با آن نوبدها  
که میداد و سوگندها که میخورد جز بر انداختن مشروطه را نمی خواست. محمدعلیمیرزا  
و آموزگاران زیرکی و کار آزمودگی این را پدید گرفته برای برجیدن دستگاه شورش  
و جنیش پیرانش خوانده بودند.

چنانکه گفته ایم، پیش از آمدن از محمدعلیمیرزا خود به نیردی برخاسته و شکست  
خورده، و این زمان نقشه اش آن شده بود که با مجلس دورویه راه رود و هر گونه همراهی  
از آن دریغ دارد، و در همه جا حکمرانان و نیرومندان را با شوب و ستیزی و آزار مردم  
برانگیزد، و میان علما دوتیرگی انداخته کسانی را از آنان بدشمنی مجلس وادارد.

اتابك این نقشه را بزرگتر گردانیده با يك چاپکی و پافشاری بسیار بکار پرداخت.  
یکی از نیرنگهای او این بود که کسانی را از سران مجلس بکناره جویی از آن برانگیزد،  
و نیز یکدسته از نمایندگان را بهواداری خود وادارد، که بدوستان مجلس را از شکوه و  
قیرو اندازه، و خواهیم دید که با چه استادی این نیرنگ را بکار بست.

پیش از آمدن او در چند جا آشوب پدیدار گردیده، حاجی آقا محسن در عراق،  
مثنویباشی در قم، قوام الملک در شیراز، هر یکی از راه دیگری با مجلس و مشروطه  
بدشمنی برخاستند. حاجی آقا محسن از ملایان دیده دار عراق، و خود مرد بیباک و  
بهدادگری بود. پیش از جنیش مشروطه بهدادگریها کرده و در نتیجه آن بتهرانش  
خواسته بودند. این زمان که باز در عراق میبود، بانگیزش محمدعلیمیرزا یا بدخواه  
خود، دوباره بکار برخاسته بود. چنانکه گفته میشد سوارها برای قاراج و کشتار باین  
دیه و آن دیه میفرستاد. یکمرد مجتهدی رفتار شامسوفان میکرد. بارها در مجلس



عباس آقا تبریزی

ستمگر بجای او بمیان می آمد. در نشست روز سه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸۶ (۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنه‌ای ابراهیم آباد خوانده شد که از قم فرستاده و در آن چنین می گفتند: چهارده تن از کسان ایشان بنام «شیخ عبداللہ ثانی» (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و خنده یا هجده تن زخمی گردیده و نزدیک بمرگه میباشند، و گروهی را نیز گرفته بند کرده اند.

مجلس از این تلگراف بنگران آمد. یکی از نمایندگان گفت: «اگر اینطور است شش شستن مادر اینجا و حرف زدن چیست؟! ...» دیگری گفت: «خیلی عجب است که میگویند اگر اینطور است، و حال آنکه تعدیات حاجی آقا محسن بالاتر از اینهاست، متولیانیشی در قم، با مشروطه بدشمنی برخاسته و دسته‌ای بر سر خود گرد آورده، جلوگیری از جنبش آزادیخواهان میکرد و با تجمین راه نمیداد، بمردم ستم دریغ نمیداشت، یکدسته پادشواهی او پنهان آمده بودند و بارها در مجلس یاد پیدادگری او میرفت. قوام‌الملک که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و در فارس پیران وزیر دستان بسیار مبداحت، با مشروطه دشمنی مینمود، و میان او و پسرانش یا دانشجویان اسلامی و آزادیخواهان کشاکش سختی برخاسته بود. آزادیخواهان در تلگرافخانه گرد آمده، و قوام‌الملک و کسانی مسجد نو را جایگاه گرفته بودند. هر روز تلگرافهای تازه و فریاد مهربسید و در مجلس بارها گفتگو بمیان میآمد. از اینسوی و آنسوی اتحادیه فارس که شیرازیان در تهرآن برپا کرده بودند، به پشتیبانی همتهریان خود برخاسته، در بهارستان چادر زده از مجلس دادخواهی میکردند.

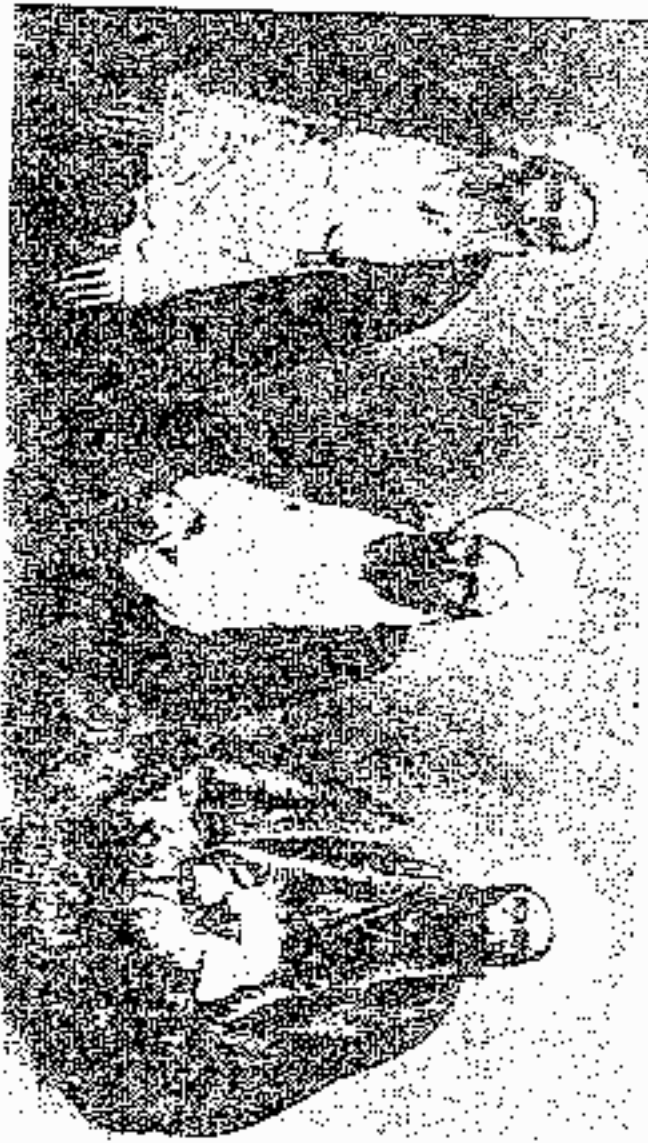
مجلس بارها درباره اینها بدولت یاد آوری میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، و همچنان میبود تا اتابک سررشته دار گردید، و آن توبه‌عاری در باره همراهی با مجلس داد، و چون در این زمینه یا فشاری حیرفت، بر رویه کاری با تلگراف حاجی آقا محسن و متولیانیشی را پنهان خواست، قوام‌الملک را نیز از حکمرانی برکنار گردانید. لیکن نتیجه‌ای از اینها دیده نشد و آنان پروای تلگراف نمودند.

روز سه شنبه ۱۶ اردیبهشت (۲۳ ربیع‌الاول) که روز مجلس میبود در حیاط بهارستان هنگامه‌ای برپا گردید. شیرازیان که پادشواهی در آنجا بست می نشستند امروز دسته‌هایی از انجمنهای دیگر را هم بیاری خود خواندند. نیز ستمدیدگان قم و عراق که از دست متولیانیشی و حاجی آقا محسن پادشواهی آمده بودند بانان پیوستند.

در این هنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان بغدادی از حکمران خودشان، پالکونیک روسی، میبود. پالکونیک که او را برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده

(۱) شیخ عبداللہ یکی از مشایخ بزرگ کریمی بود که در زمان ناصرالدینشاه بنام لشکر کشی و جنگ با «رافضیان» از خاک عثمانی با آذربایجان تاخت و کسان او در کشتار مرد و زن و بیوه و در تاراج و دیرانی اندازه نگه نداشتند و این بود که به ستمگری شناخته گردید.

بودند، حکمرانی ایل شاهسون بغدادی که در پیرامون ساوه می نشستند، نیز یا وی میبود و تا میتوانست یا مردم چپرگی و ستمگری دریغ نمیکفت. همچنین پاسرکردگان ایرانی قزاقخانه در رفتاری بسیار مینمود.



۸۲  
پ  
راست بچپ: حاجی شیخ بازرگانی... حاجی آقا محسن... آقا محمد حسن آملی

از اینرو پس از جنبش آزادیخواهی، کسانی از آن سرکردگان، گردنفرای نموده از قزاقخانه خود را کنار کشیدند. نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشان داده بناله و دادخواهی برخاستند. در این هنگام یکدسته از آنان نیز در بهارستان بست می نشستند، و امروز آنان هم با دیگران یکی گردیدند.

رو به رفته چند هزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند. نخست از

ستمگرهای قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندند که « قوام بشرارت افزوده و جمعی را از اجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چند نفر قریب بهلاک کنند. » سپس عراقیان و قصبان و شاهسونان، عرگروهی بنوبت خود، از بیدادگرهای حاجی آقا محسن و متولی باشی و پانکونیک یاد کردند.

سپس سید محمد رفیع نامی که بنازگی از قم و عراق بازگشته بود بروی بلندی آمده سخن پرداخت. نخست از بدی قصبان و تگراییدن آنان بشروطه، و از بیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیاد بیدادهای حاجی آقا محسن درآمد، و از چیرگی او در عراق، و اینکه با زور مردم را به بستن بازار واداشته، خانههای دو تن را بتاراج داده چند هزار سوار گرد آورده و پسر علیخان در ابراعیم آباد فرستاده، که بسا جنگ و خونریزی بانجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده تن زخمی کرده اند، يك كوردك سه سائو را بچاه انداخته اند، بزنان گزند و آزار دریغ نگفته اند، سخن راند.

این داستاها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت. مردم به نایبهای می-گریستند و نامهای حاجی آقا محسن و پانکونیک و قوام و متولی باشی را با نفرین و بیزاری بزبان میآوردند.

چون سخنرانی بی پایان رسید همگی رو بسالون مجلس آوردند، و بار دیگر دادخواهی نموده چاره طلبیدند، همچنین از قانون اساسی نام برده بنایان رسانیدند و بیرون دادن آن را خواستار شدند. سپس چون نمایندگان از مجلس برخاستند جلو آنان را گرفته راه ندادند. سیدالدوله بجلو آمده پند پایشان داد، و خود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته برداشتن قوام و حاجی آقا محسن و متولیباشی و پانکونیک را از شیراز و عراق و قم و ساوه بطلبد، و یافتاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردم را پس گردانیده راه نمایندگان باز کرد.

لیکن این رفتن سیدالدوله بخانه اتابك، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگی گردید. اتابك او را فریفته بسوی دربار کشید. مردی که در زمان خود کامگی بهواداری از مشروطه و قانون برخاسته، و یکیش آن از وزیر برافزاده و پا رنج و خواری بسیار به نزد رانده شده، و سپس در زمان مشروطه از مردم ارجحی بسیار دیده، و پاشکوه و پاسداری به تهران بازگشته، و یکی از نمایندگان برگزیده مجلس شده، و از مردم نام و پندرتوده (ابوالملك) یافته بود، بیکبار همه این چیزها را فراموش کرده، و از جایگاه بلندیکه یافته بود چشم پوشیده بسوی دربار گرایید، و در چنین هنگامی از مجلس کناره جست.

داستان نامه هایی را که اتابك از میرزا ملكم خان و طالبوف برای این آورده پیوده نوشته ایم: (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود. طالبوف یا میرزا ملكم خان از او کناره جویی از مجلس نخواسته بودند. می باید گفت: انگیزه جز ناشایستی خودش

نبوده. با بیرون رفتن او از مجلس مشارالملك و برخی دیگر نیز کناره جویی کردند، و این يك فیروزی از اتابك بود که مجلس را از این نمایندگان بی بهره گردانید. اما داستان قوام و دیگران و نتیجه آن شورش و نمایش، روز پنج شنبه هجدهم اردی-بهشت (۲۵ ربیع الاول)، محترم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك)، که نماینده گی از مجلس میآمد در آن باره چنین گفت:

« حاجی آقا محسن همین دو روزه از عراق حرکت خواهند کرد. در باب قوام الملك و پسرهایش هم تلگرافات باکیده شده خاطر آسوده دارید که همین چند روزه حرکت خواهند کرد... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده اند.

لیکن اینها جز فریبهایی نبود، و خواهیم دید که اتابك بجای خوابانیدن این آشوبها گرفتاریهای دیگری برای مجلس پدید آورد.

در این هنگام داستان دنیاله قانون اساسی در میان میبود. چنانکه اندیشه های حاجی **شیخ فضل الله** درخواست نموده که بان افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شد کمیونی برگزید. و اینان يك قانون بزرگه تر دیگری بنام « متمم قانون اساسی » نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بدخواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، و این بود نشانهایی در مجلس برای این کار برپا میکردند که بهیهاتی و طباطبایی و حاجی شیخ فضل الله و برخی دیگری از علماء گرد آمده در آن پیرامون گفتگو میکردند.

ولی این گفتگوها دودستگی میان علما انداخت و دشواریهایی پدید آورد، و برای آنکه داستان يك روشن شود میباید در اینجا اندکی ایستاده و در باره این علما و اندیشه ها و آرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

چنانکه گفته ایم جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمد رضای قمی و کسان دیگری از ملایان با آنان همگام میبودند. سپس در پیش آمد بست نشینی در مسجد آدینه و کوچیدن بقم حاجی شیخ فضل الله نیز با آنان همراهی نمود و پس از آن همیشه همراه میبود.

پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهسره ای جنبه بکنار رفتند. ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدید آورده خود بمشماردند از نکهتانی باز نمی ایستادند. دوسید با آنکه نماینده گی برگزیده نشده بودند همیشه در نشستهای مجلس میبودند و بگفتگوها در میآمدند. حاجی شیخ فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه را پیش بردند لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمیبودند. دو سید راستی را مشروطه و قانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله « رواج شریعت » را

مطلبید و بیکبار از هم جدا می‌بودند.

دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را می‌شناختند، و همچون بسیاری از کوشندگان، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و

مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمی‌دانستند، و از آفتاب از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون میکوشیدند. چیزی که هست اینان که از علمای شیمی و بیگمان حوادار و شریعت، و مذهب می‌بودند، خرسندی نمی‌دادند که قانون با شیخ و شریعت گزارده شود و از آن جلوگیری میکوشیدند.

آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تبرانی، که آنان نیز از نجد به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف و نامه باورهای بسیار بجایی می‌نمودند، همین راه را می‌پیمودند، و



ب ۸۲

### حاجی شیخ فضل‌الله نوری

گاهی نیز در پاسخ پادشاهی که میرفت اندیشه خود را باز نهاده چنین می‌گفتند: اکثرین که «صاحب‌شریعت» (امام زمان) تا پیداست و «اجرای شریعت» نمی‌شود و خواست و ناخواست حکام جور، چیره گردیده‌اند باری بهتر است برای جلوگیری از خود-کامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و عقلای امت، مجلسی برپا کرده در کارها مشورت کنند.

این اندیشه آنان می‌بود باید گفت مشروطه را از شریعت جدا می‌گرفتند، و از اینرو چون کسی می‌گفت: «مشروطه باید مشروعه باشد»، بانگ بر او زده می‌گفتند: «ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی‌شود» (۱).

لیکن اینان نیز با بستگی به شریعت، نموده میخواستند قانونی که آشکاره آشوب آن باشد گزارده نشود و کارهاییکه با «مذهب» نمیسازد بمیان نیاید، و در این باره ایستادگی از خود نشان میدادند.

اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگری از علما که با فشاری در مشروطه خواهی می‌نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند، و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند، مردان غیرتمند از یکسو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره‌ای برای آن جز بودن مشروطه و مجلس نمی‌دیدند و با پذیرفتن بسیار بهواداری از آن میکوشیدند، و از یکسو خود در بندگی خود چشیده بودند، از آن نمی‌خواستند. در میان این دو در می‌انفتند.

اما حاجی شیخ فضل‌الله بیکبار در راه دیگری می‌بود. این مرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی، و بنام و آوازه، دل‌بستگی بسیار می‌داشت و «پارک الشریعه» بنیاد نهاد و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه پادشاه اعیانی می‌زیست، از یکسو فریفته «شریعت» می‌بود و رواج آن را بسیار می‌خواست. توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی‌داشت. باین اندیشه کمتر نزدیک آمده بود، با شور و جنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی منتهای آن را نمی‌دانست.

چون در زمانهای پیش، در ایران بیش از دو نیرو نبود: یکی «حکومت» و دیگری «شریعت» و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز برای پیشرفت کار «شریعت» نرفتی، و او این شور و جنبش را که با دربار قاجاری میرفت، نیز از آنگونه می‌نمرد و از یک نیروی سومی، نیروی توده، که این زمان پدید آمده و گام، یکام زور آورتر می‌گردد، تا آنگاه مانده گمان دیگری نمی‌برد. باین امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین می‌خواست که «احکام شرع» را برویه قانون آورد و بمجلس بپذیراند. رویهم‌رفته به بنیاد نهادن یک «حکومت شرعی» میکوشید.

برای اینکه از اندیشه و سهش او نمونه درستی در دست باشد بخشی از نامه او را که در دیماه ۱۲۸۵ (ذی‌القعدة ۱۳۲۴) با سپهان برای آقا نجفی نوشته در

(۱) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالقادر تبرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته. حاجی میرزا حسن هنگامیکه از تبریز با خشم بیرون آمده تلگرافی (یا نامه‌ای) بنجف فرستاده در آن پس از هذگویی از مشروطه خواهان چنین گفته: «باید مشروطه مشروعه باشد». حاجی شیخ در پاسخ از گفته: «ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی‌شود». این داستان آن زمان بزبانها افتاد و شاعر (خامنه‌ای) هم گفته: (بلی از گاو مجسم مجوقضیبت انسان) لیکن من تاکنون تلگراف یا نامه حاجی شیخ را درجایی ندیده‌ام.

اینجا میآوریم :

چنین بنظر میرسد که اگر وضع مملکت بر گرفتار خراج شرعی بر صدقات لازم، و از زکوة و غیرها و بیارات اخیری اخذالمشرمایه من الارض و طرح جمیع عناوین، و دیگر و صرف در مصارف اصناف ثمانیه من العالمین و الفارمین و المؤلفه و فی سبیل الله، و الخ بشود بشرحی که محتاج بذکر نیست و جناب عالی محض توجه محیط ینمام آن میشود، و کارها اصلاح و زاد فی شرف الاسلام و حصل الشرف فوق الشرف و فیه من الفوائد، و الاسلامیه مالا یحقی اگر چه مناقشات علمیه در دقیق نظر بسیار است و لیکن مقصود بید، و از وقوع عمل بپروجه لایذیه بصحت اسم است و منافع مترتبه براین اسم و اما ظری، و دیگر معالیه ملل الارویین فقیه اضحلال الدین و انحطاط الاسلام و اهل و خوف، و الوقوع ولو بعد حین فی مفاسد کثیره، و بالجمله اگر از اول امر عنوان مجلس عنوان، و سلطنت جدید بر قوانین شرعیه باشد قائمه اسلام همواره مشبه قواعد بود.

این را باقا نجفی نوشته که او را با خود هم اندیشه گرداند، و سپس رونوشتش را بنجف برای پسر خود فرستاده که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیجا گمانند. این در چند ماه پیش، و در هنگامی بود که آزادیخواهان نیک شناخته نگردیده، و خواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور میبود، نه رواج دادن به «شریعت» - نیک دانسته نشده، و جز امید و خوش گمانی در دل این مجتهد شیعی جا نماند.

لیکن کم کم چگونگی بیرون می آمد، و نیروی آزادیخواهان می سترسید و جدایی که میانه خواست ایشان و اندیشه ایندسته از میان علمای آزادیان میبود روشن میگردد. این بود کم کم ایشان می رعینند و از مشروطه دل سرد می شدند و بنگله وید گویی بر میخواستند. پیش از همه نوشته های روزنامه ها با ایشان گران می افتاد.

روزنامه ها آنروز چیزیکه باخشیع دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند، و خود نیارستندی نوشت. آنروز دشمنی یا کیش یا دین در میان نمیبود، و هنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران، یا بهتر گویم: از پیروان کیش شیعی، میبودند.

لیکن همینکه روزنامه ها در سرا پای ستونهای خود گفتگو از «شریعت» و علما نمی کردند، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میراننده و چیزهای نوظی از دروس خواندن دختران و باروفا فرستاده شدن شاگردان و مانند اینها میان میآوردند، همینکه در برابر علما ایستاده خود جدا سرانده اندیشه بیرون می دادند، اینها در دیده آنان چیز روگردانی از دین و بی پروایی یا دشمنی نبودار نمی شد.

آن دلیسگی که آزادیخواهان یکسور می نمودند و بدین و علما نمی نمودند، مایه رنجش ایشان میگردد، و همین را دلیل بیدستی آزادیخواهان می شماردند. این شکفتن تر که

نام بایی (بهای) بروی آنان می گزاردند.

در نگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سخنی را که ایرانیان در باره بایان (بهایان) می داشتند می دانسته اند، برای برآنگالانیدن مردم برآزادیخواهان، این



پ ۸۴

شیخ محمد رضای قمی

نام را بروی آنان می گزارده اند. لیکن ما معینیم در نامه های که به نزدیکان و راز داران خود می نوشته اند، فی زاین نام راضی بر دم اند. از اینجا پیداست که برآستی چنین پنداری در دلهاشان میبود.

سیداحمد طباطبایی که از آغاز کوشش همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده، و در کسوفیستن به عیدالاعظم و تم همراهی نموده، و این زمان کم کم از مشروطه دل سرد میشده، در نامه ای که بدختر خود در نجف نوشته

چنین میگوید: «از مجلس

شورای ملی هم بجز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده. چیزیکه ظاهر شده اینکه باینه و طبیعین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تشیه کنند». میگوید: «فلا در حیات شاهي متاثر خانه جناب آقا سید ریحان الله زینا مجلس منعقد کردتد رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سده سابقه ملکه ایران را بقرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق - البایه هستند».

در نامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید: «نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر بدین و دنیای مردم میزند و چه آثار شرعیه بر آن مترتب است.

مجلسیکه بایه و طبریه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن مجلس باشند یعنی از این نخواهد شد ، نمیدانید که این فرقه ضاله بایه و لامذهبیها چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب میکنند . خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لا مذعب را چقدر مردم را بضلالت انداخت . بنحویکه مردم از بسکه آن خبیث سرمیبر گرفته که دعا و قرآن خوانند و روزنامه بخوانند روزنامه خواندن را جزه ضروریات مذعب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است . البته از روزنامه مجلس و کوکب دری و ندای وطن با آنجا فرستاده اند ، (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل الله را که به پسرش نوشته نیز خواهیم آورد ، ایشان از یکسوی کیش بهاییان را نمیدانستند ، و از یکسو یاندیشه و آرزوی آزادیخواهان ترو نرفته و خواست آنان را در نمی یافتند . این معنی که یکمردمی خود سر رشته کارها را بدست گیرند و خود در بند نگهداری کشور باشند بدلهای آنان راه نیافته بود . آنان چنین دیده بودند که نگهداری کشور را دولت کند ، و مردم نیز گرد علماشان را گرفته بر اعمالی ایشان بیکار زندگی و کیش خود پرده اند . این شور و شهنش که آزادیخواهان در باره کشور و پیشرفت آن از خود می نمودند ایشان انگیزه ای برای آن نمی دانستند ، و چون پایبان ، پهن گویم : پیروان سید باب ، در آغاز پیدایش خود بکوشش های جانپازانه ای در راه پیشرفت کیش خود برخاسته و همه را بشگفت آورده بودند ، ایشان آن داستان ها را بیاد می آوردند و در باره آزادیخواهان و کوششهای آنان چنین می بیند داشتند و همان بایبانه ، از آن راه نتوانستند دین خود را آشکار گردانند این بار از این راه پیش آمده . دلبستگی بی اندازه بکیش شیعی و آموزا کهای آن چشم خسرود و فهم ایشان را چنان بسته بود که چنین پنداری را بدلهای آنان کارکنان در بار می انداختند . زیرا بیگمان در این هنگام کارکنان نهانی اتابک نیز در ملایان آمد و رفت میکردند و به بازگرداندن ایشان از مشروطه میکوشیدند ، و بیگمان یکی از افرار های ایشان «بایه» خواندن آزادیخواهان میباشد . (چنانکه سپس این را خواهیم دید .)

این هم میباید گفت که خواست ایشان از «بایه» بایبان بوده . پیروان سید باب که بایه نامیده شده بودند ، پس از کشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدو دسته جدا شدند ؛ یکدسته میرزا حسین علی را نپذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب میباشد ، جدا نگردیدند و بنام او «ازل» خوانده شدند ، یکدسته به بهاء الله گرایده بنام او «بهایه» شناخته گردیدند .

(۱) این نامها آن یکی در چهارم ربیع الاول و این یکی در هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۵ و نزدیک بهمان روزها بود که گفتگو میبایم ، داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاء الدین پسر حاجی شیخ فضل الله است .

دسته بیشتر ، ایشان میبودند و کوشش را نیز ایشان می نمودند . ملایان همین را می گفتند ، ولی چون از سر گذشته های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند با همان نام پیشین «بایه» شان می نامیدند ، و آزادیخواهان را از دسته آنان می پنداشتند .

در جاییکه چگونگی و ارونه این میبود و ما اگر بخواهیم عمیستگی را که میانة بهاییان و ازلیان با مشروطه بوده ، بر آستی روشن گردانیم باید بگوییم : بهاییان خواص خود کلامی ، و ازلیان هواخواص مشروطه می بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست و دسته ای پیاد نهاد و میان چه دزایران وجه در قفقاز ، پشتیبانی از او نمودند . بهاء الله نیز در نوشته های خود گرایش بر دستان نشان داد . از آنسوی انگلیسیان بنام همچمنی در سیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند . بورژوازی پس از گرفتن قبرس از دست عثمانیان ، که چون میرزا یحیی صبح ازل با خاندان خود در آن آبخوست میزیست ، و خواه ناخواه بسته و زیر دست انگلیسیان گردید . چاپ کردن بر اون کتاب «نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی را و دیباچه ای که خود او (با خامه میرزا محمد قزوینی) بر آن کتاب نوشته ، همه از این راه است .

ازلیان در ایران کمتر میبودند و خود را سخت نهان میداشتند . زیرا در سایه این نهانی از دست و زبان مردم ایمن میمانند ، و آنگاه بهنگام فرصت باسانی توانستندی با دست ملایان مردم را به «بهایان» بر آغلانند و از آنان کینه جویند . بسیاری از بهایی - کیشها در ایران ، با کوشش ایشان بوده .

داستان شگفت گله مندی مردم از «تعرفه گمرکی» میسو نوز در سال ۱۲۸۲ ، که در یزد و اسپهان به بهایی کشی انجامید ، می توان آن را یکی از نتیجه های این همچمنی دودولت ، و دشمنی دودسته بایکدیگر شمرد . (۱)

از سخن خود دور نیقتیم ، در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هوا خواه آن میبود ازلیان با بمیان نهادند ما تنها در اینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم . حاجی میرزا هادی بزرگی این خاندان نماینده صبح ازل در ایران میبود ، از آنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی با مشروطه نشان میداد بهاییان با دستور عباس آقندی عبدالهوا خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمد علی میرزا می بودند .

پیش از آنکه اتابک با ایران آید زمینه دو دستگی میانة علما بر پا شده بود ، زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی و کیش شیعی **کاشک پسر** دوتاست و این دو را با هم سازش نتوانستی بود ، و آتراء سازشی که آخوند خراسانی و همراهان او می اندیشیدند بجایی نتوانستی رسید . ملایان یک چیزی را در برابر «شریعت» دیدن نمیتوانستند و با خشیج نبودن قانونها ، مایه خرسندی آنان نمی گردید . بورژوازی با پستیگی که میانة «شریعت» و زندگی

چنانکه گفتیم در این هنگام داستان هدایه قانون اساسی در میان میبود. کمیونی از مجلس آنرا آماده گردانیده بود، و تقهیزاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی درباره بیرون آمدن آن می نمودند. مردم نیز آنرا میطلبیدند. همین قانون نوشتن و آنرا طلبیدن و شریعت خواه گران می افتاد و برنجش آنان می افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش و شور و شوش مردم زور آور میبود. از اینرو رنجش نشان داده شد. ولی این هنگام آن شور و شوش از زور افتاده و يك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» در دل های کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل الله و پیروان او برخی از نمایندگان مجلس و شریعت خواهی می نمودند.

اینان چون پیشگامان آزادی خواهان را دبا بی، یا طبیعی می پنداشتند چنین میگفتند: «خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن می نویسند.» این گونه سخنانی را در میان مردم نیز پراکنده می گردانیدند.

از راه پترو چون کمیسیون کار خود را پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید، و برای جلوگیری از بدگمانی های مردم چنین نهاد که کسانی از علماء یا چند تنی از نمایندگان بنشینند و آنرا اصل باصل از دیده گذرانند. این را چاره کار پنداشت، در حالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود.

زیرا حاجی شیخ فضل الله و دسته او آماده میبودند که در آن نشست ایرادهایی بقانون گیرند و باندیشه خود پیمرفک دهند. بدینسان بایستی با يك کشاکش بزرگی در میانه در گیرد و در بیرون بدر تیرگی مردم انجامد، و یا قانون اساسی گوهر خود را از دست داده رویه شریعت بخود گیرد.

برای آنکه اندیشه حاجی شیخ فضل الله و چگونگی سهش علی او نیک بدست آید بهتر است نامه ای را که در همان روزها برای پسر خود در نجف نوشته و نسخه آن در دست ما است در اینجا بیاوریم. عین نامه با خط دیگریست. حاجی شیخ فضل الله در کتاره آن با خط خود مینویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم فرزندان عزیزا ما تا يوم ۲۴ ع ۱ است بحمد الله عمکی، سالمه دست بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار با اندازه ای شد که فرصت خواندن کاغذ نیست چه رسد بنوشتن تمام ممالک ایران از تبریز و اصفهان و شیراز و رشت و ورو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع، نبود اگر تفصیل نوشته شود يك کتاب است حضرات فاسد العقیده از فرقه جدید و از دهری، و طبیعی و و وقت را مختتم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشه روزنامه ها مثل «موقف» نظایر کتب قریفه ما من جریده الاوفیاء سیم علی الاسلام و العلماء قضی الامر و مضی، مردم مقدس تازه ملتنت شدند که بد شد جناب مجتهد را از تبریز بیرون کردند علی الظاهر»



پ ۸۵

### شیخ میر تقی آشتیانی

آنان میبود و هر یکی بنام پیشوایی دستگامی برچیده میداشتند و بویچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند. آن هوشیاری در باره نیرومندی دولتهای عسایه و بیمناسکی حال ایران که دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و دیگران را میبود و ایشان را بپلاجن میانداخت در اینان هرگز نمیبود.

آنگاه چون زمینه دو دستگی را آماده دیت فرست را از دست. نداده بود خوبی برخاست، و باتش از دور و نزدیک دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علیا آمد و رفت میکردند و رنجش و بدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میگردانیدند.



و این اوقات وارد میشوند جناب حاجی خمایی و قریب بده نفر از علمای رشت مدتی اینچنان دور رشت و روز بروز بدتر رئیس انجمن رشت حاجی میرزا محمد رضا تفصیل نویسی از مقام دیروست اینده را هم از زبان من نقل مکن الله فی الاسلام والذین این اوقات مشغول و نظامنامه اساسی در اینجا امر ختم خواهد بود چند روز است مجلس فوق العاده منعقد و دعای هم می روم برای اصلاح و مشغول خدا کنند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند و يك كلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد این همه مفاسد روزنامه ها و ای اگر آزادی در عتابه و بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان شمع فند کاین بنا نهاد این کلمات را غیر از حجة الاسلام و آخوند یاحدی اظهار مکن مجتهد امتناع بالاختیار شد و هویاتی الاختیار قطماً افسوس و که نمیشود گفت چه رسد بنوشن ظهر الفساد فی الیر و البحر ...

بدینسان يك گروهی پیش آمده بود . دربار میخواست از پیش آمده سوه جوید و باین دست از علما پشتیبانی نموده کشاکنش را هر چه بزرگتر گرداند و نگزارد قانون اساسی پرداخته گردد ، و اگر اینان کاری نتوانستند و قانون پرداخته شد ، این زمان عنوان کند که باید علمای نجف آن را ببینند . محمد علی میرزا رویه دینداری و پرهیزکاری بخود داده میگفت : « تا علمای نجف امضاء نکنند من امضاء نخواهم کرده . چون در تجسمید کاملم یزدی که یکی از مجتهدان بنام و خود از رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میباشد : و دست بزرگی از ایرانیان باره تقلید می داشتند ، راه حاجی شیخ فضل الله را پیش گرفته با مشروطه دشمنی نشان میداد . محمد علی میرزا تیک میدانست که میان علمای نجف یکسختی نخواهد بود و قانون اساسی از نجف باز نخواهد گشت .

بدینسان نقشه با انجام گزاردن جنبش مشروطه خواهی ، و پدید آوردن کشاکنش و خورد در میان مردم کشیده ، استادان آن را پیش میبردند .

مجلسبان این نقشه را در نمی یافتند ، و اگر در می یافتند اندازه زیانش را نمیدانستند . اگر راستی را خواهم در مجلس این زمان دو تیرگی میباشد . چنانکه گفتیم کسانی از نمایندگان و شریعت خواهی می نمودند ، و دیگران نیز از ترس عوامی نشان می دادند . پیروان حاجی شیخ فضل الله هواداری از دین را شمشیری ساخته ، با آن زبان هر کسی را میبردند . برای نمونه داستان پایین را می نویسم :

سه شنبه بیست و سوم اردیبهست (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگواز قانون اساسی بمیان آمد ، و چون گفته میشد تبریزیان شوریده و آنرا میخواهند سید محمد تقی خراسانی که یکی از پیروان بهیجانی بوده و بکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود ، و این زمان به حاجی شیخ فضل الله گراییده و هواداری از دست او می نمود دلیرانه چنین پاسخ داد :

« ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است ، و این قانون اساسی قانونیست که باید امور يك مسلمانی بر وفق آن فیصل داده شود . ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنرا بکرات حجج اسلامیه غور وسی نموده اگر ده هزار هم



ب ۸۶

این بیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهند آورده شد . نشستگان از دست راست : حاجی شیخ علی (شیخ المراقین) . میرزا مصطفی . از استادگان آنکه در پشت سر شیخ المراقین ایستاده کسیست که بنام شیخ شیبور شناخته بوده ، دیگران ناشناخته اند . اجتماع کنند و خونیا عم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود . حالا باید از حجج اسلامیه استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند .

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تمیزاده و برخی دیگر) ، نقشه دربار روسان و آسیب آنرا دریافتند و چون بسیارست چاره را از تبریز خواهند چگونگی را با نجان نوشتند

و این شورش اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.

### شورش اردیبهشت

ماه (در تبریز)

در تبریز پس از بیرون کردن مجتهد از شهر، داستان ارجحاً در دیگری رخ داد. در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قانون اساسی مباداشتند، و چون زمینه آنرا ایشان پیشنهاد کرده بودند بیشتر از دیگر شهرها دل بستگی نشان میدادند. این را گفته ایم که در

آن روز هابقانون بیشتر از اندازه ارجح مینهادند، و آتیوه آزادخواهان چنین مینداختند که چون قانون بیرون آید و بدست مردم رسد، هرکسی بخواهدش و آرزو آنرا پذیرفتد بکار خواهد بست، و هرکس پایای خود را شناخته از روی آن رفتار خواهد کرد. در کارهاییکه میکردند چنین میگفتند: «بجالتا باید چنین کرد تا قانون اساسی بپاید و تکلیف هرکسی معین شود» - از سادگی دلی و خامی بدینسان خوش گمانی مینمودند.

از آنسوی چون در این هنگام در بسیار جاها آفتگی در میان میبود، و مردم از غیر سوری یا تاجمان آذربایجان بر گردانیده چاره میطلبیدند چنانکه در همان روزها رشتیان چون حکمرانی قهر السلطه را نپذیرفته و آمدن او را بگیاان نمیخواستند و باین نام شوریده بودند، یا تلگراف از تبریز یاری میطلبیدند، و شنیدیدگان ابراهیم آباد از قسم یا تلگراف داد میخواستند - انجمن این آفتگیها را از نبودن قانون اساسی پنداشتند، و چاره را بودن آن میسرمد. آزادخواهان نیز بهمان باور میبودند.

روز یکشنبه عتق اردیبهشت (۱۴ ربیع الاول) یکدسته از مردم که در حیاط انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی را بمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن آنرا از مجلس شوری بخواند. انجمن خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی به دارالشوری فرستاد. در اینمیان يك دروغی در تبریز پراکنده گردید، و آن اینکه قانون اساسی را يك ماه است نوشته اند و از مجلس نیز گذشته، ولی شاه نمی پذیرد و دهنیه نمیگزارد. برخی میگفتند: میخوانند بخواهدش انانك آنرا دیگر گوته گردانند.

ایشان با آزادخواهان گران افتاد، و این بود روز سه شنبه نهم اردیبهشت (۱۶ ربیع الاول) يك تلگراف بسیار درازی، بمیانگیری انانك بشاه فرستادند، که در آن پس از سردن جانفشارهای آذربایجان در راه نگهداری تاج و تخت، خواهش پذیرفتن قانون اساسی و دستین نهادن بآن را کردند.

فردای آنروز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که قانون اساسی چند روز است بعد از اتمام در کمیسیونی قرائت شده حال در مجلس عمومی خوانده میشود. این پاسخ مایه آرامش مردم گردید.

لیکن در اینمیان نامههایی از تهران رسید، که بد خواهی دربار را آگاهی میداد، اینها مایه بیم گردید و پیشروان بهتر دیدند که بجنبشی برخیزند و در برابر دربار ایستاد

جلو نقشه آنرا گیرند. در همان هنگام يك داستان دیگر پیش آمد که آزادخواهان فرصت را از دست نداده و همان را عنوان گرفته اندیشه خود را بکار بستند.

حکونگی آنکه روز یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاول) تلگرافی از تهران رسید، بدینسان که همه علماء و مفتیان و نمایندگان انجمن سه ساعت بغروب مانده در تلگرافخانه باشند که مطالب حضوری فوری داریم و آقایان حجج الاسلام طهران و کلاهی دارالشورای گیری، عموماً در تلگرافخانه حاضر خواهند شد.

مردم از این تلگراف در شگفت شدند و بتکان آمدند. هرکسی گمان دیگری میبرد. و چون هنگام پسون رسید علما و پیشنه از آن و سردستان در تلگرافخانه گرد آمدند. مردم نیز در حیاط انیوه شدند. از تهران تلگراف پابین رسید:

« بعد از عرض سلام و احوال پرسشی بخدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و آقایان علماء اعلام و اعضای انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم در روز پنجان تلگرافاً و در پرسیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکات (۲۸) ماه وارد زنجان خواهند شد عقلا و آنگاه جراح در این دیده اند که عموماً معظم له را عشرتاً بشیرین عبادت دهند و کلاهی و آذربایجان چه تصویب مینمایند حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم و این خادمان ملک متذکر لازم دیدیم خاطر شریف آقایان حجج الاسلام و علماء ای اعلام آقایان و ائمه جماعت و اعضای انجمن محترم را مسبقاً داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از آذربایجان و شریف فرمایان ایشان بطهران و قم بملاحظات تعدیه که توضیح آن در خدمت و عقلاهی قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت است شرافت بقمه شریفه حضرت معصومه که بالطبع جالب است اگر اسباب خارجی هم محرک متنفذین قوم گردد، و دور نیست اجتماع آنها با طراف و احوال خالی از اثر نباشد در موقعیکه احتیاج تمام و بر اتحاد قلوب و اقوال داریم اختلاف کلمه و اجتماع متشککین در مرکز ایران با تقویت معنوی آن محل مقدس بمنیبات عالیات ابدأ صلاح نیست محض استحکام اساس مقدس، و ضرورتی که ترویج دین حسین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی بر عموم مسلمین، و امروز قریض فوری است که در رفع هر قسم اختلاف به ترک هر نوع شخصیات راضی شده و تشدید میانی اتحاد را خدمت کنند لهذا جمیعاً معنی حسنیم که جنابان آقایان عظام از آنجا و ما عا از اینجا ترمیمات مراجعت دادن آقای معظم له را فراهم بیاوریم (محمد اسماعیل) و (مرتضوی) (محسن) (حسین) (و کلاهی آذربایجان) (احقر محمد انطباطی) و (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان) .»

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند. باز گفتن مجتهد چیزی بود که تبریزیان نپذیرند. دارالشوری بیم میداشت که مجتهد در قم یا در عید العظیم بشیمن گوید و بدخواهان مشروطه بر سر او گرد آیند. تبریزیان بیم میداشتند که اگر باز گردند در شیر آشوب پدید آورد. چون آن نامه ها که گفته ایم از تهران رسید، بود و آن اندیشه در میان

دو علمای اعلام و اعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاونت دادن جناب آقای مجتهد و دامت برکاته والیه عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت و فوق العاده نداشت جمعی یا اینجا حاضر نشده و شما را هم زحمت نپدیدادیم حال که جواب و مستقیم داده نمی شود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را با اختلاف آراء و دعوا گذاشت و رفتیم (سید عبدالله بهیانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری) (مرتضوی) (محمد اسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان) .

فرودا دوستیه یادستور انجمن بازارها را باز نکردند ، و همه مردم در تلگرافخانه آورده و در آنجا گرد شدند . حیاط تلگرافخانه پر گردیده مردم به پشت پامها هم رفتند . نخست تلگراف پایین را برای نمایندگان آذربایجان بهوران فرستادند :

« خدمت آقایان قضا و وکلای ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر در باب قانون اساسی عرض و هیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه کردید بالاخره بجایی منتهی شد که دعوم ملت بستمه آمده از کسب و تجارت خود تعطیل و بازار رایسته تمام علماء و اعیان و تجار و اصناف و عموم عالی در تلگرافخانه جمع و منتظر جنابا عالی هستیم که معجزا بتلگرافخانه «تشریف بیاورید (انجمن ملی تبریز)» .

چون مردم دسته دسته می آمدند و می رفتند ناطقان بیخبر پرداخته معنی قانون اساسی و سوه های آنرا باز می نمودند و چنین می گفتند : هر کشوری يك قانون اساسی دارد . هر مردمی که يك قانون ندارد در دیده دیگران ، وحشی ، شمرده شوند . هشت ماه است مارتج کشیده و همیشه چشم براه قانون اساسی دوخته ایم و کنون چنین پیداست که قانونی که نوشته بودید پس از رسیدن اتابک باز داشته اند و چنین میخواهند که آنرا دیگر گردانند . ما تا قانون اساسی را نگیریم کارها پسا مان نخواهد بود و هر کس پایای خود را نخواهد شناخت . تا قانون اساسی را ندهند ما باید بازارها را باز نکنیم و از ایستادگی بکنار نرویم .

از اینگونه سخنان مردم میگفتند ، و چون گفتگو این بود که اگر تا یکماه نیز قانون اساسی نرسد بازارها را باز نکنند و بهمینگونه همه شهرهای دیگر آگاهی دادند ، بهاس حال پیشوایان چنین نهادند که هر که را شاگردی یا کارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد و هر که راهسازنه بی چیز بست دستگیری ازودریغ نگوید .

امروز شاگردان دبستانها نیز با بیبری سرخی بدست ، سرود خوانان می آمدند و پس از نمازش بازمیگشتند .

امروز در تهران گذشته از چند تن نماینده آذربایجان ، و گذشته از نفوذ الدوله ، صنایع الدوله ریوس مجلس بتلگرافخانه آمده بود و همه روز را گفتگو در میان میرفت .

می بود در پاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی را پیش کشیدند ، و پس از گفت و شنود بسیار که با مردم رفت و شورو خروشهایی که نموده شد پاسخ پایین را بهوران دادند :

« حضور مبارک آقایان حجج الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم تلگراف ، د مبارک برای عموم علمای اعلام و قاطبه ملت که بازار و دکانین راست و در تلگرافخانه :

« مبارک که حاضرند قرائت »

« جواب عموم آقایان »

« دعوا و ملت خواستند »

« قانون است مادامیکه »

« قانون نامه را بطرف »

« آذربایجان حرکت »

« ندهند بازار و دکانین »

« دیار نخواهد شد و از »

« تلگراف خانه مبارک »

« بیرون نخواهیم رفت »

« (انجمن ملی تبریز) »

« بدیشان شورش »

« آغازید ، شورش که »

« خواهیم دید یکماه بیشتر »

« در میان می بود مردم »

« تا پاسی از شب گذشته »

« در تلگرافخانه می بودند »

« و سپس پراکنده شده »

« بخانه های خود رفتند »

« ولی بکدسته را که صد »

تن کما بیش می بودند برای گرفتن پاسخ در آنجا گزاردند . سه ساعت از شب گذشته تلگراف پایین رسید .

« تلگراف جنابا عالی جواب سوال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت میشود »  
 « و عوض يك مجلس هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور »  
 « آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونی که سعادت ابدی مملکت را »  
 « تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی و بسن بازار و دکانین »  
 « صورت لزوم ندارد مجلس مقدس در ادای تکلیف خود بقدری ساعی و مجد است که »  
 « احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام »



ب ۸۷

### میرزا علی اصغر خان اتابک

تن کما بیش می بودند برای گرفتن پاسخ در آنجا گزاردند . سه ساعت از شب گذشته تلگراف پایین رسید .

« تلگراف جنابا عالی جواب سوال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت میشود »  
 « و عوض يك مجلس هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور »  
 « آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونی که سعادت ابدی مملکت را »  
 « تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی و بسن بازار و دکانین »  
 « صورت لزوم ندارد مجلس مقدس در ادای تکلیف خود بقدری ساعی و مجد است که »  
 « احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام »

اعروز راسنی را چنانچه میان تیریز و تهران میرفت. آنان که در تلگرافخانه تهران میبودند دولت را بیگناه نشان داده و جایز برای بیم ندیده و این رفتار تیریز را بی انگیزه میسازدند؛ و چنین میگفتند: باید قانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد و نباید درباره آن شتاب نمود. ایشان که در تلگرافخانه تیریز میبودند پاسخ میدادند که درباره قانون اساسی بهمیایی هست و باید در باره آن شتاب داشت. هر دو سر بروی گفتند خود پامبشردند و از تهران تندی تیریز میبودند. تلگرافها را در اینجا نمی آوریم؛ از تیریز پیام فرستادند:

دخست دیمادات آقایان و کلاه محترم آذربایجان دامت اجلالهم در تلگرافخانه دیروز عرض نمودیم حالیه عم عموم آقایان علماء اعلام منظمین العالی و عموم ملت در تلگرافخانه مبارکه نشسته جدا و عمراً مطالبه قانون اساسی را که عدتهاست و عده میفرمایند، و میساییم و صراحتاً عرض می نمایم این مطالبه و این اجتماع عمومی که هست دخلی با اجتماع ملی و سایه ندارد و تأخیر مرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مسخت نیست و خدای بخوانسته تا اگر باز هم تأخیر شود نتیجه او وخیم خواهد شد عذر و فرمایش غیر موجه هم ابدأ دسموع نخواهد شد جمیع بازار و دکانین بسته امور آن تعطیل منتظر مرحمت قانون اساسی هستیم (انجمن ملی تیریز).

از تهران پاسخ در زیر این را دادند:

دیروز عصر و کلابی محترم آذربایجان برای مخابره مجلسی اعضاء انجمن محترم، دیروز را به تلگرافخانه دعوت کرده بودند و بعد از مخابره مطلبی معلوم شد با اینکه دو کلابی آذربایجان و سایر اعضاء مجلس شورای ملی بتین پاسخ داشتند که بعد از مخابره و چند روز قبل و تسایع و مواظبی که پارلایل و براعین تلگرافاً با اعضاء انجمن محترم و اظهار داشته اند اقل تا چندی بعضی اغداعات بخاطر اهالی آذربایجان بطور نخواهد کرد و پاکمان سکون و طمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی در تنمیه قانون اساسی و ترتیب قوانین دستور العمل حکام و تنظیمات ادارات و غیره خواهند بود ولی بر خلاف انتظار معلوم میشود از دیروز باز اهالی بازار و دکانین را بسته و برای مطالبه تکمیل قانون اساسی در تلگرافخانه از دعای دارند این خبر یا عدم انتظار مجلس شورای ملی و فرط اشتغال بترتیب قانون اساسی و سایر خصمات فوق العاده عاید تعجب و حیرت و شد بالاخره این اقدام و حرکات غیر مترقب بر این معرول شده تا چه چیز ثبات و خصوصیات قانون اساسی در نظر اهالی آذربایجان درست معلوم و مکشوف نیست و لازم شد که در این تلگراف تا یک انداز کیفیات و تقسیمات جزئیه قانون اساسی شرح شود و مواظبیکه برای پیشرفت آن جزئیات با این عجله و شتاب در میان است تعریحاً اظهار شود تا بداند که مجلس شورای ملی ابدأ در این موضوع کوتاهی و اهمالی نکرده اگر وقایعی که مجلس



پ ۸۸

### حاجی میرزا ابراهیم آقا

(تنگه با کلاه پیغوش نسته شناخته تیریز)

ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما یا وضع حالیه مشکل بلکه محال میشود اولاً باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعد از وضع فصولی که در قانون اساسی مجلس شورای ملی بصره همایونی موشح شده قسمت عمده از بقیه آن که اعمیت فوق العاده دارد بلکه روح و حقیقت قانون اساسی همانست قسمتی است که راجع بحقوق عمومی ملیه و ترتیب قضاوت و محاکمات عدلیه است و در ضمن این قسمت مطلب اساسیه و مهمی است که صرف نظر و سکوت از آنها در حقیقت صرف نظر و سکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطالب در قانون اساسی درج نشود میتوان

د گفت باید از قانون اساسی صرف نظر کرده و بهمان مقدار که در قانون مجلس شورای ملی نوشته شده قناعت نمود و در این دو قسمت مطالب و اصولی است که در نظر اشخاص و که بحقایق اسرار شرح مطاع واقف نیستند مهمل قبول بنظر نمی آید مجلس شورای ملی از اول این نکته را در نظر داشت که با وجود معاندین قوی و دشمنهای اجنبی و مخالفتی که برای این مشروع مقدس داریم دشمن زیاد کردن از طریق غسل خارج و جلب قلوب عامه مردم از شرایط عاقبت بینی و مالاندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبور کرد که از وضع و انتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران و دکه از اتمام مطلب بکلی بیخیر و برای اجرای مقاصد خود بقرآهر امور توسل و میجویند احتراز کنند این بود که از چند روز قبل از روزی که در تلگراف خانه باعضاء و انجمن مختیره حضوری شد مجلسی سر کب از بزرگان حجج الاسلام و معقین علماء اعلام دار الخلافه و دانشمندان و کلام آذربایجان و طهران تشکیل داده و مقر روز و چند ساعت در مواد قانون اساسی با کمال بی غرضی و دقت فوق العاده مباحثه علنی و میشود و بواسطه وقت امر و اهمیت موضوع هر روز بیش از دو سه ساعه از تحت نظر و مباحث خارج نمیشود و مخصوصاً در مجلس مزبور تمام مصالح و فوائدی که نتیجه وضع و این قانون است بحث و ایراد میشود و انصافاً علماء اعلام یا کمال چه وجهه منقول و تصیح عبارات قانون هستند که معانی و حقایقی که مقصود است با الفاظی که در نظر عوام و معاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیر نمود و دور نبود اگر بعضی مواعع و عوائق و خارجه از قبیل انقلابات ولایات و فساد طلبی بعضی فتنه جوینان معادله نمیکرد تا و کثرت قانون اساسی تکمیل و بصره مقدسه عمایونی نیز رسیده بود ولی با کمال و تأسف دیده میشود که هر وقت اعضاء مجلس شورای ملی یا هزار زحمت مجلس برای انجام این امر فراهم میکنند وصول خیر فتنه از یکی از اطراف زحمت باطل و حواس و را متفرق میکنند مثل اینکه در روز در موقعیکه ابدأ انتظار این مقدمه نبود خیر ترین و رسید و و کلام محترم را امروز بآمدن تلگراف خانه مجبور کرد بانجمله باید دانست و اگر باعضاء انجمن تبریز و سایر اهالی آذربایجان التاء شده است که تاخیر قانون اساسی در باب عدم مساعدت دولت با شخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سرگند و یاد میشود که تا این ساعت ابدأ عدم مساعدت در این موضوع بخصوص از امتناء دولت و مشاعده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضاء مجلسی حاصل است که هر وقت فصول قانون و اساسی در مجلس تصویب و به پیشگاه عمایون فرستاده شود بعد از اقل مدتی بصره و عمایون خواهد رسید و ابدأ از طرف فرین الشرف عمیونی مضایقه و تأمل نخواهد رفت و و آئینه اگر مضایقت از آن طرف احساس میشود مخفی و مستور نخواهد ماند آنوقت و اهالی آذربایجان نیز در این قبیل اقدامات مشغول و مطمئن نخواهند بود پس علت و تاخیر غیر از همین ملاحظات دقیقه و مهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست و گمان نمیکنیم

و اگر اهالی آذربایجان هم یا نظر مناسب و فکر دور اندیشی در قیافه امور نظر کنند این ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد و معاضد مجلس محترم در حفظ استقبال و استقبال و ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خدای تخواست و اگر مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف بر رعایت نکات مشروع و فوق بدانسته در چنین مطلب مهم که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعی و احتماعیه معاضد است جمهوری حفظ و احتیاط را احساس نکنند چون عجلای شورای ملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات و است نمیتواند فقط با رعایت میل و سلیقه یکقطعه ایران ملاحظات کلیه را ترک کند و معذور نیست از اینکه نظر باز در حاتم تبریز بسادست استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مغل آتیه و انتشارات این مقصود مورد ندارد باید و انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول ایمن اقناع کنند و یک چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت و فرصت بدهند که شاید بخواست خداوند و بعضی نتیجه زحمت خود موفق و بهر مند شوند (بعینی) (مرضی قلی) (مستشار الدوله) (شرف الدوله) (وایق الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن الدوله)

این تلگراف که هنگام نیمروز بیابان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیان خوش نیشاد و بیان گردن نهادند و برای آنکه ایستادگی خود را نشان دهند چادر بزرگی آورده در حیاط تلگرافخانه بر پا کردند نیز چادرهایی در حیاط توپخانه که پهلوی آنجا میبود بلند گردانیدند مجاهدان افاضیایی را برای خود برگزیدند و فرش گسترده و پیشوران عردسته ای برای خود سوار و قلیان و دیگر افزارهایی از خانه آوردند و برای آنکه ایستادگی خود را بطهران بفهمانند پیام پابین را فرستادند

و خدمت و کلامی محترم خودمان زحمت میدیم تلگراف مبسوط مفصل جناب اهالی وزارت شدو زینکه ترتیب تدوین و تصحیح قانون اساسی را شرح فرموده اید نهایت تشکر و را حاصل نمودیم معلوم میشود ملت آذربایجان را اینقدر پایبند و تفهم بجا آورده اند که آنچه و را خوانسته و مستندی شده اند از روی نفهمی و عدم اطلاع بوده جا دارد که باین حسن ظن و جناب تعالی نسبت بموکلان خود تان تحسین و تمجید کنیم و حال آنکه ملت آذربایجان با این معیجان عمومی تمام نظام مملکت تکر خدا را چنان در روی نشانه صحیح حرکت کرده اند که مورد تعجب و تحسین تمام عقلا و سیاسیون واقع شده اند و بحمد الله تعالی تا امروز و افضائی نشده که موجب افعال و سر افکنندگی و کلام محترم خودمان گردد با این مقدمات هیچ انتظار زیارت چنین بر موری ازو کلام محترم خودمان نداشتهیم و چون برای و بل مقصود از همه چیز مان صرف نظر کرده و منجمل همه نوع تاملیمات شده ایم باز قوه و تحمل و طاقت مهوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان و ذخیره سعادت و نیکبختی ملت و مملکت دانست با کمال عجز و انکسار خواهانیم اصرار و هم نداریم که عین حال تمام شده و بصره عمایونی موشع شود و اگر بعد از این مدت و

و اجازه باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تا فرمدهای برای تکمیل قانون اساسی وقت  
 لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از تمامی امورات شخصی و غیره تعطیل کرده در  
 تلگرافخانه دولت و نوپخانه مبارکه که حریم آنست و قمارخانه مشغول چادر زدن هستیم  
 منتظر اتمام و انشاء قانون اساسی خواهیم بود و اینکه پارهای اتفاقات و وقایع را مانع  
 تکمیل قانون قرار میدهند اگر بامان نظر ملاحظه فرمایید عمه حوادث واقعه و انقلاب  
 بواسطه تاخیر قانون اساسی و عدم تعیین تکالیف مانع بوده که هیچکس قانوناً محکوم  
 بحدود مین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل و هیچان عمومی و تحسن ملت در تلگرافخانه



ب ۸۹  
 سید حسن تقی‌زاده

مبارکه و اطراف آن تعبیر باغتشاش و یلواپی در مجلس محترم داور شورای کبرای ملی  
 نشود صریحاً عرض میکنیم تا هر مدتی که این ملت بیچاره تعطیل از کار کرده و در  
 تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من الوجوه حرکات و اتقاق نامناسبی رو نخواهد داد  
 اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی که مدتی است تمام شده و هنوز بصدقه همیونی  
 و موشع نشده چه میفرمایید علت تاخیر آن چیست و چرا باید وزراء عظام در اعضا و صحنه  
 همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرشی است که عرض می‌داریم  
 و تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن عالی ایالتی بانشاء دولت نرسد از تعطیل و هیچان  
 مطالبه مانه منصرف نخواهیم شد (عموم ملت آذربایجان)

از تهران پانصد پانویس رسید

و مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواستہ نسبت نقصان فیم بموکلین محترم  
 وارد آوردن نبود عرض اصلی توضیح و تشریح جهات امانه تسخیر قانون اساسی بود که  
 محض احترام از سوء شهرتی که در باب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لابد  
 آقا پان علمای اعلام به هدافه کامل فریک از مواد آنرا به تحت نظر می‌آوردند به تسخیری  
 که امروز صبح عرض شد در باب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقاً احوال و مسامحه از طرف  
 دولت ملحوظ نیست سه چهار روز پیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده  
 و بسحه فرستاده شده است مجلس وزراء باجهت تمام مشغول رؤیت آنست انشاء الله تا در  
 سه روز از صحنه همایونی میگردد و علاوه بر اینها کمیونی دیگر هر روز در مجلس  
 و مشغول تصحیح نظامنامه حکام است که مرکب از پانزده ماده است حسن رفتار ملت  
 آذربایجان در این مدت چنانکه موجب تحسین و تمجید عموم بوده باعث تکر و سر بلندی  
 و کلاهی آذربایجان شده است غالباً عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات عیجان  
 عمومی و رفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی که آذربایجان کسب نموده  
 است بوده نخواسته‌ایم و نمیخواهیم که چنین افتخار بزرگ را بسوولت از دست دهیم و  
 در این موقع هم اطمینان کامل بر نجابت ملت محترم آذربایجان داریم هر چه وقت عدولت  
 و حرف مقصود خودشان را هر گز به پشتیبای اغتشاشات عادیه مشوب و مکنر نخواهند  
 و کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست از کسب و کار خود کشیده در اطراف تلگراف  
 خانه سرگردان بمانند بدیهی است حسابات و کالت و مقتضیات تکرانی از طرف مجلس  
 و دولت فراغت خاطر در رعیت و کلاه نخواهند گذاشت که باخواست جمع مشغول خدمات  
 محوله باشند و لابد عرض اشتغال به تنظیم و تدوین نظامنامه عا باید در تلگرافخانه  
 باالتماس و انشاء امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفه و صلاح عمومی را تأمین  
 می‌نماید ما هم عرض نداریم الساعة مرخص شده برویم که اسباب تسریع و تکمیل فرمایشات  
 واجبه بنظامنامه را تدارک نماییم التماس آخر این است که اهالی محترم هم با ما  
 همراهی نموده بیجهت پریشانی حواس و افکار را باعث نشوند (و کلاهی آذربایجان)

پس از خواندن این تلگراف کسانی از سر دستگاران بدگمان گردیده پنداشتند که آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست و گمان کردند در میان خود این پاسخها را نوشته و بنام نمایندگان آراکسان دیگری از پشروان آزادی بتلگرافی میدهند و او را سیم به تبریز میرسانند، آنچه بدگمانی ایشان را بیشتر میکرد این بود که در تلگرافی باز پس نمایندگان یاد شده بود: «پس از فیامدن تقی زاده بتلگرافخانه و از کناره جویی سعدالدوله در شگفت میبودند. با تلگراف اینها را پرسیدند و پاسخ رسید: تقی زاده اندک ناخوشی میدارد و سعدالدوله خودکناره گرفته است.»

امروز کسانی از مجاهدان و دیگران نوشته عینی نوشته و بچاپ رسانیده و میان مردم میپراکنند، و در یکی از آنها چنین گفته میشد: «اگر قانون اساسی باید با مضامین علماء برسد خیلی چیزهاست که باید با مضامین علماء برسد که آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد و قانون فرغ آنست... و خواستشان پادشاهی محمد علی میرزا بود که میگفتند پس میباید آن نیز با پرگی از علماء باشد. میگفتند: اگر ما میخواهیم حکومت مشروطه باشد باید آنرا از پیشه درست گردانیم.»

از تهران نمایندگان باقتضای نموده پاسخ میطلبیدند: و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی که بمحمد علی میرزا و اتاوتک میداشتند در گذرند، و بازار باز گردیده مردم بی کار خود روند، لیکن تبریزیان همچنان ایستادگی مینمودند تا بدیشان روز بهایان آمد.

فردا سه شبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند: و چون **یا قشاری تبریز** چادریکه برپا کرده بودند کوچک میبود و آنهمه مردم را از باران که بیابای میبارید نگره نمیداشت، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمد فلی نامی از بازارگانان برای روشن خوانیهای خود میداشت، آورده برپا کردند. امروز تلگراف پایتخت را به تهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند:

«خدمت جنابان آقایان وکلای محترم آذربایجان با نهایت احترام عرض میکنیم: «از دیروز تا بحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بپوشان و بیان بملت عرضه: «شد هیچ تدبیر در مقابل آزاده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین: «مضمون نوشته باعضاء انجمن داده اند که در این مدت عرچه شما وکلای محترم بملت: «فرموده آید و صلاح دانسته آید تمرد از قبول فرمایشات مقرره نکرده ایم تا جان داریم: «باقتضای انسانیت و وکالتی که داده ایم تعاضی و تمرد نخواهیم داشت ولیکن در این چند: «روز اخیره بر ما ملت ثابت شده و قراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عراض شما: «و اعضاء انجمن هم در تهران پیشرفت ندارد زیرا تا با امروز در هر قسم مطلبی که بشود: «و وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم معروض داشته آید ابتدا اعتنائی نکرده اند بلکه: «قابل استماع ندانسته اند و ما ملت نمیقیمیم معنی مجلس دارالشورای کبری و انجمنیای:

«ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تا قانون اساسی با مضامین دولت و شخص سلطنت: «نرسیده از تعطیل عموم متصرف نخواهیم شد و از شما وکلای خودمانهم استعفاء مخصوص: «داریم دیگر در این مسئله تجدید مطلب فرموده و بزخودتان زحمت ندهید آنتهی حالا با: «و این ترتیب که عرض شد بحتق اعلامیت و عفه انبیاء و اولیاء هم قضاوت که اسکاوت: «و اهالی و متقاعد کردن عامه از قدرت این بدگمان خارج است از جنابان عالی مستدعی: «نمستیم تفصیلاً اقدام صحیحی فرمایید این مطلب را هم بدانید اعلالی تهیه ماغانه برای: «و خودشان کرده و آنرا قاناً مشغول استحکام اساسی تحصن و معالیله قانون اساسی منی: «و باشند چه ضرور دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع جالیه شهر و عیجان غیامه: «در مجرمانه از تلگرافخانه سؤاژ فرمایید تا معلوم شود آنچه را عرض کرده ایم عسری: «و از اعشار از هزار يك ما وقع نیست دیگر رأی و اختیار با جنابان عالی است و فعلاً از این: «بدگمان غیر از عرض مستدعیات منتکاری ساخته نیست زیرا وعده و نوبت این مدت يك: «همرتبه و یکنی اعتبارات بدگمان را در پیش ملت برده و روی اظهار هیچ گونه عطفی: «و بسکت نداریم و چون در تلگراف حضوری دیروز فرموده بودید که مجلس دارالشوری: «و برای رعایت سلیقه و مشاکت بکطقه ایران از ملاحظات عمومی صرف نظر نمیتواند: «و بکنند جواب ملت این است که مگر ملت آذربایجان در اقدامات خودشان ملاحظه صرفه: «دخود را دانسته اند یا خدای نکرده سایر اعلالی نقاط ممالک محروسه ایران را در مستدعیات: «و خودشان بهیم و شریک ندانسته اند که مجلس دارالشوری این نسبت را با آذربایجان منی: «دیدند (انجمن ملی تبریز)»

امروز انجمن مردم بیشتر میبود، چندانکه تلگرافخانه و توپخانه و آن دورا منوها یا بزرگی و فراخی که میداشت تنگ در میآمد، و ناگزیر گردیدند خانه ای را در حصار بنگی که نهی میبود از دارند برک خوانند و فرش گسترانیده نشیمنگاه مردم گردانند.

امروز گذشته از انجمن ابائی، یازرگانان و پیشنمازان، عریده ای جداگانه تلگراف بنمایندگان فرستادند. در حیاطها مردم دست دست آمده و میرفتند، و در میان کسانی از واعظان و دیگران سخن میراندند. هنگام نیمروز تلگراف پایتخت از تهران رسید: «و عدت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض کردیم که کمیونی منتخبه: «و شده دو ماه تمام مشغول ترتیب آن شد در تانی کمیونی دیگر چند روز بتذقیح آن مشغول: «و گشت لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل بود لهذا کمیونی ثانی مرکب از آقایان: «و حجج الاسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان و غیره: «چند روز است به تطبیق آن یا موازین شرعیه سعی و جهد دارند اگر مقصود از وضع قانون این: «داست که لایجری بساقت سهل است مجلس را (متمم) بخدمت اعتناء شرح سفر نمایندگان صریح: «و فرمایید (۴) همین امروز مداخله با آقایان علمای اعلام را قطع نموده بصدقه مساویتی: «و برمائیم اگر استفاده از قوانین منحصر شامین اجراء است یا سوء بهرتی که مسبوق شده است»



ب. ۹۰

محمد علی میرزا در رخت قزاقی

قبیل از تطبیق با قوانین شرح مقدس چنین قانونی در مملکت اسلام هرگز بی‌موقع اجرا  
خواهد رسید پس تکلیف قطعی ما را معین فرماید یا همچنان عمومی ساکت‌شده اهالی  
در سرکار خود رفته امان و عند بسر فرصت هم بشود (؟) بی‌جله آقایان علمای اعلام تکلیف  
در خود را ادا کنند و این سوء شهرت مرتفع گردد و یا مساحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا با  
در شرع انور بیان و امر فرمایند فوراً اطاعت کرده امروز با اعضاء فعیونی بفرستیم حاضرین  
در تلگرافخانه (امام‌جمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل) و

بشما و یازارگانان نیز پاسخی نزدیک باین رسید، این تلگرافها بخشم تیریزیان  
افزود. چه اینان از عثمان عیب‌رسانند که قانون اساسی بدست علماء افتد که آنرا تپاد

گردانیده يك قانون بسیار بی ارجی بیرون دهند ، و با دو تیرگی بمیان انداخته بهانه  
بدست دولت افروزند .

این بود بخروش و ناخشنودی برخاسته چنین میگفتند : مگر ملت قانون مذهبی  
و عبادات از دولت میخواهد که محتاج مباحثات علمی باشد . ما قانون اساسی سلطنتی  
مشروطه‌ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجربست میخواهیم . قانون شرع را در  
هزارویسصد و اند سال پیش پیغمبرها آورده و در دست داریم . . .

این سخنانی بود که از اس دستگاران می تراوید و با زبان واعظان ب مردم گفته میشد  
این معنایش بکنار نهادن شریعت و میبود . ولی واعظان و یا بسیاری از دیگران این  
را نمی فهمیدند و نا فهمیده بزبان میآوردند . اینان بشروطه و قانون دلیلیستی پیدا کرده  
آنرا میخواستند . ولی از شریعت نیز چشم نبوشیده بودند .

اما پیشمندان که این زمان با مشروطه خواجهان هم‌را می نمودند و تلگراف برای  
طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند ، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمی فهمیدند  
و دلیلیستی هم بیان نمیشدند . چون این زمان حاجی میرزا حسن و دیگر مجتهدان از  
میان رفته و میدان برای ایشان باز شده بود از آن خشنود میبودند ، و همیشه رو آوردن  
مردم را بسوی خود میدیدند بسیار شده‌ها میگردیدند و هر چه آنان میخواستند بکار می-  
شدند . آن تلگرافها را آزاد بخواجهان می نوشتند و ایشان بی آنکه معنی درست مشروطه و  
قانون اساسی را بدانند ، تنها بر این آنکه در رده علما شمرده شوند آنرا مهر میگرداند .  
امروز شادروان ثقة الاسلام نیز ب تلگرافخانه آمد ، او نیز سخنانی بدینسان گفت .

مقصود از قانون اختراع خراج تازه‌ای نیست . قانون شریعت محمدیه مشوخ نمیشود و  
چیز حجج الاسلام و علمای اعلام کسی حق ندارد در آن باب دخالت کند . در این باب قانون  
نوشته نخواهد شد . احکام شرعیه عمادت است که هست و تا انقرضی عالم مستقر خواهد شد .  
آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج الاسلام تیران میخواهند برای  
آن قانونی گزارند قانون اساسی و مملکتی است . از قبول تعیین حقوق سلطنت و تشخیص حدود  
حکام و قرار دولت بادل خارج و منع تملکات و تعدیات و حفظ حقوق تبهه ایران و مالیات  
و غیره که در این باب حجج الاسلام تیران نیز با علماء و وکلای اطراف سعی بلیغ دارند  
که اگر در این باب از امری راجع بشریعت مظهره باشد با شریعت تطبیق نمایند . . .

این با آنچه اندیشه پیشروان آزادی ، بورژوا اروپا دیدگان ایشان ، میبود جدایی  
میداشت . این همانست که گفتیم آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازنیان می گفتند . نیز  
گفتیم که ایشان از معنی درست مشروطه و از سازمان‌گاری که با آن در شریعت خواستی  
داشت آگاه نمیبودند .

مالها در ایران بشک و حکومت عرفی و ریت : شریعت ، با هم بوز و دو دستگاه با  
هم بسر برده بود . ایشان مشروطه را بجای ، حکومت عرفی ، گزارده و چنین میپنداشتند



که دشمنان به این نیز خواهند ماند و یاعم پسر خواهند بود .

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی گفته خودشان و با فشاری آنان را بتهران بفرستد تلگراف پایین را فرستاد :

«مفهوم تلگرافات جنابانعالی براین است که از برای اتمام قانون اساسی چندروزه و استعجال شود بسیار خوب عموم ملت عرض میکنند تا چند روز قانون اساسی تمام و بسجده و مبارکه اغلب حضرت هدایه فی خواهد رسید همین و تصریح فرمایید که عموماً در تلگرافخانه و بکمال سکوت و آرام نشست منتظر شوند و بجنابانعالی هم در سر ندهند تا اینکه قانون اساسی را تمام نموده و بصره مبارکه رسانیده بملت برسانند آمده شوند .»

(انجمن علمی تبریز)

حجتین اعیانها و شاعران کردستان در دستهای جداگانه تلگرافی فرستادند و سختی شورش را آگاهی دادند . امروز تلگراف از اسپهان رسید که در آنجا نیز مردم شوریده و بتلگرافخانه آمده با تبریز عم آوازی میکنند .

روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت (دوم ربیع الثانی) عسکریان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد میبودند و چشم براه تلگراف تبریز میداشتند . انجمن پیام زیرین را بنمایندگان فرستاده آنان را بتلگرافخانه خراسان :

«خدمت و کلامی محترم آذربایجان دامت تأییداتهم (دستی از دور بر آنش دارید) :  
با انقلاب و عیجان عمومی در مطالبه قانون اساسی با علم درجه رسیده جواب تلگراف تبریز و در آنجا بحال مرحمت فرموده اید تاخیر جواب را حمل بر عدم اعتناء میکنند مستدعی و آنکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید و جواب را حضوراً بفرمایید (انجمن علمی تبریز) :  
نیز علماً تلگرافی بسلامای تهران ، و شاعران گان و اعیانها تلگرافی را تأیید فرستاده سختی شور و خروش مردم را باز نمودند . شاگردان دبستانها با بیرقهای سرخ سرود - خوانان میآمدند و میرفتند . هنگام نیمروز تلگراف رهبرین رسید :

« خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلائهم وضع قوانین و باعضا رسانیدن آنها از :  
« تکالیف حتمیه و کلامی ملت است . خصوصاً آنکه هم و ملتان عزیز و برادران غیرتمند ما ،  
« برای مطالبه این قانون در عیجان فوق العاده و زحمت و خسارت فوق العاده پاخشند خداوند ،  
« مشاهده است در این چند روز که انجمن غیور تبریز برای اخذ حق از حقوق مسلم خود تسلط و راحت از خود نموده اند بکلی فراموش خاطر و راحت آسایش جسمانی و روحانی از عا و  
« تسلط است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس ،  
« فرستاده است که باعضاء برود سوء شهرت که در آذربایجان از بابت قانون اساسی متوجه :  
« مجلس دارالتصوری بوده لازم آورد که در مجلس مرکب از حضرات حجج الاسلام و علمای و  
« اعلام مواد آنرا بشرح انور تطبیق نماید چند روز است مشغول مطابقت است بحال خارمان ،  
« مدت در تکالیف خود متحیریم نه با آقایان علمای اعلام میتوانیم گفت که از مطابقت صرف نظر



پ ۹۱

این پیکره نشان میدهد گوشه‌ای از حیاط توپخانه را در روزهای شورش اردیبهشت

فرمایند و نه برادران عزیز تیریزی خواهش ما را قبول میکنند که چند روز دیگر بر سر داد و ستد خود رفته فرصت بدست که قانون اساسی از این مرحله خلاص شده باشد و برود (یحیی) - (تقی زاده) - (مستشارالدوله) - (حاجی میرزا ابراهیم (محمد) (میرزا آقا) .

این تلگراف چون مردم خوانده شد بخشم آمدند و چنین گفتند « این پاسخ تلگراف ما نیست ، باید بارمز از نمایندگان خود پرسیم ، شادروانان میرزا علی و جریبای و شیخ سلیم با میرزا حسین ، هر یکی در اسویت خود ، مردم اندر زاده با آرام گردانیدن ایشان میکوشیدند ، ایشان میگفتند : « بهتر است چند روز مهلت داده شود » ، مردم خرسندی نداده بپایهوی میپرداختند .

امروز تلگرافها از شیراز برشت و انزلی و سلماس و مراغه و ارومیه و دیگر شهرها رسید که در همه آنها بازارها را بسته و پانزیر بزم هم آواز شده اند . در رشت و انزلی شورش و جنبش بر پا شکوه بوده ، در آنجا نیز مجاهدان دسته دسته بسا کوس و شیور آمد و رفت میکردند .

این تلگرافها بشور و شهن مردم میافزود ، و چون سر دستگان سخت میگرفتند چنین نهادند که باز از تهران پرسند چندروزه قانون پایان خواهد رسید تا مردم آن چند روز در تلگرافخانه آرام ایستند و بیوسان باشند ، انجمن تلگراف پایین را بتهران فرستاد :  
« والله و بالله این بندگن شریک درد و زحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم »  
« که فرمایش جنابانعالی و عرایض بندگان را ملت نمیبیند چنانکه دیروز عرض کردیم ، قانون اساسی تا چند روز دیگر از امان نظر آقایان حجج الاسلام خواهد گذشت که ، وبالزام مدت ملت را اسکت نموده به توبه امضاء آن بسکوت و سکون در تلگرافخانه ، نشستند منتظر بیفارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز) »

از تهران چنین پاسخ دادند :

« برای اینکه کمسیون مطابقت با شرح انور کار خود را تمام نموده بعد در مجلس و فرائت شده بعد از تصویب پاک تویس شده بامضاء برود و در آنجا هیئت وزراء امضاء و نظر نموده یا امضای همایونی برسد اقل بیست روز مدت لازم است سعی تمام داریم بلکه ، و انشاء الله زودتر تمام نموده آسایش هم وطنان عزیز را فراهم بیاوریم الساعه بمجلس ، و میرویم که مشغول انجام همین خدمت باشیم ولی چون نمیتوانیم راضی باشیم که برادران ، و محترم از داد و ستد مشاغل خود باز مانده گرفتار این همه زحمت و خسارت باشند بسا و تلگرافی کلی میرویم و استدعا داریم و کلای محترم در اسکات همچنان عمومی بذل همت ، فرمایید (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرفالدوله) (ابراهیم) ، (محمد) (میرزا آقا) »

روز پنجمشبه انوعی مردم هرچه بیشتر و شور و خروش هرچه فزونتر میبود .

مردم قانون اساسی را چاره همه در دعا دانستند و ارجح بی اندازه بآن مینهادند ، و از اینوی ندادن آنرا یا نابود کردن مشروطه بیک معنی میشمردند . این بود چهارم جری پافشاری تمیزیدند ، و هرچه از تهران ایستادگی بیشتر میبودند بخشم و شورش میافزودند .

این زمان انبوه تیریزیان مشروطه خواه ، و ایشان همه یکدل میبودند و پشتیبانی بهم مینمودند ، و چون جلو گیری نمیداشتند در پافشاری بطلبیدن قانون اندازه نگه میداشتند ، و خود این پافشاری را پایامبشمرند . دسته مجاهدان بسیار بزرگی و نیرومند میبود و کوشش بنگهداری مشروطه را بگردن گرفته آنرا کار خود میشمرد .

امروز گفته شد در برخی کویها زنان در مسجدها گرد آمده اند و آنان نیز شورش و سشی از خود نشان میدهند . نیز آگاهی آمد که مجاهدان توبر آمده سفر کرده اند که بتهران روند . میرجواد گری پیشنماز آن کوی با چند تن دیگر رفتند که از آنان جلو گیرند .

انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد :

« خدمت و کلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع و انفصال شهر از امروز صبح ، و به تحریر نمی آید تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شهره خواره ، و در مساجد محلات جمع اهالی بیطاعتی و بیصبری باعلی درجه رسانده بسکون و تسلی ، و اهالی امکان ندارد حق تعالی تقضل فرماید (انجمن ملی تبریز) »

از تهران پاسخ پایین را دادند :

« انجمن محترم ملی با اینکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله ، و مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند بنا باستنبه ای جمعی با طیب و دوا از صبح ، و تشریف آورده باتفاق حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقت تمام نشود هر چند شب ، لازم شود در مجلس بسر برده و دولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم ، با جدی که عمگی در این باب دارند تطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شو .

« حضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأییداتهم و مجلس شورای ملی مساعی کامله تعهد میفرمایند که تصویب دولت و امضای همایونی بطول نیانجامیده هرچه زودتر هموطنان عزیز را از شداید انتظار و هیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکرر میکنیم که برادران غیرتمند پسداد وستد خود رفته قرائت خاطری بخادمان ملت احسان ، فرمایند که از نهایت اضطراب و نگرانی خلاص شده و مشغول خدمت باشیم حاضرین ، مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم) ،

دو باره از تبریز تلگرافی بدوسید و حاجی شیخ فضل الله فرستاده از آنان درخواستند که قانون را زودتر بپایان رسانند ، دو مید پاسخ مهر آمیزی دادند ، چون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده و با آنحال برای گفتگو در بیامون قانون بمجلس آمده تلگرافی

بنام سپاسگزاری و دعاگویی باو فرستادند .

گفته آرایهها برای دلگرمی بارمن پرسشهایی از نمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهایی چند روزه راست بوده ، و باز دیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون را بنیادان رسانند . مردم باین عهدت خوستندی داده (لیکن گفتند : بازارها را باز نمیکنیم . ده روز را در اینجا بسر میبریم تا چون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، و بدینسان ایستادگی بروی گفته خود نشان دادند .

کتون بتهران باز گردیم : چنانکه دیدیم دستان قانون اساسی در دستبردها بیکه علما این شهر رنگد دیگری مبداشت . پیشگامیکه بسیاری از شهرهای در قانون میگردند دیگر طلبیدن قانون شور و خروش میشوند ، در اینجا در سایه دو دستگی علما ، مردم هم بدو دست گردیده و یکدسته هوا داری از شریعت میشوند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین دستان ارج چندانی ننهاده ، شور و خروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی دادند .

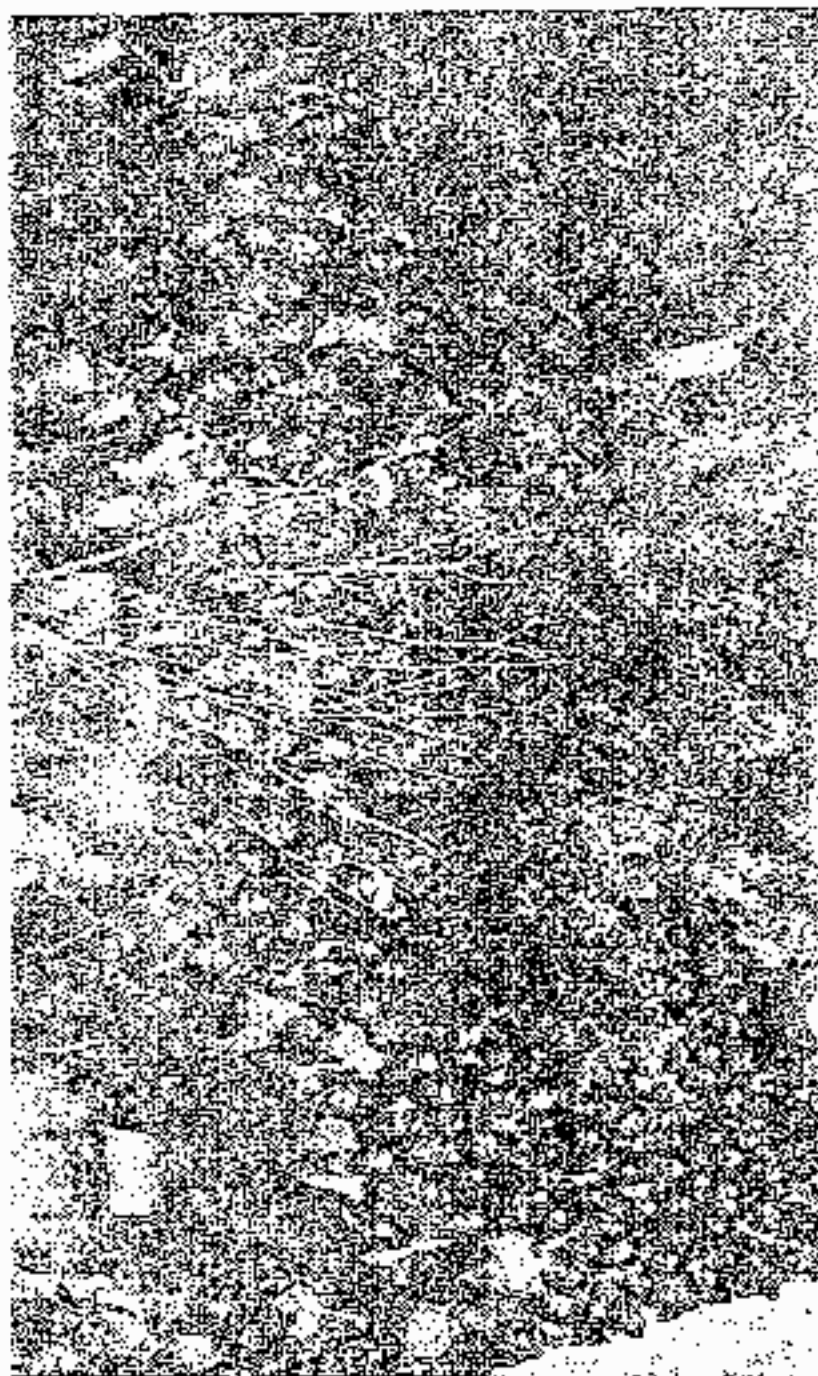
منبع الدوله ریسی مجلس که همیشه هوا داری از دولت نمودی این زمان بیشتر مینمود و از آن جوش و خروشها آزرده گی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی از نمایندگان نیز هوا داری از شریعت مینمودند و اینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، و دیگران از ترس خاموش مینشستند .

روز چهار شنبه بیست و چهارم اردیبهشت در اینجا نیز تکانی پدیدار شد . بدینسان که گروهی از زنان دسته ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این بار دیگر بود که زنان رو پوشیده ایران با چادر و چاقچور ، همپایی در جنبش آزادی مینمودند و پیداست که آنان را برانگیخته بودند .

مجلس باین تمایش نیز ارجی ننهاد و بزنان پاسخ داد : شما محرکی دارید ، فردا نیز منبع الدوله همین را بهانه ساخته در خواست کناره جویی از ریاست کرد . از قانون اساسی در نشستهای علماء و نمایندگان گفتگو میرفت . پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها بآن بیشتر پرداختند و در پیشرفت کار شتابی نشان دادند . ولی چنانکه گمان میرفت علمای شریعت خواه ، بایرادهایی برخاستند ، و در چند اصل ، تا عهداستانی نمودند .

نخست درباره اصل محکم که میگوید : «عالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود ، ایراد گرفته گفتند : مسلم و کافر در دین و حدود متساوی نتواند بود اگر مسلمانی يك يهودی یا يك زردشتی یا يك کافر دیگری را کشت او را بکفر نتوان کشتن و باید دینه گرفت .

دوم درباره اصل نوزدهم که میگوید : «تأسیس مدارس بمخارج دولتی و ملیتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود . . .» خرده گرفته



ب ۹۲

این بیکره نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه و آن پیرامونها . روی مندی دفتری نهاد شده که واقعه نیست چیست . آنکه پشت مندی ایستاده شادروان علی مسیو و آنکه در راست او ایستاده باقرخان میباشد .

میگفتند : در تحصیل اجباری مخالف شریعت است .

سوم درباره اصل بیستم که میگوید : دعامه مطبوعات غیر از کتب خلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و میزبانی در آنان ممنوع است ، سایر ادب پر خاسته میگویند : « باید تحت نظر علماء باشد . »

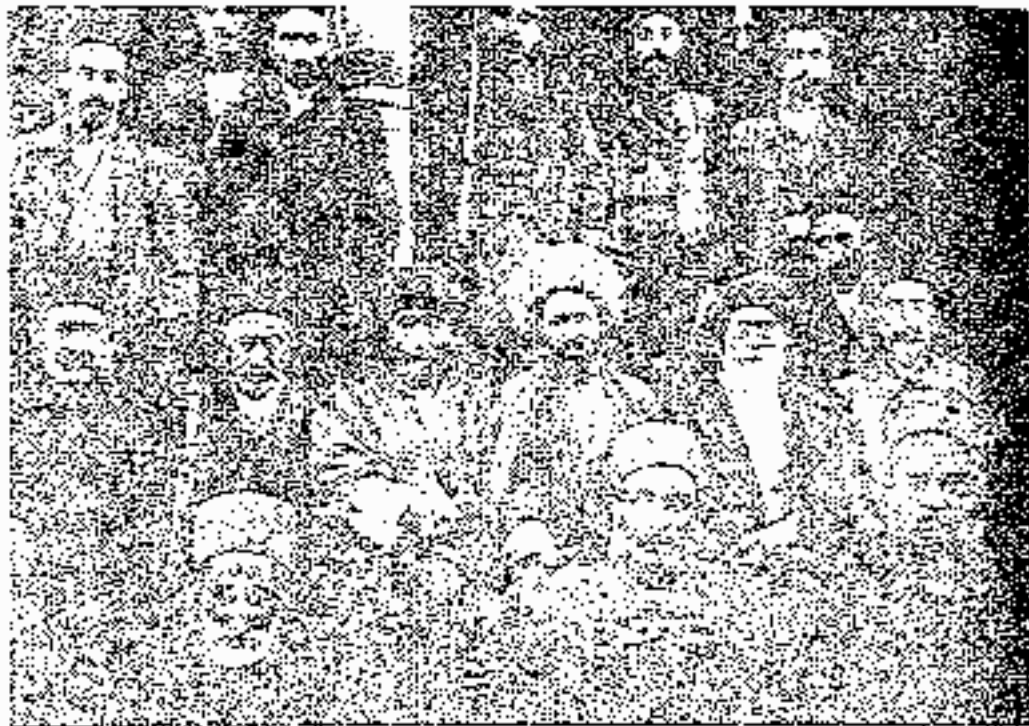
گفتگو در باره اینها به بیرون نیز رسید و در برخی روزنامه ها گفتارهایی نوشته شد . پیش از همه در پیرامون اصل هشتم سخن میرفت و زودستی آن که این زمان پرو بانی باز کرده بودند نامههایی بمجلس نوشته برای خود برابری میخواستند . يك نویسنده ای در روزنامه حبل المئین تیران ، در این زمینه چنین نوشت : « اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم ببعذورات بزرگی دچار میشویم . یکی از آن معذورات آنکه مجوس و یهود وارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل پست و پنجهنومان (۱) کم یا زیاد در قانون ملاحظه نمایند گمان نمیکند تابعیت این ملت و این سلطنت و این قانون را بر عهده بگیرند و دست تقدیر بشمایندگان دول دیگر بلند نمایند که چه تصمیم کرده ام خون عنان بقدر يك حیوان پستتر شد . اگر جواب دهیم گمشا اهل کتاب عسید و روح ایمانی ندارند از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یکنفر کشیش آلمانی (۲) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت و پنج هزار تومان دادند . جز اینکه بتخصیص و تخصص قابل شویم که دویز از اهل کتاب و اهل ذمه بسکی شصت و پنج هزار تومان دبه او باشد و یکی پست و پنجهنومان . یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت يك الاغ پستی . آیا این انصاف است عدالت است معذور دیگر اینکه ببینیم آیا قانونیکه این اندازه دارای اختلاف باشد در مجمع حقوق بشریت قبول میشايند و افراد تبعه این چنین ملت در ممالک خارجه چه قیمت خواهد داشت . . . »

حاجی شیخ فضل الله مجلس را از هر باره زیر دست ملایان میخواست و از یکماه پیش يك اصل ، برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده و آنرا با خط خود نوشته نسخههایی از آن بدست مردم داده بود ، و اکنون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

« این مجلس مقدس شورای ملی که بنوجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل :

(۱) از روی آیین اسلام اهل کتاب ، یاجیودان و غیر ایشان و زودستی آن که در سهرهای اسلام و در زمینها مسلمانان زیستند و ذمی یا اهل ذمه نامیده شدند ، و اگر مسلمانی بکمردی را از ایشان کشتی او را بگیرد تنوا ستمندی کشت . یا پستی خونتیا یا اندوه که حشمت در هم بودی نزد بگیرند . اگر کشته زن بودی چهار صد درهم بپستی گرفت . در هم پوزنقره آغاز اسلام است . هر در همی روی پوزنقره ۳ گرم باشد نخود میباشد که اگر بیای امر روزی نقره را بدیند بگیریم ۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود ولی در آن هنگام که این گفتگو حامی رفت نقره بسیار از آنتر از اکنون میباشد و آنگاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمیدانستند ، از اینرو ۸۰۰ درهم بدیست و پنجاه ریال یا بیست و پنجهنومان میگرفته اند .

(۲) کشیش انگلیسی میبوده ، برای داستان کشته شدن او بحثی یکم صفحه ۱۴۷ دیدم نمود .



ب ۹۳

شادروان شیخ سلیم یاقتی چند از مجاهدان و دیگران (آنکه در پیروی اولردست

راشش نشست میرزا عبدالامین شیخ الاسلام است)

« مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدائت سلطانه و حر اقیبت حجج اسلامیه و علمت مذت  
« ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مساوات احکامیه آن مخالفتی یا قواعد  
« مفسده اسلام و قوانین موسوعه حضرت خیر الانام علیه الصلوات و السلام نداشته باشد و  
« همین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با  
« قواعد اسلامیه در عینده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و عست خدا مقرر  
« است در هر عصری از اعصار انجمنی از خراز اول مجتهدین و فقیهات دینین تشکیل شود  
« که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره  
« نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شریعه باشد بعنوان قانوتیت پست نخواهد  
« کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و منبع است و این عاده ابدی تغییر پذیر  
« نخواهد بود . حرر فی هفتم شهرع ۱۰۱۰ »

این نوشته بکسانی از ملایان و فتنه های شریعت خواست خورش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند . برخی رویه این را با تلگراف پستهای بیخ آگاهی دادند و قوی  
میخواستند . در آن نشست این را دامن دوم قانون اساسی گردانیدند .

با این دستبرد ها قانون اساسی پرداخته شد و روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت

۶ ربيع الثانی) آن را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان بر است دارند و بدستینه شاه فرستاده شود .

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده بخشم آمدند ، و باهم چندین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیری کردند . چه میدانستند که اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آنرا بر است خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت . مجلس دیگری خود را از دست داده و برای اسنادگی نمیبود . عواداران شریعت ، چه در مجلس و چه در بیرون ، کم کم به جماعت تکثیره نیز دست میزدند .

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی بمریان آمد تقی زاده گفت : باید پارلمان در کمسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید . شیخ حسین سعیدی ایراد گرفته گفت : سایر آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت و زنجان بهم خوردند . حالا چطور شد میگویند سدهای باید قرائت شود . اگر مقصود از این اصلاح تغییر است که متافعی با شرع باشد مجال است بشود . اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمیشود که شده .

تقریباً پاسخ داد و پافشاری نمود و قانون خوانده شد . بدینسان از يك آسبیبی که نزدیک شده بود جلوگیری کردید .

در اینمیان در آذربایجان بکداستان دیگری رخ میداد . داستان اینها که برده آزوری بدخواههای شاه بر میداشت . چگونگی آنکه چون در قره داغ آشفنگیهای رخ داده ، و در باره پرداخت مالیات و بهره عالیکانه کتکهای پیش آمده بود ، و بارها بانجمن نامه مینوشتند ، و از ایتدوی کارتان در تبریز همچنان دشوار میبود ، انجمن محمد قلیخان را که از سران قره داغ میبود ولی در تبریز می نشست و اینزمان مشروطه خوانی مینمود . با میر تقی میر عجاج و کسان دیگری ، بمنزله فرستاده ، بانجا روانه گردانیده بود که بکارها سامانی دهد ، و نیز غله از آنجا برای تبریز بیاورند .

روز شنبه بیست و هفتم اردیبهشت (۵ ربيع الثانی) که بارانها بسته و مردم در ننگر افغانه میبودند ، ناگهان میر تقی میر بازمی آمدند چنین آگاهی آورد ، در ازومند حسین پاشا جان گداخته رخیه خان جلوقله را گرفت و با فرستادگان انجمن زده خوردی رخ داد . مردم نغمه دل به فرستادگان باری نمودند . تکرارند آسبیبی پایشان رسد . حسین پاشا خان از امر المسالک (بیوکخان) پسر رحیمخان باوری خواست و او با یکدسته سوار بر سر تخمدان آمد و کسان را کشت و دیهرا تاراج کرد . گشتگان بسیار بودند . فرستادگان انجمن به روزقان پناهنده اند و در آنجا در تنگنا هستند .

از این آگاهی سر دستگان تکلیفی خوردند . زورا چنان بی باکی از پسر رحیمخان جز با دستور تهران نتوانستی بود . دانستند که در بار دست بخونریزی باز نموده .

قره داغ پارسیار که نشیمنگاه ایلهای دلیر و جنگجو میبود ، رحیمخان از چند سال بازایل بیکی و رئیس سواران آنجا بوده ، و این زمان بالقب سردار نسرت ، در تهران در نزد محمد علی میرزا میزیست و یکی از نزدیکان او بشمار میرفت .

این مرد خودش و سوارانش بناخت و تاراج خوبی گرفته بودند و این پیشه ایشان میبود . ولی جلوگیری از غله ، وزد و خورد با فرستادگان انجمن . و کشتار مردم جز از آن کارها میبود . چنین بی باکی جز با پسر محمد علی میرزا و اذابك ، بلکه جز با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد .

این پیش آمد ، با آن نتیجه ای که در تهران از دست عدا و از گفتگوی آنان در باره قانون اساسی بدست آمده بود ، نیک میسر آید که بدگمانی تبریز بدربار بجا ، و آن خوش گمانی تهران بپنا میبوده ، و بدینسان چرخ و گفتگو در میان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می یافت .

تبریزیان اذابك و محمد علی میرزا را در يك کوشی بر ای بر انداختن مشروطه دانسته و در پشت سر آن نشست ملازمان دست دربار را در تکان می یافتند ، و از این رو یترس افتاده از پیش بچاره میکوشیدند . لیکن تهرانیان ، با بیخبر گویم ، تهران نشینان ، بدگمان نبوده این ترس تبریز را بی انگیزم می شماردند ، و این بود زبان گشاده نگرش مینمودند . ولی اکنون پیش آمد عا انگیزه آن ترس را با شکار می آورد ، و درستی دریافت تبریزیان را روشن می گردانید . یکی از نتیجه های آن پیش آمد این میشد که نمایندگان آذربایجان با تبریز یکدل گردند .

باری انجمن گفته های میر تقی میر را از مردم نهان داشت . زیرا آنان که از داستان قانون اساسی خشمناک میبودند . از این داستان بخشم افزودندی . لیکن همان روز چگونگی را با تلگراف بتهران بنمایندگان آذربایجان آگاهی فرستاد .

روزهای یکشنبه و دوشنبه همچنان گذشت . مردم در تلگرافخانه و آن پیراهو نیابرس میبردند و بی پایان رسیدن ده روز را می پیوسیدند که مرده به پایان رسیدن قانون اساسی را از تهران بشنوند . در حالیکه قانون اساسی بدیر افتاده ، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری از خوانده شدن آن در مجلس کرده بودند .

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگراف باین رسید :  
 « انجمن محترم ملی دامت تأیید ایم قانون اساسی که از مظایفه یعنی از عدا :  
 « بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لئذا احتمال میباشد طولانی ما را مجبور »  
 « مینماید از هم و عثمان محترم عموماً استند عا نمایم که بازار را تعطیل نکرده میلی :  
 « بدهند زیرا بستن بازار تولید تجله مضر مینماید و مرا حتماً عرض میکنیم که یا چنین :  
 « بجهت نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص کرد این قره کلیه :  
 « بطور قطع معلوم شود که تمامی اوقات شبانه روزی و کالای محترم عموماً و و کالای :

«آذربایجان خصوصاً مصروف این کار است و تا تمام نشود هیچ مطلبی دیگر از جزئی و کلی دست نخواهیم زد البته طول مهلت که به تصفیه قانون و تکمیل حقوق ملت صرف شود بهتر از استعجال است که نتیجه مضره نافع حاصل کند و سبب تضییع حقوق ملت نگردد (مستشار الدوله) (حاجی میرزا ابراهیم) (حاجی میرزا آقا) (تقی زاده) (عبدایت‌الله میرزا)»

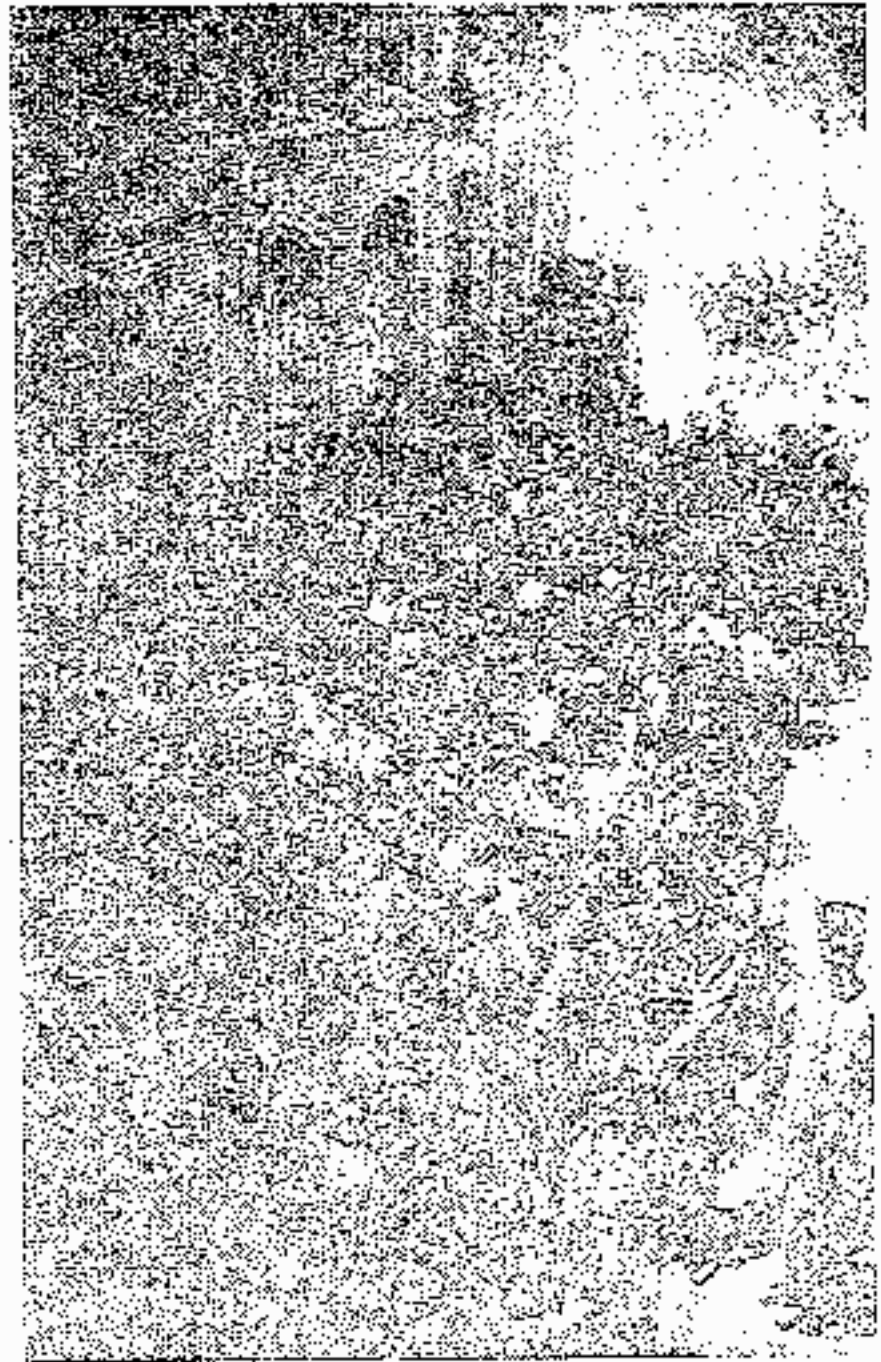
سردستانگان از این تلگراف سخت رنجیدند و در کار خود درمأنند، و چنین خواستند که آنرا آشکار نگردانند. لیکن مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خواننده شدن آنرا خواستند و چون از چگونگی آگاه شدند سخت بر آشفتنند و بهایضوی و بدگویی برخاستند.

کسانی بنمایندگان بدگمانی نموده میگفتند: «ما میدانستیم که سرده روز این جوابها را بخواهند داد». یکدسته بدریار بدگفته و سخن را قایل داشتن محمد علی میرزا از پادشاهی رسانیده چنین میگفتند: «ما قانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه و حقوق ملت را مشخص و معین مینماید میخواهیم. والا شریعت در جای خود محفوظ است و همه کس تکالیف شرعیه خود را میداند. سراجاً میگوییم: هر گاه قانون اساسی که در مجمع وکلای علما و سایرین نوشته و تمام شده است امضا کرده بملت ندهند آنچه گفتیمست خواهیم گفت و مطالبه خواهیم کرد آنچه که تا حال مطالبه نشده...»

بیشتر از بیست هزار تن مردم که گرد آمده بودند، و یکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد، سخنرانانی از سران مجاهدان پیاپی سخن را اندام اینها را بگوش مردم میرسانیدند. چون در اینجا هر گونه جلوگیری یا کارشکنی را در باره قانون اساسی از دربار میشناختند و ملایان جز از ارادت اتابک و محمد علی میرزا نمیدانستند، سردستانگان آماده شده بودند که اگر قانون اساسی را پادشاهان که خواست آزادیخواهانست، ندهند گردن پادشاهی محمد علی میرزا نگرارند.

انجمن ناگزیر شد بکلسن از شور و خروش مردم گوشد و برای آن تلگراف تند پابین را در پاسخ نمایندگان نوشت، که پیش از فرستادن آنرا برای مردم خواندند:

«خدمت وکلاء محترم آذربایجان دامت تأییداتهم از اینکه قانون اساسی از مطالبه بیرون آمده و صلاحیت قبول مجلس را ندارد اشتهار فرموده‌اید اولاً این تلگراف جفا با تعالی و را چه برای باز کردن بازار جدید جهت موقوفیت باسکات ملت ابدأ نتوانستیم بملت اظهار نماییم ثانیاً معلوم گردید مجلس مطابقه در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده نه کمیسیون مطابقه چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میدانند و بیکله اهالی فرورفته که بعضی از اعضاء مطابقه اشخاص معلم و طرفدار استقلال و استبداد هستند و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت عامه ابدأ مطلبی تراوش نخواهد کرد سهل است بهر وسیله‌ای که موجب انحلال و اقاله»



پ ۹۴

یکدسته از مجاهدان درجی که از جلو مقارنه‌های مجیدان ملت میگذرند (در پشت سر ایشان

دسته بچکان با رختهای سفید بیداست.)

« قانون است موفق شده دست یابند خودشان را سعادت مند و نیک بخت خواهند دانست و چنانچه عرض شد البته با این اطلاعات ملت از امران کمیسیون مطابقتاً ابتدا صلاح ندیدیم ، تلگراف جنابانعالی به ملت اظهار خود یازشدن بازار را که نهایت صلاح ملت است ملتند ، مسعود و چنین تلگرافی مخابره می فرمایید از مضرات ارائه تلگراف مسبق نیستید ، و (حفظم شیئا و غایت علیکم اشیاء) سریعاً عرض میکنیم ملت آذربایجان ابتدا حاضر و نیستند تمکین برآورد چندانکه نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا ، و حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد خودمستعدی میشود در کدام يك از مواد قانون ، و اساسی برآورد لازم به مباحثه دانسته یید اجمالاً اضاغار فرمایید ( انجمن ملی تبریز ) »

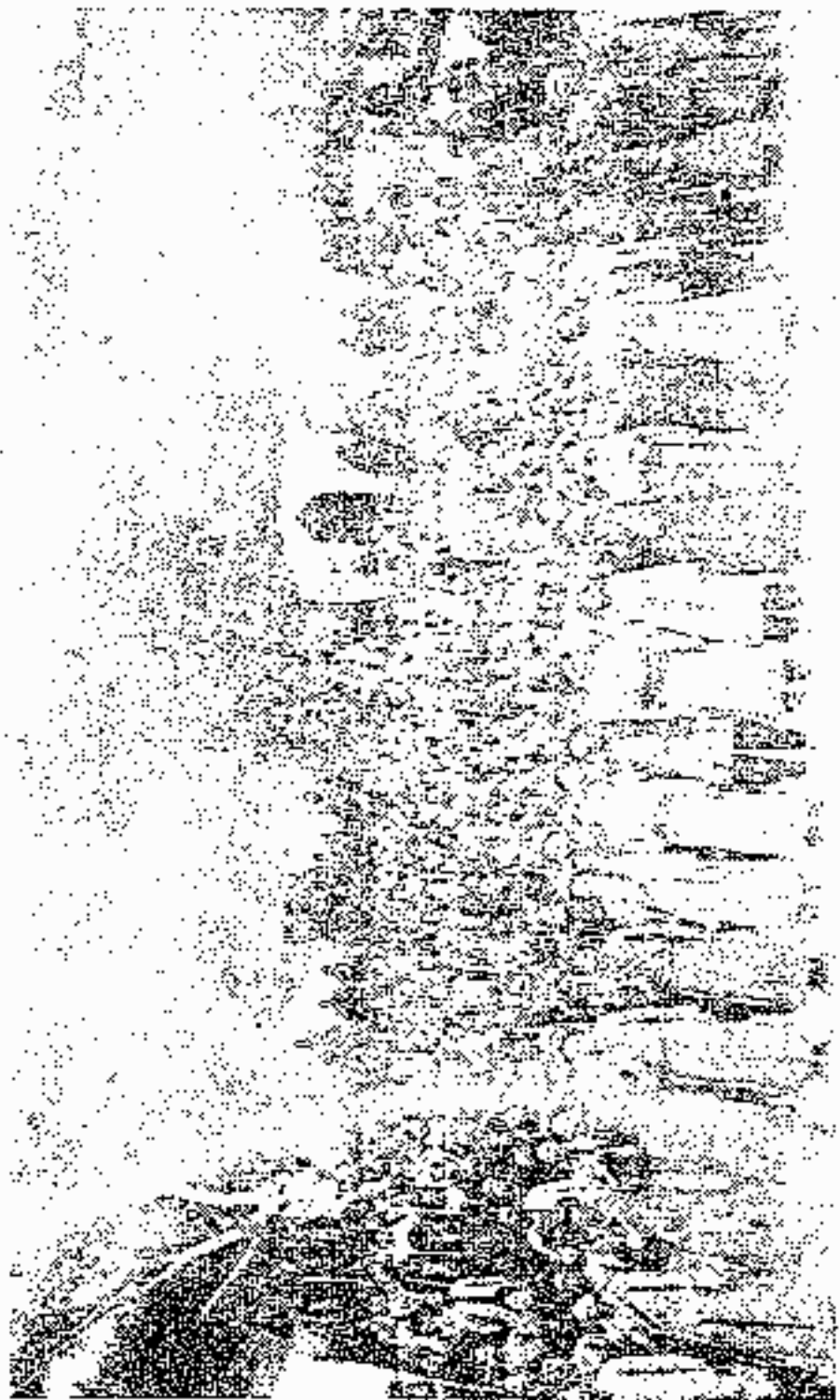
این حال تبریز می بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری می نمودند در همانندگی مجلس و آشکاره میگفتند : « ما قانون مشروطه میخواهیم نه شریعت » . لیکن تهران حال دیگری میداشت . زیرا دوستگی در میان مردم عمیقان پیش میرفت ، و دربار از دور و نزدیک « آتش دامن میزد . سمت نهادی تهرانیار بار دیگر خود را نمودار می ساخت گمانیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خوانی آن شور و خروش را نموده بودند ، اکنون انبوهی از آنان در برابر « شریعت خواهان » خاموش ایستاده و یا خود شریعت خواهی « مینمودند .

بدر از همه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی » مینمودند . و دسته دیگر از ترس آنان برویه کاری میبرد ااختند . اگر تفی زاده جمله نگرفتی ، و قانون اساسی با دستبردهای علما در مجلس خوانده شدی هر آینه پذیرفته گردیدی .

برای نمونه از درمناذگی مجلس و رویه کاری نمایندگان ، بخشی از گفتگوهائی نشد . روز پنجشنبه یکم خرداد ( ۱۰ ربیع الثانی ) را در اینجا میآوریم :

حاج شیخ یحیی و کبیل کرمان لایحه ای خواند که در آن چنین میگفت : « مشاغل این مجلس مقدس بسیار است . ولی بملاحظه الاحم قلاهم بقیده داعی مهمترین مسائل تمام قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلیه اتحاد و اتفاق عموم است و از روزی که مذاکره بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات ناگوار شده و این مغلوب شمیری بدست مستبدین داده و هزار گونه و هزار قسم القاء شبهه و اختلاف مینمایند در صورتیکه اگر دیدید انصاف بنگریم اختلاف باین درجه نیست . در یکی دو مسئله آنها ممکن است بدرواست توجه اصلاح شود . هر گاه مقتضی است در مجلس محترم عمومی مذاکره شود بنده هم رای خود را علناً عرض مینمایم و اگر مقتضی نیست استدعا میکنم زود تر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رای خود را عرضه بدارم . همین قدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قانون اساسی قسوق الاماده بمحل اهمیت است .

آقا میرزا محسن - اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروص بقاعنی



پ ۹۵

این بیکره نشان میداده دست دجاهدان سید حمزه را

است که بمزاج آقای سیدعبدالله عارض گردیده .

آقای سید نصرالله - برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این چه همهمه ایست که در شور منتشر شده . همه میدانند حجج الاسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای تقویت و اعلاهی کلمه اسلام بود . بلی رفع ظلم و وضع عدل نیز مطلوبست . اهم ازو حفظ استقلال و مقام شریعت است ، چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست هرکس بمجلس مقدس امری که مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد متقزی و مفسد است و لامحاله این نسبت کذب از جانب مخالفین مجلس اشاعه میشود در انتشار ظلم و لوروزی عزاز تو کشته شود غایت ما فی الباب فسق است . لیکن چیزیکه موجب نقض احکام و وضع قوانین مخالف اسلام باشد کفر صریحت و قابل تحمل نیست . این حرفها مثل لواط کفریست که منکرین از لسان مجلس طلبان در میان مردم منتشر میکنند که شاید وعنی بمقام منبع مجلس محترم وارد آورند (واکه متمنوره ولو کره المشرکون) .

حاجی میرزا ابراهیم آقا - مفسدین از هر نقشه که بکار بردند نتیجه نبردند . حالا از راه آقای اختلاف پیش آمده اند ولی آنها خيال خامیست و بیچوجه از این راه هم بمقصود خود نائل نخواهند شد خدا لعنت کند کسی را که بقدر سرمویی باسلام خیانت کند . تا اینجا آنچه خواستیم آورد . این دو تن ، حاجی سید نصرالله و حاجی میرزا ابراهیم ، از دسته قانون خواهان می بودند . با آنها چه چنین دل بستگی به شریعت نشان میدادند :

« چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست » . دیگر چگونه میتوان قانون اساسی نوشت ؟! .. چگونه میتوان پروای شریعت ، نداشت و زردشتی و ارمی و جهود را با دیگران مساوی الحاقی شناخت ؟! ..

« خدا لعنت کند کسی را که سرمویی باسلام خیانت کند » . اگر پاس اسلام را باین اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بوده ؟! .. قانون اساسی قرآنمه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته ؟! آیا اینسخنان جز از راه ترس میبوده ؟!

در این نشست شاد روان طباطبایی ، آن پیشگام جنبش مشروطه خواهی ، نیز میبود ، و او هم بگفتگو درآمد . ولی چه گفت ؟! .. دوکلا نباید باین حرفها اعتنا کنند ما تا حال ازو کلای آذربایجان خیانتی ندیده ایم و نخواهیم دید . چون تقویزاده و دیگران را که شریعت خواهی ، نمینمودند بیدون ، میخوانند مردم پاکنهاد این بدنامی را از آنان برمیگردانید . بیش از این باوری نمیتوانست و از خود قانون سخنی نمی یارست .

آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند ، و به شریعت خواهان پاسخ داده بگوید : « اگر شریعت کار زندگی را راه انداختی بمشروطه چه نیاز اقتادی ؟! .. تمببود ،

و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن نمی یارستند .

سخن کوتاه کنیم : شور و سخی آزادیخواهی در میان نموده تیران فرونشسته ، پیشگامان ست گردیده ، دو سید بکاری برنمیخواستند ، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته بجای شیخ فضل الله خوش گمانی مینمودند و با او عمر آهلی نشان میدادند . از هر باره چنین مینمود که محمدعلیمیرزا و انابک در تیرنگهای خود فیروز خواهند گردید و با زور شریعت مشروطه را بهم خواهند زد .

آن ایستادگی که در تیریزورشت و دیگر شهرها مینمودند چاره نهران توانستی کرد ، و هر آینه کار باشوب انجامیدی . و آنگاه در خود آن شهرها بهم دو جنگی رفتی . عنون مشروطه خواهی آن نیرویی که شریعت را بکنار اندازد نمیداشت . راست است که آزادیخواهان تیریز دلیرانه قانون مشروطه اروپایی را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند ... چیزیکه هست این سخن جز از دلهای پیشروان برنمیخواست ، و چنانکه گفتیم دیگران آنرا نفهمیدند بزبان می آوردند ، که اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی و یا آنان نیز بسوی دیگر گراییدندی .

رشته بجای بازیکی رسیده بود و بهم گسیختن میرفت . لیکن در این میان پیش آمد تاخت و کشتار پسر رحیمخان و داستان اکرام السلطان ، که پس هم رخ داد ، نقشههایی را که دربار برای بهمزدن مشروطه کشیده بود آشکار آورد ، و گفتگوهایی که در این باره در نشستهای مجلس ، بویژه در نشستهای پنجشنبه و شنبه یکم و سوم خرداد بمیان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند ، تهرانیان را دوباره بخور آورد و آتش مشروطه خواهی را در دلهای آنان بار دیگر فروزان گردانید و بدینسان سوی مشروطه خواهان نیرو گرفت و آسیبی که از رهگذر شریعت آماده گردیده بود از میان رفت : چنانکه همین داستان را خواهیم نوشت .

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سی ام اردیبهشت در تیریز جوش و

### داستان اکرام

#### السلطان

خروش بی سختی بود . زیرا مردم از تلگراف نمایندگان دوباره دیر کردن قانون اساسی سخت برآشفته و بسختان تندی برخاستند و انجمن تلگراف تندی تهران فرستاد . شب چهارشنبه در آنجا

داستان شگفتی رخ داد ، داستانی که برده از روی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت . چگونگی آنکه پاسی از شب گذشته که مردم از تلگرافخانه و توپخانه سراکنده میشدند ، مجاهدان که در آن شور و آشوب پاسیانی سران آزادی را بگردن داشته و همیشه در آن پروا مونها گردیدندی ، دوسه پاکسی را با تفنگ و فشنگ در يك کناری دیده بد گمان گردیدند ، و چون خواستند دستگیر کنند و بیازجویی پردازند ، یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا) که بی دلیر و بی باک میبود ایستادگی نمود . مجاهدان فرصت نداده او را در همانجا کشتند و دیگری بنام اسدالله دستگیر کردند ، و چون به بازجو



باز پرس برداختند دانسته شد اگر ام السلطان برادر حاجب الدوله فرانسواشی شاه ( همان نیر السلطان پیشین ) از تهران به تبریز آمده ، و این کسان را که از تفنگچیان زمان ولیعهدی محمد علی میرزا و خود جوانان بسیار دلیر و بی باک میبودند یا چند تن دیگر بکشش پیشروان آزادی برانگیخته و بهر یکی يك تفنگك آلمانی و صد فشنگ و بیست اشرفی پول داده ، و اینان برای انجام چنان کاری بتلگرافخانه آمده برده اند .

چون اسدالله یکی از عهدستان خود نریمان پسر عمویش را نشان میداد مجاهدان خیابان پسر اورفته هموراگفتند .

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور و نگان در شهر بیشتر شد و خشمها فرونی یافت . چون نریمان را که کشته و در خانه اش ( در کوی چوستدوزان ) آنداخته



پ ۹۶

**میر یعقوب با چند تن از مجاهدان**

بودند مردم دسته دسته پشانشان میرفتند . نویسنده نیز که اینزمان هفده سال میداشتم با یکی از دوستان پشانشان رفتم ، و چون بخانه در آمدم جوانی قمار و بلند و زیبارویی دیدیم که بر روی زمین خوابیده و کسی را در خانه ندیدیم . از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز ابوعوی بسیار بیشتر گردیده و شور

و خروش فرونی یافت . امروز گذشته از داستان اسدالله و عهدستان او محمد قلیخان از قره داغ آمد و آنگهبای دیگری از ناخت و کفتار پسر رحیمخان و از نزدیک شدن او بشهر آورد . این داستان که تاکنون پوشیده میماند ، امروز مردم از آن نیز آگاه گردیدند ، و همین خشم و سهش آزادیخواهان را بی اندازه گردانید .

دسته هایی از مجاهدان پرک خواستند که برای جنگ بفره داغ شتابند . کسان نیز بشهر نرسیده بگرد آوردن تفنگ و فشنگ پرداختند .

رشته نگهداری شهر در دست دولتیان از وائی و بیگلربیگی و کدخداهای میبود . ولی پان دلكرم نیاپستی بود . بویژه در این هنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروز یازدهمین گان آذربایجان در تلگرافخانه میبودند . انجمن در باره داستان اسدالله ، و همچنین درباره آنگهبایی که از یافشاری پسر رحیمخان در ناخت و تاراج رسیده بود ، تلگراف پاپین را فرستاد :

« توسط وکلای محترم آذربایجان به مجلس دارالشورای کبرای علی شیدانه تعالی ارگانه ،

دشب چهارشنبه پاسی از شب رفته اسدالله نام نواده حضرت قلی معروف در تلگرافخانه مبارکه ،

و گرفتار استغنائی که از او در شب شده است اینست درج میشود مرا اکسرام السلطان ،

و خواسته گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بصر وسیله که ممکن شود اخلاف ،

پانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه داده اند بیست و دو نفر از اجزاء و اعضای انجمن ،

و ملی باید کشته شود معلوم است هر کس که در این راه خدمت کند از طرف . . . بمقام ،

و عالی رسیده و چنین رجنان خواهد شد حالا تو بیا برو یکی دو نفر از اعضا را با گلوله ،

و بزنی و چند تبر بمجمع اهالی افکنده مردم جان همدیگر میافتند تو از میانه خود را ،

و خلاص می کنی من گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمانی که دستم بود با صد تا فشنگ ،

و دهن داده بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نمیآید گفت مطمئن ،

و باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده ام بمالنی پول داده ام يك تفنگ که در ،

و انجمن صدا کنند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود از من قوی گرفت من متعجب ،

و شدم که بامسئورالمعمل مشارالیه رفتار کنم این بود که چند مرتبه بانجمن و تلگراف خانه ،

و آمدم فرست دیدم نکردم حالا که برای انجام مقصود آمده بودم گرفتار شده ام حتی بر شیب ،

و توی کوچه با حاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم او را بزخم باز دست قضا همراهی ،

و نکرد بمعمود ناپل شوم چون خدای تعالی خواسته است که این ملت مظلوم از تعدی ،

و مستبدین مستخلص شود اینست عرافه امیکه از جانب مستبدین میشود بی نتیجه میماند ،

و اکرام السلطان برادر حاجب الدوله طالبه است که از طهران بجهت انجام این خدمت ،

و مدین شده است از این طرف چند روز است که از تعدیات و قتل و غارت عمومی پسر ،

و رحیمخان چندین تلگراف عرض شده است ایداً جلو گیری نشده احوالپرسی هم ،

و از پسر رحیمخان نشده است تا این که امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بتربه مشك غنبره

دجپار فرسخی شیر آمده علی‌الاسنان بر سوار و قدرت خود را فریاد گویا مجلس دارالشوری،  
و منتظر ورود پسر رحیمخان بشور تبریز است تا عرض این انجمن ملی را صحیح بنماید و  
گویا این مسئله از تاریخ عمرانی اولیای دولت در پیشرفت مقام مجلس دارالشوری است:  
منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز):

از تهران پاسخ پابین را دادند:

تفصیل شبیه را آنکه داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهید و بعد از دستگیری آن و  
استنطاق برای کشف حقیقت امر چه اقدامات شده از اکرام السلطان در این خصوص تحقیقاتی  
شده یا نه نتیجه چه فهمیده میشود در این مورد از رفتاری اسدالله چه خبر دارید:

(وکلای آذربایجان):

انجمن دویاره تلگراف پابین را فرستاد:

اسدالله در موقع ارتکاب رسوای قصد گرفتار اکرام السلطان در روز بوده در بایا باغی،  
منتوقف منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود بوده در شب که خبر گرفتاری اسدالله را شنیده:  
و سوار شده فراراً رفته و تا حال محقق نیست کجا و کدام سمت رفته است و استنطاقی که از  
اسدالله شده همانست که «عمر» عریض شده حالاً رفیع الدوله بیگلر بیگی عم آمده تئیا:  
خودش استنطاق کرد بدون اجبار و تهدید باز به میانه گشته چون میم تلگراف امر را:  
قطع کرده است حالاً از زندق بالان بر آغوش با انگشتر خیردادند که پسر رحیمخان امروز:  
در باغ حرکت کرده در موقع ورود فضا به ادالی بمقام دفاع بر آمده دعوی سختی کرده اند:  
معلوم نیست عقول و مجروح چند نفرند بی پرده عرش میکنند با اشاره و حکم دولت پسر  
رحیمخان پابین صد آمده و در خیال آمدن تبریز است چاره و تکلیف فوری میخواهند:  
بمطالع گذرانند تا اهل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکرم حمل بر اغتشاش نکنند و  
دعاست تکلیف ملت را معین فرمایند (انجمن ملی تبریز):

امروز بار تخت ستارخان در میان آزادیخواهان پدیدار گردیده بکار برخاست  
بدینسان که چون دانسته شد اکرام السلطان پس از انجام کار خود در شهر و پراکنجتن  
اسدالله و حاجی آقا و دیگران، به باغ و پایا باغی (۱) در بیرون شهر رفته که در آنجا  
چشم برآم نتیجه باشد. انجمن کسی را خواست که بدانجا رود و او را دستگیر کرده شهر  
بیاورد. ستارخان که این زمان از شمار مجاهدان می بود ولی در میان ایشان نامی نداشت،  
خواستار آن کار شده یا چند تنی به د بایا باغی شتافت. نیک بیناد میدارم که چگونه از  
میان انبوهی راه باز میگرد و تفنگی به دست و گریه بپا با همراهان خود از میدان نوبخانه  
میگذشت. من پارخست بود او را میدیدم. و چون از چهره مردانه و از چایکی رفتار و از  
خویستن داری او در شکفت شدم، پرسیدم: این کیست و کجا می رود؟ گفتند: ستارخان  
قره داعیست که برای گرفتن اکرام السلطان به د بایا باغی می رود.

(۱) باغی در یکفرسخی شهر است که ستارخان و تبعیدها بوده.



ب ۹۷

ستارخان

ولی اکرام السلطان با امداد زود از گرفتاری اسدالله و دیگران آگاه گردیده پدیدار  
روانه تهران شده بود که ستارخان با او نرسیده تهی دست باز گردید.

در میان این آشوب و جهم خوردگی، باز آزادیخواهان تبریز  
قانون اساسی را مبطیبند و باز کسانیکه گویی از محمدعلیمیرزا  
کرده به برانداختن او میکوشیدند. سخنرانان از ایشان چنین  
میگفتند: «آیا پسر رحیمخان داعیست که این قتل و غارت را

باز پافشاری

تبریز

مینماید. باینکه از طرف دولت مأمور این کار شده است. بانجمن ایرانی و سردستانان فشار آورده می گفتند: «اگر سررحیمخان باقیست ما بدفاع از شهر خود و از مصلحتان خود قادریم. اجازه دهید آماده سفر گردیم» می گفتند: «تکلیف ملت را معین کنید».

همانا از رویکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران مجاهدان، بیرون از آنانکه از قفقاز آمده بودند، خازنکار را بر انداختن محمد علی میرزا مبدانستند و آن فشارها را برای همین میبود. لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمین برای چنان کاری آماده نمیدیدند یا خود میترسیدند، و از اینرو جلوگیری می کردند.

امروز هم بجلوگیری از آنان میکوشیدند، و برای آرام گردانیدن ایشان بود که بار دیگر تلگراف پابین را درباره قانون اساسی به تهران فرستادند:

«توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام اقبالهم مجلس شورای کبری شریفه»  
 «ارکانه اگر چه از وضع حال تبریز و هیجان اهالی این مملکت خاطر مبارک امانه ملت»  
 «آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بشدید و تکرار»  
 «مینمایند که تا زود تراست علاج و مداوای حال ملک و ملت آذربایجان را بفرمایند»  
 «روز بروز و آنرا قاناً هیجان در تزیاید و عموم طبقات از هر نوع که تصور بفرمایید تعطیل»  
 «مطلق نموده و برای حصول مقصود تلاش مالی و جانی مینمایند حتی و لایات جزو وقفیه»  
 «ودجات آذربایجان از داد و ستد و امور رعیتی دست کشیده و ایالات و عشایر اطراف بیجان»  
 «و حرکت آمده پای بر زمین می کوبند و مطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن»  
 «شهر را دارند که همراهی با اهالی تبریز بکنند هیچ شاهدهی بهتر از این نیست که»  
 «جماعت ارمنه با مخالفت مذهبی شریک در ملت آذربایجان شده پر پر روز تلگرافاً»  
 «بها کپای مبارک همایونی و حضور مبارک امانی دارالشواری اعظم عریضه نگار شده اند»  
 «بر پرده عرض می کنیم که هر گاه بقای ایران و حفظ ایرانیان را میخواهند عاجلانه چاره»  
 «این هیجان و تهاجم را بفرمایند که بناموس انسانیت و خاک وطن عزیز قسم هر گاه در»  
 «سر موعد خیر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر هیچ تدبیر»  
 «جلوگیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد (انجمن»  
 «ملی تبریز)»

همچنین اعیان تبریز تلگرافی باتاریک فرستاده و حال شور و جوش مردم را باو آگاهی دادند. از تهران از نمایندگان پاسخ پابین رسید.

«چنانکه مکرر عرض شده است باعضای فرستادن قانون اساسی محتاج است باینکه»  
 «مشکلات آن در مجلس تصویه شود آنهم چند روز مهلت لازم دارد از طرف هیئت وزراء»  
 «در این خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که موقع آن هنوز نرسیده است آقایان»  
 «و حجج الاسلام دامت برکاتهم کمال همراهی را دارند مگر پاره ای از... محض خود نمایی»  
 «القضاء شبهات کرده اند بیحی وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام»

«آقایان امانه و اعیان مملکت استدعا داریم منتقاً با انجمن محترم علمی صرف مساعی»  
 «و مجدانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فوق الطاقه را»  
 «بر خود روا ندانند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اسرار صواب دید ما را منظور»  
 «ندارند فراغت خاطر و جسارت لازم از ما سلب میشود که بانجام خدمات مشکله موفیق»  
 «شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایزای و وظایف پردازیم».

«وکلای آذربایجان»

پس از رسیدن این تلگراف، انجمن بر آن شد که از هر راه باشد مردم را ببار کردن بازارها وادارد، و این بود کسانی از واعظان و پیشمازان و از خود نمایندگان انجمن، بمیان مردم آمده بآنان سخنها را بلند، و پس از خواهر و پافشاری بسیار بر آن نیاندند که از فردا پنجشنبه بازاران دکانهای خود را باز کرده بناد و سته و کز پردازند. لیکن علماً و اعیان و سردستانان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند. بازاریان نیز هنگام پس از بستن بازارها بآنجا آمدند. این را مشاهده نمایندگان نیز در تلگرافخانه تهران آگاهی دادند. امروز گذشته از نمایندگان آذربایجان محترم السلطه دستیار قایک بتلگرافخانه آمد، که آنچه پیام و دادخواهی از تبریز می رسد باتاریک برساند. همچنین منبع الصدوقه رئیس مجلس برای شنیدن گفتگوها در تلگرافخانه می بود.

اینان همگی از نوید باز کردن بازارها خشنود گردیدند. ولی این نوید بقر بسته نخواستی شد. زیرا همان هنگام که این گفتگوهای تلگرافی بما تهران می رفت، چند تن سید از فرمداغ به شهر آمده، و اینان آگاهیهای دیگری را از پهلوانگری سررحیمخان و سوزان او، و از چاپیدن دیوها، و کشتن مردان، و دست دراری بزنان، در میان مردم پراکنده گردانیدند. می گفتند: «سررحیمخان و کسان او می گویند: «بهر دینی که سید و گماشته انجمن آمده خواهیم چایید. شهر تبریز هم در آمده انجمن را ویران و هر که در آنجا باشد دست بسته بتهران خواهیم فرستاد».

آن آگاهیها و این پیام، دوباره مردم را بخشم آورد. دوباره آوازهها بیامویدند گردید. کسانی سخن آمده چنین گفتند: «با این کینه تیزی و بدخواهی که دشمن مینماید و در گوش پتابودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که ما بازارها را باز کنیم؟! ما خرسندی نخواهیم داد که برادران ما در دیها دچار آزار و ستم باشند و ما در شهر بخوشی و آرامی بکار داد و ستد پردازیم. خرسندی نخواهیم داد که همچون کبک سردوزیر برود پیشان کنیم و از دشمن و قلاشهای آن تا آگاهی نماییم».

این گفتگوها تا یاسی از شب رفتی در میان میبود. انجمن فاگزیر گردید. تلگراف پابین را بتهران فرستاد:

«سررحیمخان بمصلحت اطراف را با جمعیت و سوار بسیار چاییده و بچهار»

و فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریز خواهد شد یا ورود از شهر چه حالت خواهد شد تصور فرمایید مردم بطوری در عیجان هستند که نمیتوان تصور نمود این عنراپن را در حرف و شوخی نیندازند که آنچه در این باب عرض میشود جراب مسرحت نمیشود از حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استعدای مؤکد میشود چاره و اقدامات فوری فرمایند. (انجمن ملی تبریز)

بدینسان یکروز بسیار پرشورشی به تبریز گذشت. همان شب نشستی از علما و اعیان و دیگران پریا ساخته دوباره اسدالله را بیای بازپرس کشیده چیزهایی از او پرسیدند و آنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند گسه پتیران بفرستند. از این بازپرس آگاهی های دیگری درباره بدخواهی دربار بدست آمد و این بخش مردم افزوده همانشب چنین نهادند که کسی بیاز کردن بارار خرمندی ندهد.

فردایب معینکه آفتاب در آمد مردم رویتلگراف خانه نهادند و از **آمادگی های جنگی تبریز** همان آغاز روز یکفتنگو از تاراج و کشتار پسر رحیمخان پرداخته و پانجمن فشار آورده پرک خواستند که خود آماده رفتن بقره داغ شوند. انجمن ناگزیر شده تلگراف پایین را پتیران فرستاد:

« خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تأییداتهم عین تلگراف دیروز جنابان و عالی را در خصوص باز شدن بازار یا ضمیمه عتاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه و رعایت نکات دیگر بملت انیاء و انقاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را باز و عیوم امناقی و کسبه سر دار بسته و کسب خودشان بیرون و لیکن بعد از دو ساعت فاصله دکه مجلسی معظمی از علمای اعلام و محترمین و اعیان و اشراف با حضور و کلاه و اعضا: « انجمن بجهت استنطاق از اسدالله خان نام تشکیل شده بود تمام زحمات را بی نتیجه گذارسته عموم ملت از عقیده ای که در باز شدن بازار حاصل کرده بودند خنصرف و این قسم و اقدام اکرام السلطان را در رخنه و اخلاق اساسی امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام و عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا امضاء قانون و اساسی دیگر یک کلمه حرف دایر باین مسئله بملت گفت و برای اینکه اهمیت استنطاق و را ملتفت و کاملاً آگاه یابید خلاصه استنطاق اسدالله خان را و تقریریکه در محضر علمای اعلام و سایر حاضرین در مجلسی کرده و نوشته شده مختابره گردید و عین استنطاق هم: «  
و با بست ایجاد میشود (انجمن ملی تبریز)»

عمینین اعیان تلگراف دیگری با تابلک فرستادند. نیز چون مردم خواستار بودند، رویه بازپرس اسدالله را یا تلگراف پتیران آگاهی دادند بدینسان:

« خدمت و کلاه محترم آذربایجان دامت تأییداتهم اینکه در تلگراف دو ساعت قبل و عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان بایست تقدیم میشود چون ملت راضی نشد: «  
داستنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نیابت سخنی خواستگار شدند که استنطاق:



پ ۹۸

### رحیمخان بانقیخان رشیدالملك

(این بکرده مو یا در سال ۱۳۸۹ در ساوجبلاغ برداشته شده)

« دیدی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با امضاء اعضا: «  
« مجلس عیناً درج میشود ( بعد از مراجعت از کجینی (۹) اکرام السلطان مرا خواسته گفت: «  
« ناسب خوب سراغ داری گفتم قرابانها خواستند آمد از آنها میخریم دو روز بعد: «  
« گریبایی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیمخان بود بعد: «  
« از ورود به حیاط مراتوی اطاقی خوانده گفت کاری بتم رجوع خواهیم کرد بکسی نگویی: «  
« بعد مرا بفرآن که از بغلی در آورد قسم داد و گفت به هیچکس بیروز ندی حکم ...»

است این چهار نفر باید گفته شوند مرزا حسین آقا شیخ سلیم حاجی مهدی حاجی محمد جعفر مؤمن پرسید گفتنگ داری گفتنگ ورنه دل دارم يك تفنگك برداشته و گفتم با این تفنگها نمیتوانی کاری کنی وقت يك تفنگك آلمانی بايك قطار تفنگك آورده و بمن داد مرا حمت کرده آمدم دو روز اتصالاً بشنگرافخانه آمده رفتم روز سیم باز آمده و فرستاده مرا بردگفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای و این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند مبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفتم چرا و اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نیست گفت اینها سخت عظامه قانون میکنند و اره و تیراز عم باشند بمن تا گوید میکنند هر چه زود شروع عمل را با انجام برسان پس حالا که اینطور و امشب را رفتن این مسئله را با انجام برسان لااقل یکی از اینها را بکش و اگر هم نتوانشی که صد تیر در میدان توپخانه خالی بکن بعد آمده آقا میرزا حسین را در میدان و توپخانه دیده که با دو سه نفر و فانوس میخوانند برودند از عقب آنها رفته و عرض کردم خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه در توی در بند رفته و من هم از عقب سر او میرفتم دیدم امشب را امکان ندارم و نوکر را گفتم امشب را بگذاریم شب و دیگر اقدام خواهیم کرد در بازار جد صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم و پشیمان شدم هر چه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد از آن بخانه خود رفتم تسبیح نوکره و اکرام السلطان آمده نیکو خان حاجی عبدالله کربلایی محمد نام آمده و با هم چایی خوردیم بیست عدد پنجه زاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نمایم امشب کاره در تمام نمایم بعد هر چه بخوانید خواهیم داد امشب هم اکرام السلطان را ببینید سبزی در رفتم بمن گفتم چرا کار را تمام نمی کنید معلوم میشود پشیمان شده این گفتم حضرات را دیدم نمیکنم دوشب است که آقا میرزا حسن در تلگرافخانه میخواهد جای آقا شیخ سلیم و هم معلوم نیست بعد اسرار کسود عاقوبت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم و بشنگرافخانه گرفتار شدم چهار شب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم در میان تقریرات خود اظهار نمود یکشب هم با اشخاصی مفصله الذیل بخانه آقا میرزا حسین و رفتم شاید او را بزنیم (نقی) (حاجی آقا) (اسماعیل) تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه و (۱۰) ربیع الثانی بجمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرد (علی دین موسی) (امین التجار) (حاجی میرزا نقی آقا) (دبیر السلطنه) (سادیق) (وضع الدوله) (بیگلربیگی) (محمد سادق خان پسر ساعد السلطنه) (ابوالشکر) (محسن الفیاضی) (آقا سیدرضی) (خازن لشکر) (جعفر) (امین التجار) (دبیر السلطنه) (انجمن ملی تبریز) پس از آنکه از تهران پاسخ پایین رسید.

از شدت نگرانی که داشتم از وضع استفسار شده تا حال جواب ترسیده بود و تشریف فدویان بی اندازه مضطرب مانده بود لهذا بتلگرافخانه آمدم که حضوراً استفسار شود تلگراف زیارت شد امروز صبح در مجلسی اقدامات لازمه و تأکيدات آکید و دیوزارت داخله و وزارت جنگ بعمل آمد در رفع قایمه و توقیف رحیمخان و اقتراح ریاست

و ایل و سوار چلبیانکو و احتیاط پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نوشته و گفته شده است با وضع مسامحه دولت نتیجه سریع را نمیتوان امید داشت لهذا تا ظهور و نتیجه اقدامات و کلا اعالی آذربایجان را لازم است که از مدافعه جان و مال و عرض و ناموس اولاد وطن غفلت نداشته باشند البته مجلس هم تا دم آخر تکلیف خود عمل کرده از تحصیل رفاه ذلت صرف نظر نخواهد کرد و از اقدامات خودتان دریابید مدافعت و حفظ نفوس ایالتی وطن اطلاع بدهید اکرام السلطان بدست آمده با خبر چون وقت مجلس منقضی میشود مرخص شده رفتم (فتی زاده) (احسن الدوله) (مستشار الدوله) (عبدالآقا) و (حاجی میرزا ابراهیم) .

این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند . همچون پسرک آمدگی برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دیری نگذشت که شهر رویه سر بازارخانه ای بخود گرفته . دسته های مجاهدان با خیل و شیبور و بیرقیای سرخ آمدن گرفتند . هر دسته ای بتلگرافخانه آمده . و از آنجا به توپخانه گذشته . و از آنجا بمیدان شوق رفته به شوق میپرداختند .

نتیجه کوششهای چند ناهه ، امروز نمودار گردید . امروز بجای شور و خروش نماینده های سپاهیان در میان می بود .

چون مجاهدان پارس کار برخاستند نظام الملك والی نیز ناگزیر بکارهایی برخاست او نیز با آگاهی از انجمن کسانی را برای آوردن و فرج بهادران فرستاد که در روز سه روز از راه شهر بیابورک نیز دستور داد توپچانی که در شهر می بودند نوپا را بیرون آورده آماده گردانند . همچنین سوارانی که در شهر می بودند در شهر گردیده نگاهبانی نمایند .

شب آدینه خود مجاهدان در شهر گردیده نگاهبانی می نمودند . فردا آدینه از آغاز روز باز نماینده های جنگی در میان بود . دسته ها با خیل و شیبور و درفش . ملایان و سیدان با شمشیرهای آخته در جلو



۹۹  
حاجی آقا محسن عراقی

میآمدند ، و از تلگرافخانه و تهر بخانه گذشته بمیدان مشوق میرفتند . در تلگرافخانه شادروان شیخ سلیم یا آقا میرزا علی بامیرزا حسین سخته پاتان میآمدند . میرزا جواد ناطق که از سفر ماکو و ارومی بازگشته بود گفتارها میآورد . امروز شماره مجاهدان یا سپاهیان توده ، بیشتر و دستها پر شکوه فریبید و تا هنگام پهن همچنان نمایش میرفت .

امروز تلگرافی از تهران رسید که درباره پسر رحیمخان دستیاران باوزیر داخله و وزیر جنگ گفتگو کرده ایم . بنظام الملك و همچنین به پسر رحیمخان دستور غای تلگرافی داده شده ، ولی ما باین اندازه بی نگرده درخواستهای دیگری کرده ایم . در این تلگراف باز خواستار شده بودند بازوها باز شود و غذایها نموده بودند . فردا شب مردم همچنان در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد آمدند . امروز چون مهلت ده روزه که نمایندگان از تهران ، برای پایان رسانیدن قانون اساسی ، گرفته بودند بانجام میرسید ، انبوهی از مردم همان را دستاویز ساخته شور و خروش پیشتر می نمودند ؛ و تلگرافهایی را که از نمایندگان درباره خوانده شدن قانون اساسی و بدین اقتاد آن رسیده بود ، نادیده گرفته همچنان قانون مطلقه و پادشاهی نشان میدادند ، و کسانی از آنان باطوقهای دستگام در آمده به تلگرافچیان پرخاش می نمودند و فرصت کار نمیدادند .

چون شور و خروش در آرزو کشیده بود کم کم رشته از دست خریدندگان بیرون رفته بدست آشوبگران می افتاد ، و کم کم برخی تا بسامانها پدیدار میگردد . شکفت است که پاریس و انگلند بیجیزان از پیش آمد لنت میبردند ، و با آنکه در نتیجه نبودن بازار بیکار و بی پول میماندند پاسختی زندگانی ساخته باز شدن بازارها را نمیخواستند . ایشان معنی قانون اساسی را نمیدانستند و با این همه در خلیفیدن آن پافشاری می نمودند . از انجمن تلگراف دشمنی نمایندگان خوانده شد . ولی بجای سودزبان پدیده آمد . زیرا مردم بیچاره پرخاش داد زدند ؛ و تا امضا شدن قانون اساسی بازارها را باز نخواهیم کرد ، تا نزدیک فیروز این میاوردی رفت . میتوان گفت خواستن قانون اساسی سودایی گردیده و پسرهای کسانی اقتاده بود .

در این میان آگاهیهایی که از قره داغ میرسید بشور مردم میافزود انجمن هنگام پهن تلگراف پایین را تهران فرستاد .

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تأیید انهم در باب قتل و غارت پسر ، رحیمخان دیروز مخایره فرموده اند از وزارت داخله احکام لازم بحکومت آذربایجان ؛ و پسر رحیمخان صادر شد اولاً تا بحال چنین حکمی از طهران نرسیده ؛ اعضاء مقنن ؛ دارالشورای کبری و جنابان عالی این مسئله را چنین بنظر حنارت مینگرند که گویا ؛ نزاع ملکی ما بین دو نثر مانگ واقع شده و مذاکره را برای اصلاح امر زرفع نمایله پای

۱ وزارتین داخله و جنگ می نمایند که وزارت داخله میفرماید احکام لازم صادر شد ؛  
 ۲ عیبات هیات آفایان وکلای محترم پسر رحیمخان . عده مقتولین دعوات قره داغ را ؛  
 ۳ بدویست نشر رساننده شهر تبریز مثل رفقا شیخ عبدالله پراز دعواتهای اطراف شهر ؛  
 ۴ مساجد مخلات پر از زن و بچه بیچاره و بی صاحب رحمت کجا بید چه میفرمایید سوار پسر ؛  
 ۵ رحیمخان تا فریه شرتجه يك فرسخی شهر را چاپیده و غارت کرده میدانیم که انگاز ؛  
 ۶ رحیمخان بکجاست این حرکات جوراند پسر رحیمخان و قتل و غارتی که کرده آنا ؛  
 ۷ فافا پر عده سوار خود افزوده و کشد بر قتل و غارت دارد باعث خوشوقتی کیهاست ؛  
 ۸ قربان و تصدق وکلای خودمان برویم تاکی و تا چه وقت باید مقتولیت بخرج دهید ؛  
 ۹ حال و جان و ناموس مسلمانان بیاد رفت گره مسلمانان همین است که ماها داریم خاک پر ؛  
 ۱۰ سرما مسلمانان عجب امنیت مالی و جانی حاصل شد اگر معجلا خیر حبس و زنجیر و ؛  
 ۱۱ مزدئی رحیمخان از ریاست ایل و سوار نرسد و دولت حکم صریح بر مجازات و گرفتاری ؛  
 ۱۲ پسر رحیمخان نکند تمیدانیم چه عرض کنیم چه خواهد شد (انجمن علی تبریز) ؛

در کتاب آبی مینویسد ؛ امروز نامه ای از بیوکخان بدست افتاد که برای نظام الملك فرستاده و در آن تاراج کردن دبه ها را آگاهی داده و از نظام الملك پرك خواسته بود که بشهر در آید و انجمن را بیرون راند .

این سخن پاور کرد نیست . زیرا بیگمان آن تاخت و تازها با دستور دولت می بود ، و بیگمان بیوکخان را بشهر آوردن میخواستند . چیزی که هست در روزنامه ها بادی از این تشدد و من خود چنین چیزی بیاد نمیدارم . میباید گفت آنرا بیگبار پنهان داشته باشکار نپاورده اند .

این شور و خروش و جوش و جنبش که از دو هفته با زود تبریز و دیگر شهرها میرفت ، و این تلگرافهای پیاپی که در میان تبریز و تهران در آمد و رفت میبود ، چنانکه در بدیم مجلس شوری در برابر آن چیزی پودایی نمی نمود ، و آن کار تبریز را این انگیزه دانسته و تجدیدگی نشان میداد . لیکن داستان پسر رحیمخان و پس از آن داستان اکرم السلطان مجلس را نیز بجنبش آورد .

### جنبش مجلس و نتیجه آن

چگونگی آنکه روز سه شنبه سی ام اردیبهشت ( ربیع الثانی ) که تازه آگاهی از تاخت و کشتار پسر رحیمخان میرسید ، و تنها تلگراف نخست انجمن که جلوگیری از آوردن غله و زرد و خورد با فرستادگان انجمن در کشتن کسانی را آگاهی میداد بدست نمایندگان آذربایجان رسیده بود مستشاران دوله داستان را در مجلس پهن آورد . شرف الدوله نیز گفت او را دنبال کرد .

لیکن این گفته ها در مجلس نپناید و نمایندگان ، که گوشه اشان پر از فریاد های مشهیدگان شیراز و عراق و قم میبود ؛ اینرا نیز ارشاد آنها گرفتند و پروایی ننمودند .

چنانکه گذیم مجلس ارج خود را از دست داده و خود يك دستگاه بیکاره ای شده بود . پس فردا پنجشنبه یکم خرداد ( ۱۰ ربیع الثانی ) که تلگرافهای دیگری از تبریز ، چه درباره بیدارگریهای پسر رحیمخان و چه در زمینه داستان نویدید اکرام السلطان ، رسیده بود نمایندگان آذربایجان بر آن شدند که داستان اکرام السلطان را که یکسره پسر رحیمخان پوشیده دارند ، ولی از بیدارگریهای پسر رحیمخان دوباره بگفتگو پردازند . چنانکه دیدیم در نشست امروز بود که حاجی شیخ یحیی وکیل کرمان سخن از قانون اساسی به میان آورد ، و برخی نمایندگان آن رویه کاریها را از خود نموده و در ماندگی مجلس رأیهمگی نشان دادند .

پس از آن گفتگو مستشارالدوله سخن در آمده دوباره داستان پسر رحیمخان را گفت ، و همه آگاهیهایی که از تبریز رسیده بود یاد کرده و چنانکه خواستش تبریزیان بود درخواست نمود ، که رحیمخان را از ایل بیگن گری برکنار گردانند ، و او را بندکرده بیابریس و داوری کشند .

حاجی میرزا ابراهیم آقا سخن او را دنبال کرده گفت : اگر آن تاراج و کنترار با دستور دولت است پس این مجلس چیست ؟ ... اگر سر خود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکند ؟ ...

مختتم السلطنه نماینده آتایک خواست پرده کفشی کند چنین گفت : تصور نشود که صدور اینگونه حرکات یا اطلاع دولت باشد ایالات حالمان معلوم است . . . سپس گفت : سردار نصرت تبری میجویند ، باز گفت : والایته وزارت داخله بر حسب تکلیف خودشان اقدام خواهند نمود .

حاجی سید نصرالله یهوداوری ازو برخاسته چنین گفت : دساحت دولت از این چیزها منزله است . . . باید اصلاح راحتی لامکان از دولت بخواهید .

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیدا کرد ، و تیززاده پس از سخنان چنین گفت : وزیران با این بیدارگریها چاره کنند یا همگی از کارکناره جوینده . حاجی امام جمعه خوبی گفت ، اینکه میگویند بدولت بدگمان باشیم چگونه شود ؟ . . . امر که دارای چهار هزار خانوار است رحیمخان تا بحال کی میبایست یا نجا تازد ؟

این گفتگو از پسر رحیمخان و پادشاهی و کلاهی آذربایجان نتوان داد که هر نماینده ای از آشوب شور دیگری بناند ، و بدینسان نامهای بسیاری از بیدادگران ، از کینه و نو ، بمیان آید .

وکیل النجار از آندنگی خلخال و از بیدارگری شکرالله خان گله کرد . سید حسین از بیدارگری سالار الدوله که این زمان تازه بکار برخاسته بود سخن راند . نمایندگان دیگری نامهای عمید السلطنه نائی و قوام الملک و حاجی آقا محسن را بمیان آوردند .

متولیباشی بهرمان آمده بود و نیازی بدادخواهی از وی باز نمی ماند .

حاجی آقا محسن را که بطهران خواسته بودند تا قم آمده و از آنجا بازگشته بود . نمایندگان می پرسیدند که دستور داد که از آنجا بازگردد ؟

این سخنان در پرده گله و دادخواهی و بدگویی از آتایک میبود ، چه او را پاسخده این آشوبها و بیدادها میدانشند . امروز نخستین روزی بود که بیشتر نمایندگان ازو بدگویی ورنجیدگی مینمودند . مختتم السلطنه بهریکی از اینها پاسخی میگفت و بجانهای یاد میکرد . لیکن هرکس میدانست ارزش آنها چیست .

بدینسان برای

مجلس یکروز پرتگانی

عیگذشت . یک نشستی

که با آن سنی و

درماندگی آغاز یافته

بود ، و با این تقدی

و سختگیری بیایسان

میرسید .

در اینمیان

سندیدگان عراقی و

شیرازی که بدادخواهی

از حاجی آقا محسن و

قوام در بهارستان بست

مس نشسته و گمان

دیگری از تماشاچیان

رو بمجلس آورده و

بانبوهی ایستاده گوش

باین سخنان میدادند .

آنان نیز با این شورو

سهش همبازی مینمودند .



پ ۱۰۰

### قوام الملک شیرازی

صافروز چون مجلس بیابان رسید و نمایندگان و تماشاچیان با دل های پرسهش پراکنده شدند ، داستان رایحه جای تهران رسانیدند . ما هم دیدیم که نمایندگان آذربایجان این پیش آمد مجلس و گفتگوهای را که با بودن دستیار آتایک رفته بود ، به تبریز آگاهی داده در خواستند که بازارها باز شود . لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه تلگراف بس تقدی به نمایندگان فرستاده ، ریختن زنان و بیچکان بی دستبویای قره داغ را

بشهر، و اینکه پسر رحیمخان تا یکفرسخی شهر آبادیهارا چاپیده، آگاهی داده، در آن تلگراف چنین گفت: «عیه انیم اتکال پسر رحیمخان بکجاست؟»...

این بود روز شنبه چون هنگام پین مجلس بر پا شد صنیع الدوله گفت: کارهای دیگر بماند، از تبریز آگاهیهای ارجحادی رسیده، که باید در نشست ویژه ای خوانده شود. این را گفته بانمایندگان پهاخاسته و باخاق دیگری رفتند.

در آنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان برخاست. بسیاری از ایشان بگریه پرداختند. چنین حالی در مجلس تا آن روز دیده نشده بود. همانا داستان اکرام السلطان را در آنجا هم پدمیان نیاوردند.

امروز گروه انبوهی از مردم (پنج هزار تن بیشتر) به بهارستان رو آورده بودند. گذنگوهای روز پنجشنبه مجلس تهرانیان را شورا تبده و برای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود. اینان چون آگاهی از چگونگی میخواستند و بیثابته می نمودند، نمایندگان همچنان خروشان و اشکریزان بسالون بازگشتند. بسیاری از تماشاچیان نیز میگریستند. نمایندگان آذربایجان سخن درآمده، میرزا فضلعلی گفت: دیگر گذشته از آنکه ما پرده پوشیم کنیم. پراهران و خواهران شما در آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیا شما چه میخواهید بکنید؟!.

حاجی محمد آقا نالان گفت: آذربایجانیان چه گناهی کرده اند دوست و پنجاه تن از ایشان کشته شوند و شما در اینجا آسوده نشینید؟!... با اینحال دیگر ما چرا بمجلس میآیم؟!...

تقی زاده نالان گفت: من حال گفتن نمیدارم. شما چاره این کار کنید.

بدینسان هر کسی سخن میگفت. آن دو دستگی که در میان نمایندگان میبود فراموش شده همگی جز بیکدی نمی نمودند. پس از گذنگوهای چپارتن از نمایندگان را حاجی نصرالله، مستشار الدوله، حاجی میرزا ابراهیم آقا، حاجی محمد اسماعیل برگزیده بدربار نزد اتابک فرستادند که چگونگی را گفته پاسخ خواهند.

اتابک چپارک خود رفته بود. فرستادگان همراه محترم السلطنه روانه آنجا شدند و با اتابک دیدار کرده چگونگی را گفتند. اتابک دلموزی از خود تشافهاده در زمان مخیر السلطنه و محترم السلطنه رایه دربار یزد محمد علیمیرزا فرستاد که چگونگی را باو آگاهی دهند و پاسخ بیاورند.

از آنسوی چون این چپارتن دربار گشت دور کردند و مردم در بهارستان بیثابی می نمودند مجلس دوباره و ثوق الدوله و حاجی معین التجار را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دور کردند، این بار میرزا محسن وسید محمد بیبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده گسیل داشتند. چون از ایشان نیز آگاهی نرسید حاجی معین الضرب را پاکمانی روانه گردانیدند.

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند و تا چند ساعت از شب رفته مجلس بر پا و مردم در بهارستان چشم بر راه میداشتند. محمدعلیمیرزا دستخطی درباره برداشتن بیوکخان از ایل بیگی گری فروداغ و برکنار گردانیدن او از سرکردگی سواران پیرون فرستاد و درباره رحیمخان نوید بند کردن او را داد.

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ با این دستخط و نوید بازگشتند. لیکن مجلس این را نپذیرفت و مردم سخت بیواهو برخاستند، مجلس چنین نهاد که با فشاری نبوده سه چیز را از شاه بخواهد: یکی برکناری رحیمخان از کارهای دولتی و بند کردن او. دیگری برکناری پسر او از کارهای دولتی. سوم ایمنی تبریز و دلجویی از تبریزیان. پس از این فوش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده شوند. مردم خرسندی نیدادند و جلوشان رامیگرقتند و سرانجام تا فردا مهلت خواستند و پخانه های خود رفتند. فردا یکشنبه چهارم خرداد (۱۳ ربیع الثانی) در تهران یکی از روزهای خمیرش تهرانیان بر عیاهوی تاریخی بود امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها بیاری تبریزیان را باز نکردند، و از آغاز روز دسته دسته رو بسوی بیارستان آورده در آن پیرامونیا انبوه شدند. مجلس از آغاز روز بر پا گردیده بروی درخواستهای سه گانه ایستادگی نشان داد.

از دربار برویه کاری گفته بودید: با بودن علما و نمایندگان آذربایجان و کسانی از اعیان، از تبریز درباره پیش آمد جستجو بود: از اینرو نمایندگان دهگانه آذربایجان و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل همراه دوست و پسران ایشان. آهنگ دربار کردند. و در آنجا با امام محمد تهران و حاجی شیخ فضل الله و پسر او شیخ مهدی و قتل السلطان و ذاب السلطنه و عتد الملک و اتابک و وزیران گرد آمده فراهم نشستند.

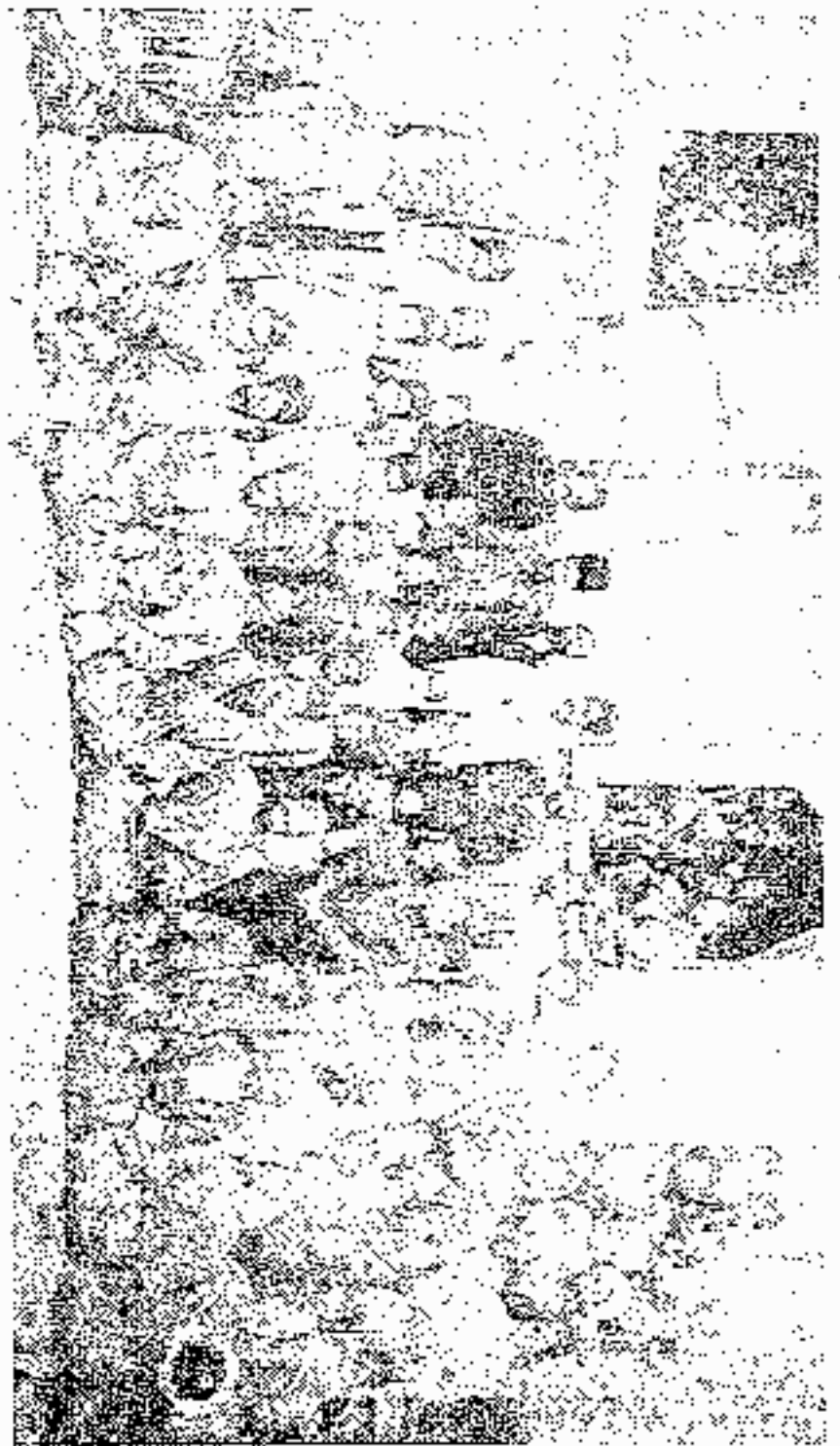
نخت با اتابک گفتگوهایی رفت. سپس همگی به تلگرافخانه عنارت گلستان رفتند و با تبریز بگفتگو پرداختند (گفتگو را خواهیم آورد).

مجلس همچنان بر پا می بود و نتیجه رومی بیوسید. از آنسوی مردم همگی اطاقهای مجلس و سر اسرا باغ بهارستان و جلوشان مجلس و خیایانها را پر کرده بودند، و در هر گوشه ای یک حلابی، یا طلبه، یا یک جوان قرنگ رفته ای، یا یک آزادخواهی، بروی یک بلندی ایستاده ب مردم سخن میراند. هر کس از دانسته های خود می گفت.

امروز تهرانیان در دشتی با محمد علیمیرزا اندازه شناختند و آنچه میدانستند و توانستند گفتند. امروز نام مادر او دامادخان، را بر زبانها انداختند و سخنانی را که درسی و آنک سال پیش درباره آن زن گفته شده بود. سخنانیکه بشیادی جز پندار و گمان میداشت. تازه گردانیدند.

یکمزد با نفهم آذربایجانی که این زمان در تهران میزیسته و گاهی نامدهایی بجای میدی آقا کوزه کنانی مینوشته و برخی پیش آمد ها را می سنوده، یکی هم داستان امروز





تنگر ۱۰۱ نشان میوه قلمن آرایش یکی از دوستانه‌های قویان را (در میان سیاهان در تهران) تو چون در شاهان سال ۱۷۸۴ (۱۲۰۵) در داده شده در اینجا آورده ام.

۱. ستوده است ، و من بوتر میدانم برخی از نوشته های او را بیاورم ،  
می نویسد : عمارت فوقانی و تحتانی و سخن و خیابانها از آدم مثل دریا موج میزد ،  
و سانکه از جیب سه مال با قوضی میگاو بیرون آوردن اشکال داشت ، در آن فضای وسیع  
نفسها تنگ میشد .

در هر اتاق و هر مجمع و هر گوشه نطقیا ایستاده دست از جان شستند و آنچه در دل  
داشتند گفتند . . . محض جهت نمونه از چند فقره اشاره مینمایم :

آخوندی می گفت : حضرات هر گاه خداوند روزی شمارا قطع کند او را بندگی  
نمکنید ؟ ! . . . هر گاه پیغمبری عوض آنکه شما را بر امر ارت دعوت نماید ، بر آه کج دلالت  
کند او را به پیغمبری قبول میکنید ؟ گفتند : نه . گفت : هر گاه پادشاه مستبد و جابرو  
مخل آسایش و رفیت باشد و به نیاهی آن کوشد او را پادشاه می دانید ؟ . . . گفتند نه .  
گفت مگر نمی دانید که پسر رحیم خان را خود شاه . . . تحریک و تعلیم داده که دمار از  
روزگار آذریا بجان در بیاورد ؟ . . . مردم دا زدند : ما هیچوقت چنین پادشاهی را نمیخواهیم .  
یکنفر خان فرنگی مآب عینکی بیا ایستاده سر گذشت لویی شانزدهم را از سر تما  
با خواند سخن را تا آنجا رسانید که هفتاد گناه بی وثابت کرده و خودش و زنتش را سر  
بریدند ، مردم گفتند : قرآنند نباشند ایران باشد ، لوی شانزدهم نباشد محمد علی شاه باشد  
ما حاضریم اینرا به خاکم بکشیم .

یکنفر طلبه بیا ایستاده گفت : حضرات میدانید ماها در اینصفت از دست سلاطین -  
قاجاریه چها کشیده ایم ؟ ! . . . پس بفا کرد از فتحعلیشاه و محمد شاه گفتن ، توبیت بناصر -  
الدینشاه رسید از عرجا داد زدند خدا قبر او را پر از آتش کند ، مظفر الدینشاه را رحمت  
ودعا گفتند ، آخر گذت المان در دست یکنفر خبیث گیر کرده ایم ، بکمرتید صداها بلندشد  
ما چنین پادشاهی نمیخواهیم ، ما پسر ام الخاقان را نمیخواهیم .

یکخانمی بیا ایستاده گفت : میدانید فرق مرده بازند چیست ؟ . . . مرده احسان درد  
نمیکند ، و اگر دست و اعضای او را ببرند درک نمیکند ، اما زنده متأسم میشود ، سپس  
گفت ما ایرانیان مرده بودیم وئی اکنون زنده شده ایم و روح بابدان ما دمیده شده ،  
برادران ما را در آذربایجان قتل و غارت میکنند مثل اینست که دست ما را می برند ، و چشم ما  
را میکنند ، ما نباید تحمل کنیم .

میرزا احمدخان نامی گفت : ما فضلا از شاه دو چیز میخواهیم : اول اینکه بزودی  
هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد ، دوم اینکه رحیم خان و بنا سپارد تا در جلو این  
عمارت او را بدار کشیم و الا باید خود شاه بدار کشیده شود ، صداها بلند شده گفتند :  
حرف ایست .

در طهران بیست و یکباب مکتبخانه بطرح جدید است ، شاگردان تمامی آنها با  
علم مخصوص وارد شده هر یکی در حرفی صف کشیده خطابه ها خواندند ، یکنفر بچه -

دوازده ساله سرش را بلند کرده بود کلاکه در تالار فوقانی بودند خطاب کرده گفت : های وکلای ملت ، ای بزرگان ما ، شما نکو پندما هم خودمان را رانده ایم و از ما گذشته آخر ما صغیریم و از دست ما هیچ چیز نمی آید شما را قسم عیدیم بخدا ما را در چنگ استبداد نگذارید . برای آینده ما فکری کنید ، بیگمراهی جماعت بگریه افتادند بعدی شیرین شد که مثل روز عسورا . . .

تا اینجاست نوشته های مرد آذربایجانی . بدینسان مردم با سخنرانی و خسروش و گله و گریه روز عیدگردند ، و چشم پراه باز گشت دو سید و نمایندگان آذربایجان از دربار میداشتند .

امروز زنان تهران نیز درخیزش پادشاه میان داشتند و چنانکه در جبل المین نوشته یافتن آذربایجان در جلوخان بهارستان گرد آمده بودند .

### رویه کاریهای دربار

از آنسوی دوسید و نمایندگان اتابک و دیگران پاتیریز در گذرگو میبودند . اتابک نظام الملک والی آذربایجان را عمینکر افغانه خواسته بود و تلگراف پابین را برای او فرستاد :

و خدمت جناب مستطاب اجل اکرم اضم آقائی نظام الملک دام ،

د اتیاله العالی در این چندروزه اخبار موجهه از آذربایجان رسیده و از قرار تلگرافاتی که د از انجمن آذربایجان بوکلا به اینجامیرسد حرکات پسر رحیمخان در قتل و غارت موجب عیجان د افکار اعمشده خیلی این فقرات باعث تبع خاطر مبارک عمایونی و موجب نگرانی اولیای د دولت شده این است که امروز مخصوصاً با حضور حضرات حججه الاسلام و وکلاء محترم د آذربایجان بتمکرافغانه گلستان حسب الامر حاضر شده ایم که اولاً از جناب مستطاب عالی د با حضور انجمن آذربایجان حقیقت واقعه را تحقیق نمایم که این تفصیل چیست و این د شهورت قتل و غارت چه مرتبی دارد پسر رحیمخان خال در کجاست و این د اتفاقات در کجا واقع شده است البته باطراف تفصیل را فوراً تلگراف نمایم و ثانیاً د چون حضرتعالی حاکم ولایت و مسئول نظم آنجا هستید هر اقدامی که لازم است برای د رفع این غایک و قلع و قمع این فساد بنمایید و بایاید از دار الخلافه دستور العمل بخواهید د که از آن قرار مقرر شود و مجری فرمایید و بیجه آقایان و اعالی اطمینان کامل بدعید د که خاطر مقدس سلوکانه کاملاً آمایش رعایای خود را طائب و هسر کسی برای افشاش د و سبب امنیت اقدامی کرد البته مجازات خواهد رسید هرگز اعالی آذربایجان و انجمن د آنجا تسوری غیر این ننموده و مطمئن بوده که وقت اولیای دولت مصروف راحت و د امنیت آنها است و انشاء الله تعالی تسایح خیر به آن کاملاً مشهود خواهد شد . د (اتابک اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن خودشان را در تلگرافخانه گلستان عمرا مدو سید و دیگران و خواستنی را که در میان میبود بنمایندگان انجمن تبریز و سران آزادی

آگاهی فرستادند .

از تبریز نظام الملک پاسخ داده تاخت و تاز پسر رحیمخان ، و خشناکی مردم را از پیشی آند باز نمود ، اتابک در باره پسر رحیمخان دستور پابین را داد :

د دربار پسر رحیمخان و حرکات خلاف کارانه او که اشعار فرموده بودید خیلی مایه د تنبیر و تعجب گردید زحمت انظار میدارد که پسر رحیمخان از ایل و سوار خود معزول و د حسب الامر اقدس اعنی ارواحنا فداء بکدخداهما و بجاهای لازم تلگراف مؤکد بفرستید د که مشارالیه معزول است و برای ایل و سوار هم مرطور خود حضرتعالی صلاح میداند و ترتیب سر کرده و رئیس بدهید و چون نظم آذربایجان بر عیدد حضرتعالی است و همیشه مقشون آذربایجان کمک جماعتی دیگر بوده اند نمیتوان گفت که محتاج باشمهاده خارج د است خود جناب مستطاب عالی بصر طور میتوانید برای پراگندن این اشرار و رفع داغناختر و استقرار نظم اقدامات لازمه سر بده خواهید نمود که ولایت منظم و مردم آسوده د و تشکر اعانی با اولیای دولت علیه برسد خود رحیمخان هم در دار الخلافه توقیف و پسر د اورا به تبریز جلب نموده و حبس فرمایید و از جزئیات قتل و غارت که واقع شده را بیوزت دکامنی ارسال فرمایید تا بعرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابک اعظم)

نظام الملک پیشنهاد کرد که بجای رحیمخان پسر عموی او کریم خان رشیدالدوله بایل بیگی گری فروداغ و پسر کردگی سواران آنجا گمارده شود . از تهران پیشنهاد را پذیرفته نبرد دادند که رشیدالدوله را هر چه زودتر بفرستند .

نتیجه این گفتگوها آن شد که نظام الملک با شتاب سپاهی پدید آورد و بفره داغ پسر بیوکخان فرستاد ، ما نیز آنرا خواهیم آورد ؛ لیکن چنانکه گفتیم اینها جز رویه کاری میبود . و راست آنست که عجت طبعی را در برابر مردم ایستادگی نتوانسته مانگزمیشد پسر رحیمخان را از کاریکه خواستنی کرد باز دارد .

چگونگی آنکه دربار از بکماه پیش نقشه ای برای برانداختن مشروطه و مجلس ، بدینسان کشیده بوده که بدستابیز مشروطه و مشروطه دوقیرگی بمیان ملایان ، بوندستباری آنان بمیان مردم ، ندارد ؛ و از ایشراه مجلس را دست و ناتوان گرداند . و در همان هنگام از یکسو در تهران با دست قزاق و سوار رحیمخان و دسته های دیگر مجلس را بسته سران مشروطه خواهان را بگیرد و از یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را با سوار قره داغ بستر تبریز فرستاده در آنجا هم انجمن را بسته پشروان را دستگیر گرداند .

این نقشه را همانا از آغاز رسیدن اتابک کشیده ؛ و چنانکه دانسته شد میخواستند روز سه ام یا سی و یکم اردیبهشت ( ۸ یا ۹ ربیع الثانی ) بکار بندند ؛ لیکن چند چیز جلو آنرا گرفت .

(۱) برخاستن تبریزیان و بیزاری و آمادگی آنان . چنانکه گفتیم تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند ، و در اینسان کسانی از نمایندگان آذربایجان که دانسته نیست از

چه راهی : از دور ، بودن بکچین نشهای را دریافته بودند نامه نوشته تبریزیان را بیا گاهانیدند و بان خیرش برانگیختند . اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلیدن قانون اساسی بود و بدگمانی که میداشتند جز در پیرامون آن قانون نبود . لیکن خیزش ایشان این سود را نیز در برداشت که بیدار و هوشیار باشند و ناگهنگر نگردند .

۲) برخاستن سالار السلطنه که در همین روزها رخ داد . این شاهزاده سبکس که داستان را خواهیم آورد بطلب تاج و تخت برخاست و چنانکه خواهیم دید کاری نتوانست لیکن برخاستن او محمدعلیمیرزا را آزرسانید و نقشه او را بهم زد .

۳) جنبش عمگانی تیران و ایستادگی دارالشوری . همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیگبار از نقشه خود چشم ببوشد و پسر رحیمخان را بجای خود باز گرداند .

اکنون دانسته میشد که آن خیزش تبریز ، و شور و خروش بیست و اند روز تیریزیان ، و آن

آهنگها که آزادیخواهان آنجا نشان دادند ، بسیار بجا میبوده . نمایندگان آذربایجان که با تلگراف آن ناخشنودها را از برخاستن تبریزیان میموردند اکنون برگشته نامه های پوزنی آمیز می نوشتند ، و از پیش آمد سپاهگزار می نمودند .

ب ۱۰۲

شادروان طباطبائی

باری از این پیش آمدها نقشه تا انجام مانند ، و کتون میبایست بیوکخان بجای خود بازگردد ، و برای پرده کشی ، رحیمخان از کارهای خود برکنار شود . لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداشتند که بدگمانی رحیمخان و بلکه بدو کشیدن او را میخواستند و این محمدعلیمیرزا گران میافزاد و ایستادگی نشان میداد .

چون بانظام الملك و سران تبریز گفتگو با بان رسید و دوامت و نمایندگان آذربایجان بمجلس بازگشتند . اتابك بنزد شاه شناخت که نتیجه را باز گوید . تا هنگام همین چشم برآه میداشتند و چنانکه دیدیم مردم پرده دریا می نمودند . آنگاه حاجی محتشم السلطنه

آمد و آگاهی آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند ، و اکنون در کشیکخانه در بند است . مجلس بآن خرسندی نداشتند خواهشار شد که او را بندهایه بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر به گردن در بند نگهدارند .

محمد علیمیرزا بن درمیداد ، و در میان حاجی محتشم السلطنه و حاجی مخبر السلطنه به پیامبری آمد و رفت میکردند . نیز ظل السلطان و اتابك ، آن یکی بدلجویی از آزادیخواهان و این یکی بروی کاری میانگیری می نمودند .

از آنسوی مردم در بهارستان و آن پیرامونها بشور و هیاهو افزوده میگفتند باید

رحیمخان را بیاورند و در اینجا بدوزند . نیز داستان های آصف - الدوله و قوام الملك و حاجی آقا محسن را بهمان آورده کینر آنان را میخوانند . همچنین قانون اساسی را مطایبهند .

در تهران نیز واعظانی یا خیرانی ، از سید محمد رفیع و شیخ علی زرنندی و دیگران پدید آمده ، و امروز پیاهی سخن می رانند .

هنگام شام عیاضی مردم بجایی رسید که نخست تشی زاده و سپس طباطبائی و جلو بدجه آمده بچشم گیری از عیاضو کوشیدند و مردم اندر زغا گفتند .



ب ۱۰۳

حاجی شیخ فضل الله ویربهرانی

یکی از پیش آمدها آن بود که فردا چهاردهم ربیع الثانی روز زایش محمد طایمیرزا میبود و میبایست شب را چراغان و آتشبازی کنند و از امروز به آذین بندی ، پرده از

در این عیام مردم آنرا نپذیرفته آشکاره گفتند : « هنوز دانه نیست این شاه باشد یا نه » و « آذین بندی » یا تگک شاهنشاهی و دیگر اداره های اروپایی را برچیده و شب نیز از آتش بازی دولتیان جلوگیری کردند .

بدینسان روز پایان رسید ، و چون تا مساعت از شب رفته نتیجه بدست نیامده مجلسیان مردم را بازگردانیدند که فردا باز بیایند .

فردا دوشنبه در خانه سفیرالدوله نشستی از نمایندگان بر پا پذیرفتن محمدعلیمیرزا شده ، و فرمائش از سوی شاه آمده خواهش میکرد که رحیمخان در خواست مردم را در خانه حاجب الدوله بی بند و زنجیر نگه داشته شود . نمایندگان پابین خرسندی ندادند و بر روی درخواست خود ایستادگی نمودند ، و چون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند .

مردم همچون دیروز ، بیارستان و آن پیرامونها را بر کرده می ایستادند و همچون دیروز شور و خروش مینمودند . محمدعلیمیرزا ناگزیر بود گذردن بدرخواست مجلس بگذارد . نزدیک به نیمروز فرمان فرما و محتشم السلطنه بمجلس آمدند و دستخطی از محمدعلیمیرزا آوردند نزدیک باین : « فرمانفرما رحیمخان را بشما سپردیم او را زنجیر کرده نگهدارید و نگذارید بگریزد » . برای دلگرمی مردم چنین گفتند : « رحیم خان اکنون در عدلیه در بند است » . کسانی باور نمیکردند و بعدلیه شتافتند و رحیمخان را در زنجیر تماشا کردند و باز گفتند .

این هنگام شادروان طباطبایی بجلسه مردم آمده پایشان سخن راند ، که چون دولت با ما همراه گردید دیگر جایی برای بستن بازارها نماند . بروید بازارها را باز کنید دربار قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد . مردم فرحانبرداری نمودند و پراکنده شده بازارها را باز کردند .

از آنسوی در مجلس گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد . نمایندگان خواستند گامی بدلیجوی از شاه بردارند و چند تنی را برگزیده برای گفتن « مبارکیاد » بدربار فرستادند . از آنسوی بازاریان دستور دادند که بجای شب گذشته امشب را چراغان کنند .

بدینسان بار دیگر کشاکش یا شکست دربار پایان رسید : پس از پیش آمد بهمن ماه این بار دوم بود که کشاکش در میان دربار و مجلس برخاسته و بتیروزی مجلس انجام می یافت .

این خیزش تهران بیاری تبریز و گذارهای که در روزنامه های جبل العتین و جور اسرافیل و دیگر جاها ، بنام سوک و مویه بکشندگان قره داغ ( یا بگفته خودشان « شهدای آذربایجان » ) نوشتند ، آوازش بشهرهای دیگر افتاد ، و در بسیاری از آنها بنام سوگواری بازارها را بستند و در مسجدها ختم گزاردند . در رشت همینکه روزنامه عالی تهران رسید ، تبریزیان آنجا پیش افتاده گریبان و فالان و شیون کتان ارمیان بازار

گذشته ، و با اینحال با تجمن آمده و در آنجا بر روی خاکها نشسته بگریه پرداختند . بازاریان نیز دکانها را بسته با آنجا شتافتند ، و در حیاط انجمن چادر زده سه روز و ختم داشتند . سپس ارمینان در کلیسا دستگاه سوگواری چیدند . پس از آن طلبه ها « ختم » گزاردند . بدینسان یک هفته با گریه و سوک بسر میبردند و گفتارها میراندند و تلگرافها به تهران و تبریز میفرستادند . در قزوین نیز بازارها را بستند و در مسجد « ختم » بر پا گردانیدند .

از آنسوی چون از این خیزش ، محمدعلیمیرزا ناگزیر شد از کارهای پسر رحیمخان بیزاری جوبه ، و او را يك گردنکش تا فرمان برداری نشان دهد ، و چنانکه آوردیم انابك در تلگراف خود به نظام الملك دستور دینال کردن و بگرفتن او داداد ، نظام الملك در تبریز از یکسو به نقر خان رشید الملك حکمران اردبیل ، دستور تلگرافی فرستاد که بسا سوارانی که از شاهسونان و دیگران فراهم گرداند ، بقره داغ شتابد و ببوکخان را دینال کند و از یکسو پشاهزاده مقتدر الدوله فرمان داد که از سربازان و سواران شهر و پیرامونهای آن لشکری پدید آورد و آننگه قره داغ کند .

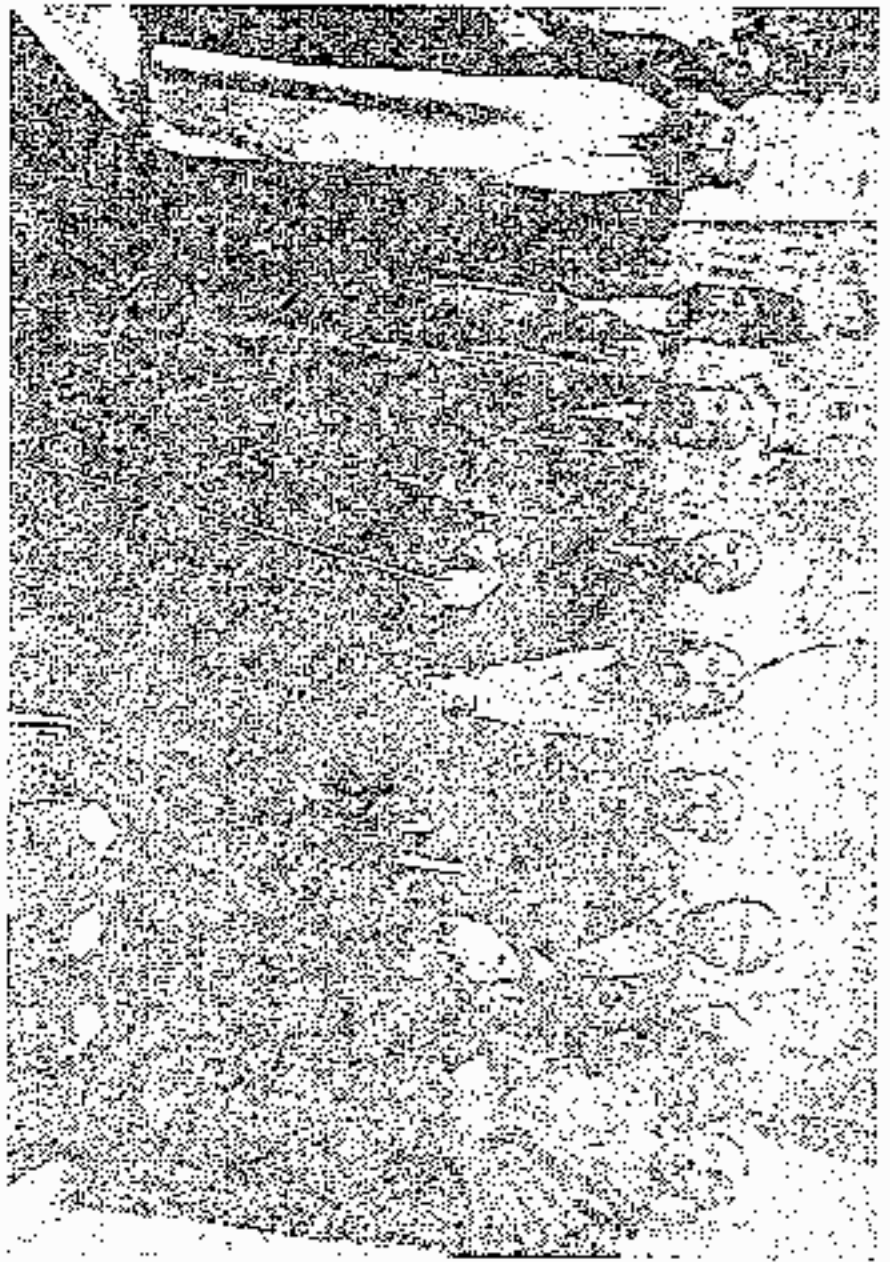
نقیخان پاشناپ خود را بقره داغ رسانید و از ایضو مقتدر الدوله که بهمیرای انجمن و نظام الملك بسیج سپاه میکرد از روز ششدهم خرداد ( ۱۹ ربیع الثانی ) در کنار آبی چادر - عافراشت و شجاع نظام مرندی با سواران خود با وی پیوستند .

لیکن باینجا نیازی نبود ، زیرا همینکه نقشه برگشت و پرحیمخان زنجیر زده شد پیر کخان خود از تاخت و تاراج دست کشیده بدینه خود گریخت و سواران از سر او پراکنده حاجی قرامرز خان و سرنام نظام که با سواران خود همراهی با وی کرده بودند بمرس افتاده نامه ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آموزش وزیر بهار طلبیدند .

از انجمن پاسخ نوشتند که اگر آنچه از دینها بینما برده اند بدارند گان آنها باز گردانند و از ستمدیدگان دلجویی کنند و خود سپاه مقتدر الدوله پیوندند گناهای گذشته ایشان آمرزیده خواهد شد . بدینسان آسب پسر رحیمخان از میان برخاست .

در این روزها در تهران یکداستان خنده آوری نیز رخداد ، چگونگی آنکه یکروز دیده شد يك آگهی (اعلان) در میدان توپخانه چسبانیده و در آن چنین نوشته شده : « ترکها روز دوشنبه در خیابان چراغ گاز در مسجد سراج الملك حاضر باشند . » مردم در شگفت شده ندانستند آنرا که چسبانیده وجه خواستی در میانست .

هر چه بود روز دوشنبه ( گویا همان دوشنبه پنجم خرداد که پس از نیمروز بازارها باز شد ) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند . دانسته شد پیشرو و بنیاد گزار میرزا رحیم قالیچی تبریزیست ، و گروهی نزدیک بیسکند و پنجاه تن از آذربایجانیان گمنام ، از کشته سربازان مسقان و آرونق که در تهران بصرفی پرداختندی و از قواشان درباری و از نوکرهای حاجب الدوله و مانند این فراهم آمده اند . از میرزا رحیم بیازپرس پرداختند ، او چنین سخن راند : « مأمور ما اتحاد است و اظهار غیرت » .



پایه ۱۰۰

از وی بگریز. نشان میدهند حاج شیخ فضل الله را یا کسان دیگری. آنکه در میان ایشان  
حاج شیخ فضل الله است و آنکه در دست چپ ایستاده پس او آقا صیادانند میباشند.  
در دست راست حاج آقا علی اکبر برود چو دست

من بعد هر کسی پشت سرما بد و نامز را گویید باید با گلوله از دهانش بزیم، هر کسی  
پهلای ما توهمین کند همچنان، خوب حاج میرزا حسن آقا مجتهد است و این شیر

وارد شد، چرا هیچ کسی پوشواز نکرد؟! چرا دست جمع بدیدنش نرفتم؟ چند نفر  
و کلاهی تبریز آشکاره بای و لامذحبتند، چرا آنها را پسرانان ترسانیم؟... این چه بی-  
غیرتست که بکثرت عراقی بیجه ترک را یکشد و ببرد؟! پس غیرت ترکیت ما چه شده؟!  
دانشه شد درباریان میخواهند، همچون زمان خود کامگی دشمنی و هیچش میان  
عراقیان و آذربایجانیان ببنادازند، و بنام ترک و فارس اوباش را بکشاکی  
برانگیزند، و برای این کار میرزا رحیم فالجی را که مرد تیرنگساز و بی آردمی میباشد  
برگزیده اند، این داستان عنوانی هست، مثلث گویان، داد و برخی روز نامه ها  
بخوبیهای برخاستند.

از روز سه شنبه ششم خرداد (۱۵ ربیع الثانی) در تهران آرامش  
آمدن میرزا آقا  
بود و مجلسی که از پیش آمدن های اخیر تبریز گرفته بود بکارهای  
خود عیبرداخت. ولی در تبریز شورش همچنان پیش میرفت. روز  
دوشنبه پس از زنجیر کردن رحیمخان، نمایندگان آذربایجان  
بنگرافخانه آمده و چگونگی را آگاه داده باز خواستار گردیدند که بازارها باز شود  
و مردم بی کار عالی خود روند. لیکن تبریزیان پذیرفتند، و بسا آنکه شانزده روز بود  
که از کار همیشه دست کشیدند و در آن چند گناه زبان بسیار دیده بودند بر روی سخن خود  
ایستادگی نشان دادند و بنهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی از تهران  
تلگرافخانه را رها نخواهیم کرد. بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه و شور و خروش  
روزانه پیشرفت دادند.

نظام الملک خواستار بود که در اینجا هم جشن و میراغانی، بنام روز زایش محمد  
علیمیرزا نموده شود. ولی سردستگان نپذیرفتند، و آنگاه بجشن و چراغانی دولتیان و  
توپ انداختن نیز خرسندی نداده جلو گرفتند.

در همان روزها بنگ کارنامه های از تبریزیان سرزد، و آن آوردن میرزا آقا سیهانی  
به تبریز بود که این زمان از استانبول بیرونش کرده بودند.

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامان مشروطه خواهی شنیده، و داستان  
بیرون راندن او از تهران و فرستادنش را بکلات در صدر اعظمی عرب الدوله، کم یا پیش  
دانسته بودند، و از اینرو ارج بسیار با او مینهادند، و چون گفته میشد انگیزه بیرون  
کردن او را از استانبول میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران فراهم آورده، در سایه  
دشمنی که همگی آزادخواهان با ارفع الدوله مینداختند و او راهوا خواه روس و بد خواه  
ایران مینداختند، پارچ و جایگاه میرزا آقا افزودند و پیش خود او را یکی از گردان  
جهان آزادخواهی پنداشتند، و چون هنگام جوشش سینهها، و رسته توانایی از دست  
نیامدند بیرون میبود، در پاس داری و پندیرایی با او از اندازه بسیار دور افتادند،  
و روزیکه او از راه مرند و صوفیان به تبریز میرسید (گویا روز یازدهم خرداد) نمایندگان

و سران آزادی و انبوه آزادیخواهان دستهای مردم، نا پل آجی به پیشواز شناختند، و او را باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند، و بسایر بی تکرده یک کسی تا آزموده و ناشناخته ای را عمر از خود گردانیده در انجمن جادادند و همگی گوش بچرب زبانیهای او تیز کردند، و خواهیم دید که چگونه از این رفتار خودپشیمان گردیدند.

در آن روزها یکی از خامیها اینگونه گرایشها باین کس میبود. راستی اینست که دسته بزرگی با آزادی میکوشیدند و همین آرمان ایشان میبود. و از اینرو همیشه کسی را در آن کوشش همراه میدیدند امید را اعتمادی بعرض و دانش او میبستند و سخت باو میگراییدند و از بی دلیاختگی دانستند گمان فریبکاری و رویه کاری باو نمی بردند.

مثلا طالبوف چون کتابی نوشته بود آن ارج را باو میدادند که بی آنکه خود آگاه باشد بنمایند گیش بر گزیدند و تا دیر گاهی چشم براه آمدن او میداشتند و نامه های درخواست میخواستند و با آنکه طالبوف اینزمان از اندیشه های پیش بازگشته و از مشروطه خواهی ایرانیان آزردگی نشان میداد، ایشان او را یک پیشوای گرانمایه ای شمرده آرزوی آمدنش را میکشیدند.

بمیرزا ملکم خان جایگاه بلندی داده و فامش را بسیار پاسدارانه میبردند و به پدماهایش ارج بسیار مینهادند.

سعدالدوله یا اندک کاردانی و دلپسنگی بمشروطه که نشان داده بود و باوالمطداهش مینامیدند و آن جایگاه را بوی داده بودند که چون کناره جبهت از تبریز ورشت چند بار تکرراف کرده انگیزه آنها پرسیدند. اینها از ساده درونی و از دلپسنگی بسیاری میبود که بمشروطه و آزادی می داشتند.

در این روزها در تبریز کارخان سخت تر گردیده و انجمن ناگزیر میبود که از یکسو عمده داران فشار آورد و غله از آنان بخواهد، و چون یکی از دبه داران در آذربایجان خود محمدعلیمیرزا و دیگری زتش می بودند بگماشتگان آنان نیز سختگیریها کردند. محمدعلیمیرزا در اینجا نیز سپر انداخته از آتاپک نظام الملك دستور رسید که غله های او را بشهر آورده، بیهای روزانه بفروشند. همچنین از زن شاه چنین دستوری بگمایند. این رسید.

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع الثانی)، حاجی فرامرزخان و شرفقام نظام به لشکر گاه مقننالدوله آمده بزیر توب پناهیده بودند. نمایندگان انجمن و کسانی از سر دستگان به لشکر گاه رفتند که با آنان زینهار دهند و از زیر توب بیرون آورند. یکدسته از دور اندیشان خرسندی نداده میگفتند: «اینان خون بیگناهان ریخته و با توده دشمنی نموده آمد میباید کبفر ببندند، ولی بسیاری از نمایندگان و دیگران از سمت نیادی برزود باوری چنین میبنداشتند که شاه و آتاپک برآستی همراه شده اند، و این بود که میخواستند از گذشته ها چشم پوشند و از گناه آندوتن و پیروانشان در گذرند. یکی از خامیها این



پ ۱۰۵

### میرزا رضاخان ارفع الدوله

میبود که گنادران چون از در یوزش درمیآمدند و آمرزش میخواستند از آنها چشم میپوشیدند. بلکه قریب چرب زبانیهایشان خورده آنانرا پشیمانانی برای خود میبنداشتند، که این کار از کسانیکه سر رشته کارهای توده را در دست میدارند بسیار نایجاست.

با این امید و آرزو آن دوتن را از زیر توب بیرون آورده شادی کنان شیفته بهر رسانیدند. همان شب تلگرافی از اوزمی رسید که مردم در آنجا بند دشته شده اند که بکندسه هوادار مجدالسلطنه و بکندسه بدخواه اومیباشند و کفاکش میان این دو دسته سخت شده و مجدالسلطنه ناگزیر گردیده شهر را گسز کرده بدیه خود رود، ولی آشوب در شهر چندان بروه که کونسول روس رنجیدگی نموده و از دولت خواستار ایمنی

گردیده .

از این آگاهی پیشروان تکان خوردند و آنکی در پیرامون آن گفتگو رفت . ولی چون برخی از نمایندگان نبودند نتیجه گرفتن برای فرادگزارند ، و چون میخواهند پراکنده نتوند که تلگرافهای دیگری رسیده داستان ماکو را آگاهی داد ( چنانکه آفر خواصم آورد ) .

از این تلگرافها همگی اندوختن گردیدند . گرفتاری قره داغ بیابان رسیده بود که يك گرفتاری سختتر دیگری در ماکو پیدا میشد ، و سر رحیمخان فرقه اقبال السلطنه جای او را میگرفت . این پیش آمد ایستادگی در بار وپاقتاری او را در دشمنی با مشروطه نشان میداد .

همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواستند و چگونگی را با آن آگاهی دادند . نمایندگان نوید دادند که فردا در دارالمشوری پیش آمد را بگفتگو گزارند . با این نوید از تلگرافخانه بیرون رفتند . و از اینسو ایشان پراکنده گردیده یا دلیهای پراکنده بخانه های خود رفتند .

فردا نمایندگان انجمن وپشروان آزادی زودتر از هر روز به **کشته شدن حاجی** **قاسم اردبیلی** تلگرافخانه آمده و در اتاقیکه برای خورد بر گزیده بودند فراغ نشسته ، و در پیرامون پیش آمد ماکو بگفتگو پرداختند . این داستان دلگدازتر از آن قره داغ میباشد .

در این هنگام در بیرون در حیاط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش آمد . داستانی که هیچگاه گمان رودادش نرفتی . چگونگی آنکه امروز انبوهی مردم در تلگرافخانه پیش از دیگر روزها میباشد . زیرا گذشته از شور و خروش ناتون ملی ، چنانکه گفتیم ، این زمان در تبریز نان بسیار کم یافته میشد ، و این خود گرفتاری دیگری برای خاندانهای کمبخت میباشد . و از اینرو دسته هایی از آنان رو بتلگرافخانه و نوبخانه میآوردند که باند چاره ای اندیشند . زنیای تبریز در جنبش آزادیخواهی هیچگاه همبازی نمودند . ولی در اینروزها سخنی نان یکدمه از زنیهای پهنوارا نیز میان شورشیان میکشاید .

امروز این دسته انبوه تر از دیگر روزها میباشد و چنین رخ داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازرگانان توانگر و دینه دار تبریز ، و با تبارداری به نام میباشد ، بتلگرافخانه آمد و چون از میان مردم میگفتش زنی يك تکه نان سحاحی را که در دست میداشت بحاجی نشان داده زبان بدشنام و تخریب باز کرده ، و این پس نکرده دست بلند گردانید ، چکی به پشت گردن او نواخت . همینکه دست این زن بلند گردید دیگران بر سحاحی ریخته بیباکانه مشت و لگد و پشت گردنی بسیار زدند ، و چون کسی از مجاهدان یا از سردستان برای جلوگیری نمیبود آزار بسیار رسانیدند . لیکن در این میان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را از دست آنان گرفته نیمه جان یکی از اطلاقهای بالایی تلگرافخانه بردند

و در آنجا فیاض کردک ، و میرزا غفار زوزی برای آرام گردانیدن مردم بگفتاری پرداخت .

ولی مردم همچنان در شور و تلاش میبودند و کینه جویی میخواهند . در این هنگام یکی از میان ایشان توری بیوا انداخت و از آنسوی یکدمه از زنان که در بازارها تانی پیدا نکرده و باشیون و فریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند . آن آواز تیر و این رسیدن زنان چنان تکانی بدسته بینوایان و گرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود و کسانی از آنان باطافها شتافته بچشم حاجی قاسم برخاستند ، و چون یافتند در زمان بچهاش کشیدند و بدریغ بعشت و لگد پرداختند و همچنان کشان کشان میبودند تا در دم خانه نیرالسلطان ( خانه پهلوی تلگرافخانه ) روان از تنش بیرون رفت . ولی مردم دست برنداشتند و تا میدان توپخانه برده و در آنجا و آروند آویزانش کردند ، و بیشرمی نیز در ریغ نگفته یکی از اندام آیش را بریدند و بدشانش دادند .

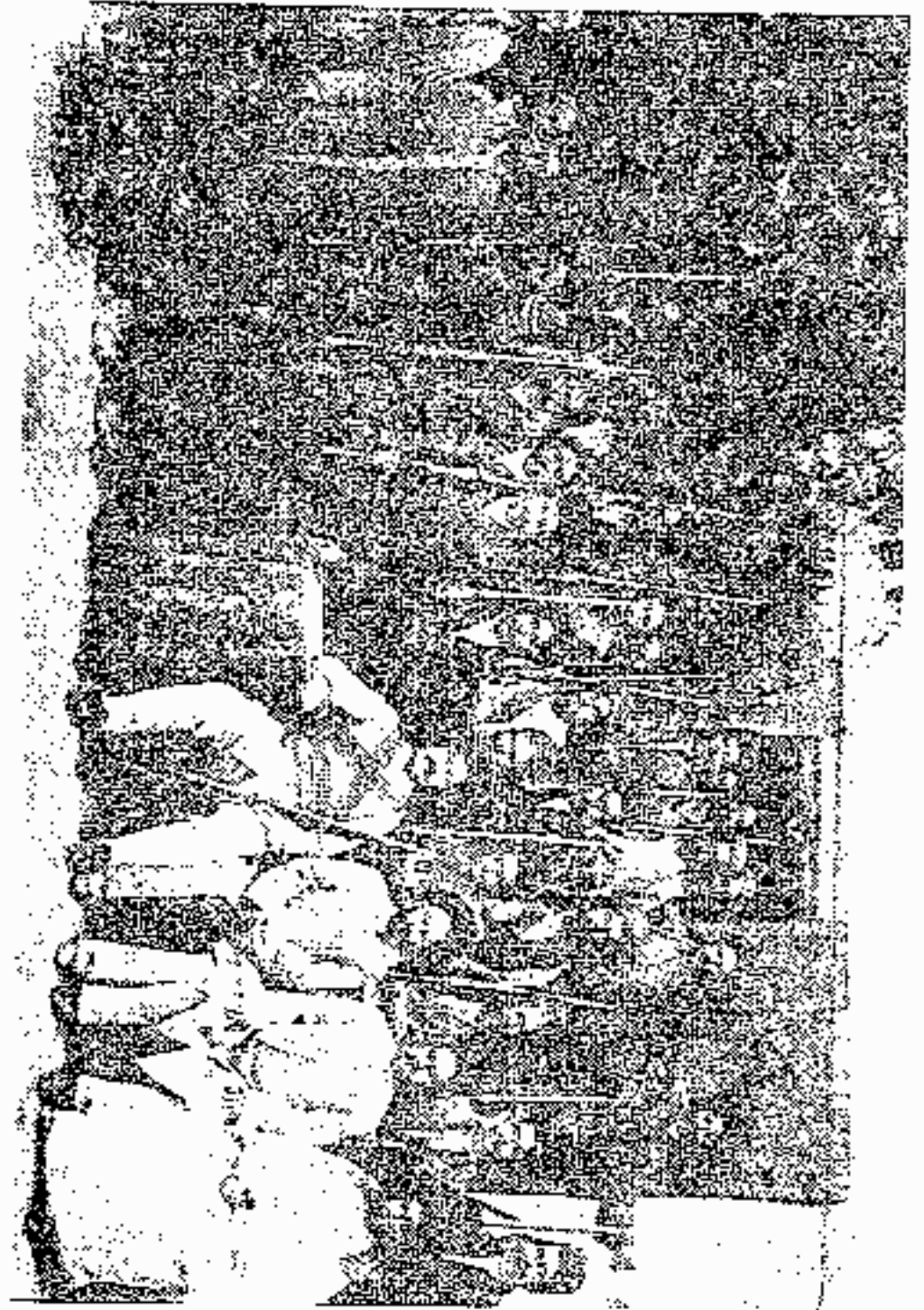
از بی خشمناک و بر آشفته میبودند کسی جلوگیری نمیتوانست و نمیآورد . بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رفیخان ، دارنده دبه ها و انبارهای محمد علی میرزا را ، میکردند که همورا بگیرند و از پهلوی حاجی قاسم بیاویزند .

این پیش آمد میرسانید ، که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد ، گروه بیچیزان و پابرهنگان پیش آمده اند و کم کم چیره میگرددند ، و خود نشان آن بود که خورش ریشه دو انبوه و اینست خاصیت خود را بیرون میآورد . این خاصیت شورش است که يك نوده نخست دست بهم داده خود را از زیر دست خود کامگان و در پاریس بیرون آورند و سپس گروه بیچیزان و سخنی کشان پیش آمده بکینه جویی از توانگران و خوش زبندگان بردارند . در پاریس دانتون و روبسپیر و هر بجلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که بیکرشته کارهای عراس انگیز نارنجی برخاستند . در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند ، و گرنه در اینجا نیز دعوا ، فرما را نواستی گردید .

بدینسان تبریز با شور و آشوب روز میگراشت . در این میان از ما کو بیای پی تلگرافهای داد خوانی میرسید و چنانکه خوانیم آورد انجمن یا تهران در گفتگو و سختگیری میباشد .

اما قره داغ ، رشید الملک آنجا را این گردانیده بود ، و روز دو شبه نوزدهم خرداد ( ۲۸ ربیع الثانی ) تلگرافی از او رسید که مادر و عمه و برادر بیوکخان بلشکر گاه آمده ویستی نشسته اند و برای بیوکخان آموزش و زینهار میخواهند . بیوکخان پشیمانسی بدستاید و بگردن عبکورد که آنچه تاراج کرده بمردم باز گرداند ، و خوبیهای کشتهگان را نیز دهد ، پس از این دیگر نافرمانی بانجمن نموده ننماید .

این نقشه را برای فرونشاندن خشم مشروطه خواهان و رسانیدن بیوکخان کشیده بودند و راستی آنست که رشید الملک خود از کار کتان در بار و از عمدستان بیوکخان



و دیگران میبود و با انجمن مشروطه خواهان دورویه راه میرفت .  
در انجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند و کسانی از نمایندگان باز دست نهادی  
نشان داده آیه قرآن (عنی الله عما سلف) خواندند ، و داستان از آغاز اسلام و از گذشتهای  
پرفهیر یاد کردند . و نتیجه آن شد که پیشنها رشید الملک را در پاره زینهار دادن به  
بیوکخان و پیروانش پذیرفته ولی چنین خوانند که زنان و فرزندان او ، به خوا ، به تیریز  
فرستاده شود . نیز برای رسیدگی بناراجبیا و یاز گرفتن داراکهای روستایبان  
فرستادگانی از تیریز روانه قره داغ شوند ، و بهمینسان برای رشید الملک آگاهی و  
دستور فرستادند .

بدینسان داستان قره داغ بیابان آمد و بیوکخان من آنکه کیفری بیند رحا گردید .  
رشید الملک زنان او را بشیریز فرستاد . فرستادگانی که از تیریز رفتند آنان نیز کارهای  
چنداتی نتوانستند و پس از دهر گاهی باز گردیدند .

اما شورش تیریز و بستگی بازار تا چند روز دیگر همچنان برپا میبود . سردستگان  
مردم را رام گردانیدند و به یاز کردن بازار واداشتند . این شورش که ما آنرا شورش  
زردبوشت نام نهادیم ، و چنانکه دیدیم یکماه بیشتر در میان می بود ، یکی از پیش آمدهای  
بزرگی تاریخ مشروطه بشمار است . این خود نمونه ایست که اندازه دل بستگی مردم  
بمشروطه تا چه اندازه میبود و چگونه در راه آن زیان و آسیب را بخود حموار  
میگردانیدند .

این پشامد گذشته از نتیجههای دیگر این بود که باستواری و نیرومندی  
دسته مجاهدان افزود ، و چنانکه دیدیم پس از داستان ناخت و تسراج سر رحمیخان و  
گفتگوی آنکه بشهر خواهد درآمد ، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه  
دست دسته در کوچهها میگردیدند و پاسبانی می نمودند . از این گذشته در نتیجه بیعی که  
بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ ، بیشتر کوشیدند و اقرار جنگ فنونتر  
بیجیدند . چون سردستگان بخردی عید داشتند از هر پیشامدی سود جست به پیشرفت کار خود  
می کوشیدند .

این گفتار را در اینجا بیابان میرسانیم تا داستان جدا کردن مایانرا از توده که  
در این هنگام در نهران در کار رودادن میبود در گفتار جدا گانه بیاوریم .